بسم الله الرحمن الرحيم

دانشگاه آزاد اسلامی
واحد علوم و تحقیقات

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث (M.A.)

موضوع

بررسی تحلیلی گونه های تقلید در قرآن و حدیث

استاد راهنما
دکتر سید محمدعلی ایازی

استاد مشاور
دکتر کاظم قاضی زاده

نگارنده
هما برنج کوبان

سال تحصیلی ۸۸– ۱۳۸۷

سپاسگزاری :

«الحمد لله الذی احاط بکلّ شیء علما و الصلاه و السلام علی رسوله و علی اله الهداه المعصومین»

حمد و سپاس خدای متعال را که کسب علم را فریضه ای برای درک معارف عالی الهی قرار داد. سپاس خداوند منان را به خاطر الطاف و نعمت های بیکرانش، و حمد و شکر خداوند رب العالمین را به خاطر توفیقی که نصیب این حقیر گشت تا در زمینه معارف قرآنی به تحصیل و تحقیق بپردازم.

بعد از حمد و ثنای الهی، بر خود فرض می دانم، احتراماً بدین وسیله مراتب سپاس و امتنان خود را از کسانی که زحمات فراوانی را برای اینجانب متحمل گشته و مشوق بنده در زمینه تحصیل و تحقیق بوده اند، بنمایم.

ابتدا تشکر و قدردانی خالصانه ای از دانشمند گران قدر و استاد ارجمند، حضرت حجه الاسلام و المسلمین **جناب آقای دکتر سید محمد باقر حجتی** که داوری این پایان نامه را پذیرفتند، می نمایم که همواره ارشادات و راهکارهای ایشان در زمینه علمی و معنوی سبب خیر و برکت فراوان بوده است.

همچنین سپاسگذاری و قدردانی ویژه ای از استاد بزرگوار و ارجمندم، حضرت حجه الاسلام و المسلمین **جناب آقای دکتر سید محمد علی ایازی**، الگوی علم و اخلاق، که با دلسوزی تمام در همهٔ مراحل یاور من بودند و افتخار شاگردی و خوشه چینی از خرمن علمشان را داشته ام و تشکر خالصانه ای از ایشان که راهنمایی بنده را در انجام این پایان نامه متقبل گردیده و کمک و رهنمودهای شایانی در به ثمر رسیدن آن نمودند.

و نیز کمال تشکر و قدردانی از استاد محترم و گرامی حضرت حجه السلام و المسلمین **جناب آقای دکتر کاظم قاضی زاده** که افتخار شاگردی ایشان را در طول دوره کارشناسی ارشد داشته ام و زحمت مشاوره این پایان نامه را قبول نمودند و از کمک و راهنمایی های راهگشای ایشان بهره مند گردیده ام.

همچنین از تمامی اساتید بزرگوار و نیز از همه کسانی که در این سالها مرا یاری نمودند و از خانواده عزیزم، مادرم که همیشه دعای خیرشان بدرقه را هم بوده، از همسر خوبم که همراهی های ایشان قوت قلبم بوده، و فرزندانم که همواره باعث دلگرمی ام بوده اند، تا به این موفقیت دست یابم، تشکر و قدردانی می کنم، و از خداوند متعال طلب مغفرت و رحمت دارم برای روح پدرم که کسب علم از آرزوهای بزرگشان برای ما فرزندان بود، روحشان شاد باد. در پایان از خداوند متعال سلامتی و توفیق روزافزون اساتید بزرگوارم را در راه گسترش و تعلیم معارف اسلامی در سایه توجهات ولی عصر (عج) مسئلت دارم.

تقدیم به

پیامبر بزرگوار اسلام : رسول اکرم، حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله «صلی الله علیه و آله و سلم» و اهل بیت مطهر ایشان، امامان معصوم «علیه السلام» خصوصاً دوازدهمین معصوم، پشوای مسلمانان و شیعیان، آن امام موعود و منتظر حضرت صاحب العصر و الزمان (عج)، روحی لَهُ الفداه و تمامی شیعیان و منتظران واقعی آن حضرت.

پدر و مادر مهربانم : آنان که با ذره ذره وجودشان عشق به توحید، شور به قرآن و محبت اهل بیت (ع) را در من پروراندند و هر آنچه دارم از دعایی است که بدرقه راه زندگیم کردند. دستان مادرم را می بوسم و برای روح پدرم، طلب رحمت و مغفرت الهی را دارم.

همسر عزیزم : او که با مساعدت خالصانه خود در تمام دوران زندگیم راه را برایم هموار نموده و همواره تکیه گاه و پشتیبان محکمی برایم بوده است.

ستاره های درخشان زندگیم : زهرا، محمد، احمد انشا ا... که همیشه ستاره جانم باشند و از جان و دل دعا می کنم که در ظل توجهات حضرت حق جزء یاران ولی عصر (عج) قرار گیرند.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
چکیده	۱
مقدمه	۲
موضوع تحقیق	٤
اهمیت مطالعاتی	٤
- سابقه بحث	٥
- روش تحقیق	٥
- هدف از طرح موضوع	٦
- خلاصه فصول پایان نامه	۷
فصل اول : کلیات	۹
مفهوم شناسی تقلید	۱۰
- واژه تقلید	۱۰
- معنای لغوی	۱۰
- معنای اصطلاحی	۱۲
شناخت مفهوم الفاظ و مترادفات واژه تقلید	۱۳
- واژه اقتدا	۱۳
- واژه اتباع	۱٤
- واژه تأسی	۱٥
عناصر تقلید	۱۷
ابعاد تقلید	۱۷
- تقلید مردود	۱۸
- تقلید مقبول	۱۸
روانشناسی تقلید	۲۰
- دید کلی	۲۰
- تاریخچه تقلید	۲۰
- مراحل تقلید	۲۱

- اهمیت تقلید ۲٤
ضرورت تحقیق در مسائل اسلامی ۲۵
- ارزش علم و معرفت ۲٦
ضرورت و فلسفه تقلید ۲۹
- گستره تقلید ۳۰
- اقسام مردم نسبت به اجتهاد و تقلید ۳٤
جمع بندی فصل ۳٦
فصل دوم : مبانی ، اقسام و اهداف تقلید ۳۸
اقسام تقلید ۳۹
- تقلید جاهل از جاهل ٤۰
- عوامل تقلید از نیاکان در قرآن کریم ٤۵
- تقلید عالم از جاهل ٤۹
- اهداف تقلید عالم از جاهل ۵۰
- تقلید عالم از عالم ۵۰
- تقلید جاهل از عالم ۵۱
- انواع تقلید جاهل از عالم ۵۳
انواع تقلید بر مبنای عقل و فطرت ۵۵
- شرایط مرجع ۵٦
- ملاکهای تقلید پسندیده در قرآن ۵۸
اهداف تقلید از دیدگاه اسلام ٦۱
- هدف اصلی تقلید مطلوب از دیدگاه اسلام ٦۱
- شناخت اشتباهات در فرآیند تقلید و آفات آن ٦۱
دلیل نیاز انسان به تقلید و الگوپذیری ٦۵
- الگوها در اسلام ٦۷
مهمترین راهکارهای پیشگیری از آفات تقلید منفی و حذف آن ٦۹
قرآن و تقلید ۷٤
- پیامدهای منفی تقلید کورکورانه از نیاکان و مذمت آن ۷٤
جمع بندی فصل ۹۰

فصل سوم : جایگاه تقلید در علم اصول ، فقه ، کلام ۹۳
- زندگی اجتماعی و ضرورت اجتهاد و تقلید ۹٤
اجتهاد و تقلید در فقه و اصول ۹۵
- مفهوم اجتهاد ۹۵
- پیشینه تاریخی اجتهاد ۹٦
- مفهوم تقلید در فقه و اصول ۹٦
دامنه تقلید در اندیشه عالمان شیعه ۹۷
- دیدگاه اخباری ها در باره اجتهاد ۹۷
- دیدگاه اخباریان افراطی ۱۰۰
- دیدگاه اخباریان معتدل ۱۰۲
- دیدگاه اخباریان در باره تقلید ۱۰۳
- دیدگاه اصولی ها در باره اجتهاد و تقلید ۱۰۵
نتایج اجتماعی اجتهاد و تقلید ۱۰٦
- تکیه گاه های شیعه در اصول و فروع ۱۰۸
- تکیه گاه های شیعه در اجتهاد ۱۱۰
عدم جواز تقلید در اصول دین ۱۱۰
- تعریف اصول دین ۱۱۱
- علت و انگیزه بحث در باره دین و شناخت مسائل آن ۱۱۲
- سهم تقلید در کسب شناخت ۱۱٤
دلائل عدم جواز تقلید در اصول دین ۱۱٦
تقلید در احکام شرعی ۱۲۱
بررسی مهمترین مسائل تقلید در فروع دین ۱۲۱
- اصل تقلید تقلیدی نیست ۱۲۱
ادله جواز تقلید از سوی فقهای شیعه ۱۲۲
- دلیل اول : فطرت ۱۲۳
- دلیل دوم : قرآن ۱۲۵

- حکم تقلید در قرآن کریم ۱۲۸
- دلیل سوم : روایات ۱۳۲
- دلیل چهارم : عقل ۱۳٤
- دلیل پنجم : سیره عقلا ۱۳۵
دیدگاه های علمای اسلام در خصوص مسأله تقلید ۱۳۵
- ادله مخالفان تقلید و نقد آن ۱۳٦

پرسشها و شبهاتی که درباره اصل مسأله تقلید
مطرح است و جواب اجمالی به آنها ۱۳۹
جمع بندی فصل ۱٤۳

نتیجه گیری ۱٤٦
پیشنهادات ۱٤۹

فهرست منابع ۱۵۰

چکیده

انسان از بدو خلقت برای زندگی خود ، از طبیعت تقلید کرده است . مطالعات روان شناسی نشان می دهد که تقلید ، ریشه در روحیات انسانی دارد و در قدرت یادگیری و توانائی های ذهنی او مؤثر بوده است . از این جهت تقلید و تخصص در جوامع بشری ، امری ضروری و مسلم است ، و نوعی مبادله معلومات و ارزشهای انسانی می باشد تا انسانها از استعدادهای مختلف و نبوغ و معلومات یکدیگر استفاده نمایند .

تقلید به معنای پیروی از قول و عقیده دیگری ، دارای ابعاد و اقسامی است که برخی از آنها مطلوب و خردگرایانه و بر اندیشه صحیح استوار است ، و برخی ممنوع بوده و عبارت از پیروی کورکورانه و بی پایه و ناشی از جهل و وابستگی های غیرمنطقی است . در این نوشتار با ذکر آیات مرتبط با تقلید و بررسی تفاسیر شیعه در این مورد ، ثابت می گردد که قرآن کریم به همه این جهات توجه کرده است .

بحث تقلید عامی از فقیه یکی از مباحث با سابقه و اساسی علم فقه به شمار می آید و بر اساس آن، تقلید در همه معارف دینی نیست . بخش اصول دین از طریق معرفت ، یقین و برهان قابل دریافت است و تقلید به ساحت آن راه ندارد ، بلکه صرفاً در بخشی از معارف دینی ، آن هم در احکام فرعی فقهی ، جاری است که طبق شرایطی خاص مجاز می شود .

تقلید هرگز به معنای اطاعت چشم و گوش بسته نیست ، بلکه عملی است که از روی آگاهی و با ملاکهای علمی و عقلی انجام می گیرد و هدف اصلی تقلید مطلوب از دیدگاه اسلام ، با استناد به آیات قرآن و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام ، دستیابی به حق و حقیقت است .

کلید واژه : تقلید در آیات قرآن ، آگاهی ، تقلید در حدیث ، انسان ، فقه .

مقدمه

« وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِی إِلَیهِمْ فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لَا تَعْلَمُون » سوره نحل / آیه ٤٣

با توجه به اینکه زندگی انسان اجتماعی است و در زندگی اجتماعی و حرکت تکاملی عمومی، نیازهای گوناگون مطرح است، از طرف خداوند به انسانها نبوغ و استعدادهای گوناگون داده شده است. بنابر این تکامل و هماهنگی جامعه، « تقلید و پیروی » را می طلبد.

تقلید یعنی پیروی و اطاعت انسان غیرمتخصص از متخصص، که این موضوع دارای جهات منفی و جهات مثبت و مفید است. تخصص و تقلید در جوامع بشری امری ضروری و مسلم است، زیرا نوعی مبادله معلومات و ارزش های انسانی می باشد تا انسانها از استعدادهای مختلف و نبوغ و معلومات یکدیگر استفاده نمایند. هر چند راه تحقیق هم باز است و به آن توصیه اکید شده است، زیرا که خداوند به انسان قدرت تفکر و نیروی عقل بخشیده، پس بررسی، تحقیق، ارزیابی و شناخت بر انسان واجب است.

از آنجا که انسان در تمام انتخابهای خویش باید دارای آگاهی لازم باشد، پس باید کسب علم و دانش کند و با آگاهی و انتخاب و تحقیق لازم، راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی خود را مشخص نماید. لکن چون استعداد و توانایی و آگاهی انسان محدود است و نمی تواند در تمام رشته ها و فنون لازم، تخصص کافی بدست آورد، اطاعت و پیروی از نظریات دیگران مطرح می شود. پس تقلید تضادی با روح تحقیق ندارد.

اساساً تقلید یعنی پیروی از قول و عقیده دیگری، و دارای گونه های مختلفی است. برخی از آنها مطلوب و خردگرایانه و برخی تقلید ممنوع است که در قرآن کریم به همه این جهات توجه شده و در احادیث ائمه معصومین علیه السلام به آنها اشاره گردیده است. برخی از انواع تقلید بر مبنای عقل و فطرت و سیره عقلاء نیست و بر پایه جهل، تعصب و دنباله روی کورکورانه و وابستگی های غیر منطقی بوده و سد راه پیشرفت و تکامل انسانهاست که از آن به « تقلید ممنوع» یاد شده و به شدت مورد مذمت واقع گشته که در این نوشتار به عوامل، اهداف و پیامدهای منفی آن با استناد به آیات قرآن کریم و روایات ائمه مصعومین علیهم السلام، با تکیه بر تفاسیر شیعه، پرداخته می شود و مصادیق آن را در اقوام گذشته در قرآن کریم خواهیم آورد.

از میان گونه های تقلید، نوع دیگر آن، تقلید جاهل از عالم است در آنچه مربوط به علم اوست، که آن را منطق صحیح عقل و فطرت روشن، ایجاب و اقتضاء می کند و رها کردن آن ، سبب از هم پاشیدگی تمام پیوندهای اجتماعی می شود و از آن، به « تقلید ممدوح » یاد شده ، و تنها این نوع تقلید پسندیده است .

همین منطق و فطرت در تعلیمات دینی و قوانین الهی، ما را به تقلید از فقها که در رشته فقه مهارت دارند، وادار می کند . فقهائی که سالیان دراز با استعداد سرشار و موفقیتهای بسیار، در راه علم و دانش قدمهای برجسته ای برداشته و به مقام شامخ اجتهاد رسیده اند. یعنی قوانین الهی را می توانند از مدارک اصلی آن استخراج و استنباط کرده و در دسترس مردم بگذارند. لذا هدف تقلید مطلوب از دیدگاه اسلام، دست یابی به حق و حقیقت است، و متون متعددی از قرآن و حدیث، اثبات کننده ی مدعای مزبور است، که برخی از آنها را در این نوشتار ذکر می کنیم. همچنین جهت خارج نشدن تقلید از مسیر حق، به شناخت اشتباهات در فرآیند تقلید و آفات آن پرداخته و برای جلوگیری از بروز اینگونه خطاها به برخی از مهمترین راهکارهای اساسی، همچون افزایش قدرت تفکر و تعقل مردم که سبب تمیز الگوهای راستین و شایسته از الگوهای دروغین و ناشایست می شود، تسلیم در برابر حق و دوری از وابستگی های غیر منطقی، شخصی، عادات و رسوم و اهمیت نقش الگوها در راهنمایی وتربیت انسان از دیدگاه اسلام و معرفی الگوهای مثبت قرآنی پرداخته ایم.

از آنجا که در منابع دینی گونه های مختلفی از تقلید مطرح شده، و مفاهیم مختلفی پیدا کرده و به حوزه های متفاوتی مربوط می شود، جا دارد انگیزه ها وعواملی که باعث تقلید می گردد و ویژگیها و مرزبندی و تشویق ومذمت های آن بررسی شده و آثار و پیامدهای هر کدام تبیین گردد.

امروزه عده ای از باصطلاح روشنفکران و خودباختگان فرهنگی، تقلید در احکام اسلامی را زیر سؤال برده و می گویند: تقلید با آزادی انسان تضاد دارد و چرا باید تقلید کرد؟

علت طرح این سوالات، ناشی از برداشت غلط و شناخت نادرستی است که از تقلید دارند. آنها جایگاه و ضرورت اجتهاد و تقلید در احکام دین را بدرستی نمی شناسند و جالب اینکه براساس همان ضرورت ها و مبانی ضرورت تقلید، می بینیم که خود آنان از تخصص های گوناگون جهان تقلید می کنند و در عین حال، ناآگاهانه به ضرورت تقلید می تازند . به همین منظور در این نوشتار سعی داریم بطور خلاصه، ضرورت اجتهاد و تقلید را بیان کرده و جایگاه آنرا در علم اصول و فقه و کلام از دیدگاه علمای شیعه بررسی نماییم و برخی سؤالاتی را که در زمینه تقلید مطرح است، با جواب اجمالی به آنها پاسخگو باشیم.

به هر حال امیدواریم مجموعه این مباحث بتواند در مسیر روشنگری و ابهام زدایی مربوط به مسائل تقلید موثر گشته و گامی کوچک در جهت پاسخ گویی به پرسش هایی در باره تقلید باشد. از خداوند متعال برای همه دست اندرکاران تعلیم و تربیت و استادان گرانقدر و ارجمندم آرزوی توفیق می کنم و دعایم این است که نوری از قرآن و عترت در پیش روی همه ما بگستراند و راه پر پیچ و خم زندگی ما را روشن بفرماید.

موضوع تحقیق

این نوشتار با عنایت به آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام و عقل، موضوع تقلید را بررسی کرده و از این لحاظ بحث از جنبه تعقلی و روانی و نقلی مورد کنکاش قرار می گیرد. همچنین در ضمن تحقیقات و مطالعات به مواردی برخورد شده است که به اصل موضوع ارتباط دارد لذا می توان از آنها در جهت تبیین و تشریح موضوع مدد گرفت که در واقع جنبه فرعی موضوع محسوب می شود و از آنها در محدوده مطالعاتی می توان نام برد: مفهوم تقلید, عناصر تقلید, تقلید ممدوح و تقلید مذموم, نظرات فقها در باره تقلید، اقسام تقلید و ضرورت و اهمیت و مضرات آن، پیامدهای تقلید مثبت و منفی و روشهای مبارزه با تقلیدهای منفی و ... . لازم به ذکر است که بررسی تحلیلی گونه های تقلید در قرآن و حدیث هدف تحقیق بوده است .

اهمیت مطالعاتی

تردیدی نیست که فرهنگ اسلامی, غنی ترین و مقدس ترین فرهنگ بشری در همه اعصار و امور بشری است و اسلام دین جهانی و ازلی, ابدی است؛ زیرا که با کتاب آسمانی و سنت و سیره پیامبر اکرم (ص) و آداب و روش ائمه معصومین علیهم السلام پی ریزی شده و بنا گردیده است و برترین دین در بین ادیان الهی بوده و تنها دین برحق است و آینده جهان بشریت از آن اسلام می باشد و انسانها در مسیر تکاملی خود به آنجا خواهند رسید که در برابر اسلام تسلیم شوند و سر تعظیم فرود آورند (اَلاِسلامُ یَعلوا َو لا یُعلی عَلَیه)؛ و می دانیم که اسلام متعالی که عالی تر از آن دینی نیست, با فرهنگ غنی خود پس از چهارده قرن همچنان زنده و پویاست و حتی در آغاز ظهورش توانست بهترین عناصر و مایه های فرهنگهای باستانی از جمله فرهنگ غنی ایران را به خود جذب کند, تعالی بخشد و در بنای خلل ناپذیر وحدت تمدن اسلامی بکار برد و آثار این فرهنگ غنی و درخشان اسلامی در همه جوامع بشری در طول تاریخ و در فراخنای جهان, همه جا ساری و جاری است و به چشم می خورد. لذا این تحقیق بر آن است که علل و انگیزه های گونه های تقلید و پیامدهای تقلید مثبت و منفی و روشهای مبارزه با تقلیدهای منفی را در فرهنگ اسلامی روشن و مشخص نماید و در این خصوص منعکس کننده آثار و زحمات افراد بزرگی باشد که در راه غنای فرهنگ پویای اسلام شبانه روز عمر شریفشان را صرف کرده و خود همچون شمعی سوخته اند تا روشنگر راه دیگران باشند و این مهم حاصل نمی شود مگر آنکه ما آینه زحمات و ایثار و صداقت و تلاش آن مفسرینی باشیم که خدا را هدف قرار داده و هستی خود را وقف رسیدن به آن

نموده اند ودر این راه آثاری از خود به یادگار گذاشته اند که نام ویاد آنها را تا همیشه تاریخ جاودانه و نسل به نسل منتقل خواهد کرد.

سابقه بحث

تقلید از ابتدای خلقت حضرت آدم مطرح و مورد استفاده بوده و همواره بخشی از تجربه انسانی، محصول تقلید از دیگران است. زیرا از زمانیکه قابیل هابیل را به قتل رساند، در پنهان کردنش دچار مشکل می شود و نمی داند با جنازه هابیل چه کند. از این رو متوجه کلاغی می شود که زمین را گود می کند و شیء مورد نظرش را زیر خاک دفن می کند. بدین صورت فرزند آدم نیز می آموزد چگونه دفن کند. اما نکته ای که قابل ذکر است این است که آیا تقلید مانع شناخت درست انسان می شود یا خیر؟ در جواب می توان گفت از اصول مسلم جوامع بشری این است که جاهل می بایست از عالم پیروی کند زیرا بشر توانائی آن را ندارد که در همه علوم و همه زمینه های اجتماعی صاحب رای و محقق باشد لذا عقلاً و منطقاً بنظر می رسد مریض از دستور پزشک پیروی می کند تا شفا یابد و این پیروی نیز امری بدیهی جلوه می کند که نیاز به تأمل ندارد.

روش تحقیق

در این تحقیق سعی بر آن است که تقلید و گونه های مختلف آن از دیدگاه قرآن و حدیث مورد بررسی قرار گیرد و از آنجائی که این تحقیق از مطالعات فرهنگی، اجتماعی محسوب می شود، بنابراین روش مطالعه این نوع تحقیق، از نوع مطالعه توصیفی - تحلیلی، با استناد به آیات قرآن، و مطالعه کیفی و علت یابی و استدلالی در متون دینی است. و همچنین محقق سعی دارد با استدلالات قرآنی که از طریق تفاسیر ارائه شده اند، به توصیف و تشریح موضوع انتخابی خود بپردازد.

روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه ای است، که مبتنی بر فیش برداری از اسناد و مدارک است و در راستای انجام آن از منابع اولیه و ثانویه استفاده خواهد شد.

هدف از طرح موضوع

پس از مطالعات و بررسیهای انجام شده بر روی تفاسیر عامه وخاصه و برخی کتب فرعی و جنبی در خصوص مسئله تقلید این نتیجه حاصل می شود که همه انسانها در طول حیات خود خواسته و ناخواسته در بسیاری از موارد از حرکات و سکنات افراد اطراف خود تقلید و پیروی می کنند که چه بسا شخصیت اجتماعی، سیاسی،, فکری و علمی او را می سازند. حال اگر انسان در طول این اثرپذیری تدریجی یا دفعی خود متوجه این تأثیرات باشد و با چشم باز و آگاهی، نوع پیروی را انتخاب یا در آن دخالت داشته باشد، طبیعتاً تأثیراتی با معرفت را تحصیل خواهد کرد وگرنه طرف مقابل (هر که و هرچه باشد) آنچه را بخواهد در تأثیرپذیر اجرا خواهد کرد .

لذا ما با توجه به مطالعات مستمری که در آیات شریف قرآن داشتیم برآنیم که در این تحقیق ضمن استخراج آیات و احادیث مربوط به تقلید، به مهمترین اهداف و انگیزه های تقلید و بررسی تحلیلی گونه های تقلید و همچنین نفس تقلید ممدوح و مذموم و آثار و نتایجی که در اجتماع و اخلاق مردم به جای می گذارد بپردازیم و روش و برخورد قرآن را در این زمینه بشناسیم تا به یاری خداوند متعال کاوشگر موضوعی باشیم که شروع یک تحقیق جامع برای محققین در مراحل بعدی قرار گیرد.

در فصل اول پس از ذکر مقدمه ای درباره تقلید، هدف از طرح موضوع و اهمیت آن، مفهوم تقلید و شناخت مترادف های آن در کتب لغت و قرآن کریم، عناصر تقلید و دو مفهوم متباین تقلید یعنی مذموم و ممدوح بیان گردیده اند.

سپس روانشناسی و مراحل تقلید در زندگی انسان از بدو تولد تا بزرگسالی خصوصاً در ایام جوانی و اهمیت تقلید، بررسی شده و به ضرورت تحقیق در مسائل پرداخته و ضمن بیان ارزش والای علم و معرفت در فرهنگ اسلامی و معارف دینی، ضرورت و فلسفه تقلید جاهل از عالم و گسترهٔ محدود تقلید را توضیح داده و همچنین اقسام مردم نسبت به اجتهاد و تقلید را برشمرده ایم.

مباحث فصل دوم بیان ذکر اقسام تقلید در چهار قسم و توضیح هر یک از آنها با استناد به آیات قرآن کریم و روایات ائمه معصومین (ع) است. شامل: الف) تقلید جاهل از جاهل که از آن به تقلید کور کورانه و تقلید از نیاکان هم تعبیر می شود و بررسی عوامل آن در قرآن کریم همچون تعصب، جهل، رفاه ، ... ب) تقلید عالم از جاهل به عنوان بدترین نوع تقلید و اهداف آن مانند شیادی ، عوام فریبی ، و بی توجهی و ... ج) تقلید عالم از عالم که منشاء آن سهل انگاری، سستی، و تثبیت یک فکر رایج در جامعه عنوان گردیده است.

د) تقلید جاهل ازعالم که از میان چهار قسم یاد شده تنها این نوع تقلید بر طبق سیره عقلا و پسندیده است و بیان انواع آن به ممنوع و مشروع و توضیح هر یک از آنها. در ادامه دیدگاه اسلام را در این مورد بیان می کنیم که تنها تقلید صحیح و پسندیده را همان تقلید جاهل از عالم از نوع مشروع می داند با توجه به اینکه دو شرط اساسی در آن راعایت گردد:

الف) رجوع به عالم متخصص ، متعهد و شایسته که راهنمایی درست می کند.

ب) تقلیدی که با بینشی صحیح و عاقلانه صورت گیرد و از نوع سرسپردگی نباشد.

سپس تقلید را از بعد دیگری بر مبنای عقل و فطرت بر دو نوع: تقلید عرفی و تقلید شرعی تقسیم نموده و پس از توضیح آن دو، شرایط مرجع در هر کدام بیان شده و ملاک های تقلید پسندیده از دیدگاه قرآن کریم با مراجعه به تفاسیر شیعه را برشمرده ایم.

در ادامه به اهداف تقلید از دیدگاه اسلام پرداخته و هدف اصلی تقلید مطلوب دراسلام را با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث معصومین (ع) که دست یابی به حق و حقیقت است بیان کرده ایم و ضمن یادآوری دلیل نیاز انسان به تقلید و الگو پذیری، معرفی الگوها در اسلام را متذکر شده و سپس شناخت اشتباهات در فرآیند تقلید و آفات آن، همچنین مهمترین راهکارهای پیشگیری از آفات تقلید منفی را ذکر کرده ایم. و در قسمت پایانی فصل، پیامدهای تقلید کورکورانه از نیاکان و مذمت آن را از دیدگاه قرآن کریم برشمرده و با ذکر آیات و مراجعه به تفاسیر شیعه توضیح داده ایم. از جمله این پیامدهای منفی: اعراض از آیات خدا، اسلام، توحید- شرک، گمراهی و انکار معاد – استکبار در برابر آیات الهی و کفر ورزی به رسالت انبیاء –

مانع از ایمان آوردن، تاثیر اتمام حجت، اصلاح پذیری، استغفار و آمرزش طلبی در پیشگاه خداوند و مانع از رشد فکری و درک معارف الهی.

در فصل سوم با یادآور شدن زندگی اجتماعی انسان و ضرورت اجتهاد و تقلید و این که چه شد که جامعه به اقلیت مجتهد و اکثریت مقلد تقسیم گردید، بحث ادامه یافته است. همچنین جهت تبیین جایگاه اجتهاد و تقلید در علم اصول، فقه و کلام، به بیان دامنه تقلید در اندیشهٔ عالمان شیعه پرداخته و دیدگاه اخباریون افراطی و معتدل و دیدگاه اصولی ها را درباره اجتهاد تقلید آورده ایم. سپس نتایج اجتماعی اجتهاد و تقلید و تکیه گاه های شیعه در اصول و فروع را یادآور شده و علت و انگیزهٔ بحث درباره دین و شناخت مسائل آن ، سهم تقلید در کسب شناخت، عدم جواز تقلید در اصول دین و دلائل عدم جواز را از نظر علمای شیعه با استناد به آیات قرآن و احادیث بررسی نموده ایم. در مطلب بعدی به تقلید در احکام شرعی پرداخته و بررسی مهمترین مسائل تقلید در فروع دین از جمله این که اصل تقلید، تقلیدی نیست. همچنین بیان ادله جواز تقلید از سوی فقهای شیعه شامل: الف) فطری و بدیهی بودن تقلید ب) قرآن کریم و استناد به آیات الهی و حکم تقلید در آن با مراجعه به تفاسیر شیعه . ج) روایات معصومین (ع) که به جواز تقلید اشاره دارند و تقسیم آنها بر هفت دسته، و ذکر نمونه هایی از این روایات شریفه از کتب حدیثی معتبر. د) عقل و سیره عقلا .

در ادامه به دیدگاه علمای اسلام در خصوص مسئله تقلید اشاره کرده و سپس ادلهٔ مخالفان تقلید و نقد آنها را آورده ایم. همچنین برخی پرسش ها و شبهاتی که دربارهٔ اصل مسئله تقلید مطرح است و جواب اجمالی به آنها را مطرح کرده ایم.

فصل اول: کلیات

مفهوم شناسی تقلید

در امر شناخت مفهوم تقلید و مطالعه و پژوهش برای رسیدن به معنا و تعریف هرچه دقیقتر این لفظ، پرداختن به مفاهیم لغوی و اصطلاحی این واژه از ضروریات مقدماتی است.

لذا در این مقاله برآنیم تا با مراجعه به منابع و مفاهیم مختلف و معتبر در این زمینه به معرفی واژه « تقلید » و سپس مترادفات آن از جمله اقتداء، اِتّباع و تأسی که در فهم بهتر مفهوم مورد نظر مؤثر می باشند بپردازیم.

واژه تقلید

تقلید در لغت: چیزی به گردن آویختن است و در اصطلاح جدید: تقلید کردن به معنی پیروی کردن (دنباله روی کردن و حکم فرمانداری یا استانداری به کسی دادن) است. ضمناً تقلید عبارت است از منعکس ساختن چیزی از برون ذات به درون ذات و پذیرش آن. این کلمه از قَلَدَ و قَلاده، گرفته شده، یعنی ریسمان تابیده شده و به معنی طوق گردن گفته شده است و به اصطلاح هر کس از کسی یا چیزی تبعیت و پیروی کند به او مقلد گویند. ولی تقلید دراصطلاح علمی و فقهی به معنی مراجعه افراد جاهل به عالم را گویند.[1] اکنون با این توضیح اجمالی به سراغ اهل لغت می رویم و آنگاه معنای اصطلاحی را شرح می دهیم.

الف - معنای لغوی

در مفردات راغب

قَلَدَ: اَلقَلد الفتل، یقال قَلدتُ الحَبل فهو قلید و مقلود ، والقلاده المفتوله التی تجعل فی العُنق من خیط و فضهٔ و غیرهما و بها شبه کل ما یتطوق و کل ما یحیط بشیء یقال تقلد سیغه تشبیها بالقلاده.

و قلدته عملا الزمته وقلدته هجاء الزمته، و قوله؛ « لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَوَتِ وَ الْأَرْضِ » سوره زمر / ۶۳، ای ما یحیط بها، و قیل خزائنها، و قیل مفاتحها والاشاره بکلها الی معنی واحد، و هو قدرته تعالی علیها و حفظه لها.[2]

---

[1] مکارم شیرازی ، ناصر ، *مسئله اجتهاد و تقلید* ، قم ، حوزه علمیه ، ۱۳۸۲ هـ ق .
[2] الراغب اصفهانی ، معجم *مفردات الفاظ القرآن* ، ص ۴۲۷.

قاموس قرآن

در این کتاب لغت آمده: قلد: (بر وزن فلس) تابیدن. « قلد الحبل : فتله » یعنی ریسمان را تابید، قلید و مقلود بمعنی تابیده است. قلاده به کسر قاف تابیده ایست که بگردن بندند و از ریسمان باشد یا نقره یا چیز دیگر.

« لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِر..... » سوره شوری / ۱۲

در اقرب الموارد گوید: مقلاد بمعنی کلید و خزانه ..... جمع آن مقالید است. در مجمع واحد آن را مقلید و مقلاد و معنی آنرا مفتاح و خزانه نقل کرده است ولی در کشاف و جوامع الجامع آنرا کلیدها معنی کرده و گفته از لفظ خود مفرد ندارد و کشاف بقولی مفرد آن را مقلید نقل می کند.

پس مقالید در آیه بمعنی کلیدها یا خزائن است و خزانه های آسمان و زمین برای خداست یعنی او مالک امر و حاکم آنهاست.[1]

لسان العرب

ابن منظور می گوید: قلده قلادا و تقلدها، و منه التقلید فی الدین و تقلید الولاه الاعمال، و تقلید البدن: ان یجعل فی عنقها شعار یعلم به انها هدی، قال الفرزدق:

حلفت برب مکه والمصلی و اعناق الهدی مقلدات

و قلده الامر: الزمه إیاه, و هو مثل بذلک.[2] (چیزی را ملازم کسی یا شخصی قراردادن)

فرهنگ معاصر عربی فارسی

تقلید: ۱ – مصدر قلد، آداب، رسوم، عادات ۲ – تقلید، سرمشق گیری، الگوبرداری ۳ – جعل، تقلب ٤ – حکم، حکم اعطای مقام، جمع تقالید ۵ – تقلیدی: سنتی و سنتی گرا[3]

بنابر این در تمام این کتابها، تقلید از تابیدن ریسمان گرفته، تا بستن و پیوند خوردن و دنبال کردن و سرمشق گیری و الگوبرداری به معنای مشترکی آمده و آن دنبال کردن و پیروی کردن چیزی از چیزی و شخصی از شخصی است.

---

[1] قرشی ، سیدعلی اکبر ، *قاموس قرآن* (جلد ۶) ، ص ۳۰.
[2] ابن مظور ، *لسان العرب* ، جلد ۱۱، ذیل لغه قلد، ص ۲۷۶.
[3] عبدالنبی قیم ، *فرهنگ معاصر عربی فارسی* ، یک جلدی ، ص ۳۰۴.

ب – معنای اصطلاحی

با توجه به معنای واژگانی این کلمه که پیوند زدن و گره خوردن آمده، در اصطلاح، تقلید به معنـای پیروی و دنبال روی و متابعت آمده است و لذا در ارتباط با معنای اصطلاحی این واژه در آثـار و تألیفـات و کتب مفسران، ادبا وعالمان فقهی بدین شرح آورده شده است:

در تفسیر « کشف الاسرار و عدهٔ الابرار » میبدی چنین گوید:
« تقلید » آن است که سخن کسی را قبول کنی و حکم وی بی دلیل وبی حجت بپـذیری، و صـواب و خطـا در آن حکم در گردن وی افکنی.

و امام خمینی ره در تحریرالوسیله می نویسد: « التقلید هوالعمل مـستندا الـی فتـوی فقیـه معـین »[1] (تقلیـد عمل کردنی است که مستند به فتوای فقیه معینی باشد.)

اصولی ها تقلید را به دو گونه معنا کرده اند: عده ای تقلید را عبارت از التزام مقلد به فتاوای مجتهد می دانند و بعضی تقلید را عمل مقلد به قول و گفتار مجتهد تعریـف کـرده انـد. سـید محمـد کـاظم یـزدی همگام با گروه اول، تقلید را چنین تعریف می کند: تقلید عبارت است از صرف التزام به قول مجتهـد معـین، گرچه هنوز به فتوای او عمل نکرده باشد و یا حتی فتوای او را هم نداند. [2] بسیاری از علما بـرخلاف یـزدی تقلید را عبارت از عمل کردن بر طبق فتوای مجتهد می دانند و صرف التزام را تحقق بخش تقلید نمی داننـد. سید محسن حکیم در تعریف تقلید می نویسد: تقلید عبارت است از اخذ بـه قـول دیگـری تعبـداً و بـدون درخواست دلیل.[3]

بنابراین تقلید اقسامی دارد که در بخش های بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

---

[1] امام خمینی "ره" ، *تحریرالوسیله* ، جلد اول ، ص ۴.
[2] جمعی از نویسندگان ، *دایره المعارف تشیع* ، جلد ۵، صفحه ۲۰.
[3] همان.

شناخت مفهوم الفاظ و مترادفات واژه تقلید

کلمه تقلید در یک شبکه معنایی با کلمات وجوه و نظائر و مترادفات در قرآن کریم به کار گرفته شده است.

اکنون برای آشنائی با معانی الفاظ مترادف و متقارب با کلید واژه بحث، که با مراجعه به منابع و معاجم بدست آمده، بطور مختصر اشاره ای به آنها می شود:

الف - اقتداء (قُدو)

التحقیق

قدو- ان الاصل الواحد فی الماده: هوالتبعیه والتسنن بما فی غیره من قول او عمل او سیره.

« إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلىَ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلىَ ءَاثَرِهِم مُّقْتَدُون » زخرف / ۲۳

« أُوْلَئکَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَئهُمُ اقْتَدِه » انعام / ۹۰

الاقتداء افتعال و یدل علی اختیار الاتباع بالطوع والرغبه, فاذا اختاروا وانتخبو الانفسهم برنامجا ضعیفا باطلا کالاقتداء علی آثار آبائهم الذین لیسوا بمعتمدین فی افکارهم و اعمالهم: فکیف انهم المعصومون و حجج الله علی الخلق ورسله المبلغون رسالات ربهم.[1]

در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن آمده که اقتدا از باب افتعال، و دلالت بر انتخاب و پیروی با اختیار و رغبت می کند. پس کسی که انتخاب می کند و برنامه ای باطل و ضعیف را، مانند اقتدای بر رفتار پدران اختیار می کند که اعتمادی بر افکار و کارهای آنان ندارد، تقلید می کند. حال بهتر است که از معصومان و حجت های الهی بر خلق و پیامبران و مبلغان رسالات الهی تقلید کند.

قاموس قرآن

قدو: اقتداء بمعنی پیروی کردن است « أُوْلَئکَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَئهُمُ اقْتَدِه » انعام / ۹۰

(آن پیامبران کسانی اند که خدا هدایتشان کرده تو از هدایت آنها پیروی کن)[2]

---

[1] المصطفوی، الشیخ حسن ، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* ، المجلد الاول و الثانی ، ص ۲۱۶.

[2] سید علی اکبر قرشی ، *قاموس قرآن* (جلد ۷ . ۶ . ۵) ص ۲۵۹.

ب - اتباع (تبع)

مفردات راغب:

تبع: يقال تبعه واتبعه مما اثره و ذلک تاره بالازتسام والائتمار وعلى ذلک قوله:

« فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لَا هُمْ یحْزَنُون » بقره / ۳۸

« قَالَ یَقَوْمِ اتَّبِعُواْ الْمُرْسَلِینَاتَّبِعُواْ مَن لَّا یَسْئَلُکمُ أَجْرًا وَ هُم مُّهْتَدُون » یس / ۲۰-۲۱

« اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکم » اعراف / ۳

« وَ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَتِ الشَّیْطَن » بقره / ۱٦۸

« وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَن سَبِیلِ الله » ص / ۲٦

« وَ اتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَاب » لقمان / ۱۵

(تبع: تبعه واتبعه, یعنی اثرش را دنبال کرد که گاهی در معنی پیروی از راه و روش و فرمانبری است, به مصداق آیات فوق و ...) [1]

والتحقیق

تبع- ان الاصل الواحد فی هذه الماده: هوالقفو والحرکه خلف شیء مادی او معنوی، و سواء کان الاتباع عملاً او فکراً.

والاتباع هو افتعال و یدل علی القفو بالاختیار والاراده، کما هو مقتضی المطاوعه. والمتابعه مفاعله و یدل علی ادامه الاتباع، فیفهم منه الموافقه.[2]

قاموس قرآن

تبع: تبع اتباع بمعنی پیروی است. خواه بطور معنوی و اطاعت باشد مثل « فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لَا هُمْ یحْزَنُون » بقره / ۳۸ (هرکه از هدایت من پیروی کند برای آنها خوفی نیست و محزون نمی شود.)

و خواه بطور محسوس و دنبال کردن نحو « فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُه » یونس / ۹۰

(فرعون و لشگریانش آنها را تعقیب کردند و از پی آنها رفتند.)[3]

---

[1] الراغب اصفهانی ، معجم *مفردات الفاظ القرآن* ، ص ۶۹.

[2] المصطفوی الشیخ حسن ، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* ، مجلدالاول و الثانی ، ص ۳۷۷.

[3] سیدعلی اکبر قرشی ، *قاموس قرآن* (جلد ۷ . ۶ . ۵) ص ۲۶۵.

لسان العرب

تبع: تبع الشیء تبعا و تباعا فی الافعال و تبعت اشیء تبوعاَ: سرت فی اثـره، واتبعـه و تتبعـه قفـاه و تطلبه متبعا له.[1]

ج - تأسی (اسأ)

مفردات راغب اصفهانی:

أسا: الاسوه والاسوه کالقدوه و القدوه و هی الحاله التی یکون الانسان علیها فی اتباع غیـره ان حـسناَ و ان قبیحا و ان سارا و ان ضارا، و لهذا قال تعالی: « لَّقَدْ کاَنَ لَکُمْ فیِ رَسُولِ اللَّـهِ أُسْـوَةٌ حَـسَنَةٌ » فوصـفها بالحسنه, و یقال تأسیت به [2]

اسأ: اسوه و اسوه بر وزن قدوه و قدوه، در جائی به کـار مـی رود کـه انـسان در نیکـی و بـدی از دیگـری تبعیت و پیروی می کند چه در شادمانی یا در زیانمندی.

و در همین معنی خدای تعالی فرموده: « لَّقَدْ کاَنَ لَکُمْ فیِ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » احزاب/۲۱

و از این روی در آیه فوق اسوه و نمونه را خدای تعالی با واژه حـسنه– یعنـی صـفت نیکـو وصـف کـرده است.

عبارت – تأسیت به– یعنی به او تأسی جستم.

والتحقیق

« لَّقَدْ کاَنَ لَکُمْ فیِ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » احزاب / ۲۱

« لَقَدْ کاَنَ لَکمُ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن کاَنَ یَرْجُواْ الله » ممتحنه / ٦

فالاسوه ما یؤتسی و یصلح به من العمل و الحاله والسلوک والطریقه، فیلزم لکم اتخاذ هـذه الطریقـه المأخوذه من رسول الله من قوله و عمله و سلوکه و أدبه و اخلاقه، ان کنتم راجـین الـسعاده والـسیر الـی الله تعالی، فهی طریقه حسنه مطلوبه مرضیه، موجبه لاصلاح ما فات عنکم. [3]

---

[1] ابن منظور ، *لسان العرب*، المجلد الاول ، ص ۱۳.
[2] الراغب اصفهانی ، معجم *مفردات الفاظ القرآن* ، ص ۱۴، ذیل واژه اسأ.
[3] المصطفوی ، الشیخ حسن ، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* ، المجلد الاول و الثانی ، ص ۹۱.

لسان العرب

والاسوه و الاسوه: القدوه. و یقال: ائتس به ای اقتد به و کن مثله. اللیث: فلان یأتسی بفلان ای یرضی لنفسه ما رضیه و یقتدی به وکان فی مثل حاله. والقوم اسوه فی هذاالامر ای حالهم فیه واحده.[1]

بنابر این، ما با چند کلمه تقلید، تأسی، تبعیت و اقتداء که معانی نزدیک به هم دارند و هرکدام با تفاوتی، گاه به جای هم بکار گرفته می شوند، مواجه هستیم و عمدتاً هر دو جهت مثبت و منفی را دارد. هر چند که معمولاً در استعمال عمومی، برخی از این کلمات بیشتر در کارهای خوب به کار برده می شوند، مانند تأسی.

[1] ابن منظور ، *لسان العرب* ، المجلد الاول ، ص ۱۴۷.

عناصر تقلید

هر عمل تقلیدی مرکب است از پنج عنصر اساسی:

عنصر یکم: تقلید کننده: و عبارت است از انسانی که پدیده ای را که برای او مطلوب جلوه کرده است از شخص دیگر می گیرد و در خود منعکس می سازد و آنرا می پذیرد (مقلد با کسر لام) .

عنصر دوم: انسانی که پدیده ای از او مطلوب به نظر می رسد و شایسته وابسته شدن به او برای گرفتن آن پدیده تلقی می گردد (مقلد با فتح لام).

عنصر سوم: پدیده یا آن حقیقتی که مورد تقلید است، مانند گفتار، کردار، اندیشه، عقیده، اخلاق و غیره ذلک.

عنصر چهارم: هدفی که از تقلید منظور می شود. مسلم است که این عنصر چهارم در همه کارهایی که از روی منطق و خرد صادر شوند، وجود دارد. یعنی تقلید هم یکی از آن کارهای فکری یا عقلائی است که باید مستند به منطق و خرد بوده باشد که بدون هدف امکان پذیر نمی باشد.

عنصر پنجم: عبارت است از اعتبار تقلید. این عنصر است که می تواند روشنگر هویت و ارزش شناختها و اعمال تقلید بوده باشد.[1]

ابعاد تقلید

و اما واژه « تقلید » دارای دو بعد متباین است؛ یک مفهوم « مردود و منفور» و به تعبیر دیگر بعد سلبی و منفی آن است، و دیگر مفهوم « مقبول و مطلوب » و بعد ایجابی تقلید است.

[1] جعفری ، محمد تقی . *شناخت* ، تهران ، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، اردیبهشت ۶۰.

تقلید مردود

اما مفهوم مردود آن، عبارت است از پیروی کورکورانه و بی پایه از فردی یا گروهی یا مکتبی، اعم از دینی و غیردینی، بدون اینکه این اتباع و دنباله روی براساس تعقل و اندیشه صحیح استوار باشد.

چنانکه قرآن حکیم از این روش منحط نامعقول از زبان مقلدان جاهل و نادان، اینگونه تعبیر می فرماید که در جواب ناصحان مشفق که آنها را به پیروی از حق دعوت می کردند، می گفتند:

« إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلىَ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلىَ ءَاثَرِهِم مُّقْتَدُون » زخرف / ۲۳

« ما پدران خود را بر مذهبی یافته ایم و به آثار همانها اقتدا می کنیم .(و بدنبال همانها می رویم) »

آنگاه در آیه دیگر این منطق بی پایه را مورد ذم و نکوهش قرارداده می فرماید:

« أ وَ لَوْ كاَنَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُون » بقره / ۱۷۰

« آیا (حتی) اگر پدرانشان چنان بودند که چیزی درک نمی کردند و راه صحیح را نیافته بودند (باز اینها باید به دنبال همان بی خردان و گمراهان بروند؟!) »

آری؛ تقلید به این معنا، یک کار جاهلانه و خوی ابلهانه ای است که آدمی را تا مرز یک حیوان لایعقل تنزل می دهد و ملتها را به انحطاط فکری و فساد اخلاقی و ابتذال عملی می کشاند و بازیچه دست استعمارگران شیاد و مکار قرار می دهد.

و این نوع از تقلید است که شرف و عزت خلق را بر باد داده، آنها را بر خاک ذلت و پستی می نشاند و ..... « ای دوصد لعنت بر این تقلید باد! »

تقلید مقبول

تقلید به مفهوم مقبول و مطلوبش عبارت است از « مراجعه افراد غیر وارد در مسائل تخصصی به افراد متخصص » و به عبارت کوتاهتر: « رجوع جاهل به عالم »

هرکس در یک رشته از رشته های علمی و فنی تخصص و اطلاع کافی نداشته باشد و در جریان زندگی نیاز به امری از امور مربوط به آن علم پیدا کند طبعاً به افراد متخصص در آن مراجعه می کند و از آنها نظرخواهی نموده، طبق آن عمل می کند. و از این روش در اصطلاح علمی و فقهی تعبیر به « تقلید » می کنند.

بدیهی است که تقلید به این معنا از ضروریات زندگی اجتماعی بشری است که بدون آن نظام حیاتی انسانها در اندک مدتی رو به اختلال رفته، ازهم خواهد پاشید.

چه آنکه این واقعیت بر همه کس روشن است که هیچ فردی – به طورعادی – ممکن نیست درتمام رشته های علوم مورد نیاز بشر، اطلاعات کافی در حد «تخصص» داشته باشد. و فرضاً که افرادی بسیار پراستعداد و زحمتکش در چند رشته از علوم به حد تخصص رسیده و صاحب نظر شده باشند، باز همانها در رشته های دیگر علمی نیاز به تقلید– یعنی مراجعه به متخصصان و صاحب نظران در آن رشته ها – خواهند داشت .

قرآن کریم نیز در مقام ارشاد به همین روش عقلایی است که می فرماید:

« فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُون » نحل / ٤٣ و انبیاء / ٧

« اگر نمی دانید، از اهل اطلاع سوال کنید. »

در واقع آیه شریفه، همان برنامه مستمر جاری در حیات اجتماعی جوامع بشری را به عنوان یک اصل اساسی اسلامی ارائه فرموده، به پیروان خود تأکید می کند که در مسئله ای از مسائل مربوط به زندگی – اعم از مادی و معنوی – هرچه را که نمی دانند از اهل اطلاع آن مطلب بپرسند و هیچگاه از پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.

و به این ترتیب « اهل تخصص » نه تنها در مورد مسائل دینی، بلکه در همه مسائل مربوط به زندگی اجتماعی، از سوی « قرآن » به رسمیت شناخته شده و اتکا بر آن در تمام زمینه ها مورد تأکید قرار گرفته است.

روی این اصل مسلم « عقلی » و « قرآنی » ، برامت اسلامی لازم است در هر عصر و زمانی، افراد متخصص و صاحب نظر و به اصطلاح قرآن « اهل الذکر» در همه زمینه های علمی، صنعتی ، اقتصادی، سیاسی و دیگر امور مورد نیاز، به اقتضای زمان داشته باشند تا افراد غیرمتخصص، به هنگام نیاز به آنها مراجعه نمایند و جریان زندگی را از رکود و اختلال، مصون نگاه دارند و عزت و شرف اسلامی و انسانی خود را با دراز کردن دست حاجت به سوی دیگران از دست ندهند.

روانشناسی تقلید

دید کلی

از آنجا که تقلید ریشه در روحیه و روان انسان دارد، لازم است که به ابعاد روحی و روانی تقلید اشاره شود. در روان شناسی ، این پدیده مورد بررسی قرار گرفته که به اجمال به بررسی های صورت گرفته در این زمینه اشاره ای می گردد:

درباره تقلید از همان آغاز می‌توان از هماهنگیهایی که جنبه عقلی و هوشی در آنها موثر است صحبت کرد. همراه با تحول ذهنی در انسان، تقلید نیز در فرد آدمی بکار می‌افتد و شاید بتوان در این راه از یک نوع گرایش یا سوگیری کلی سازمان روانی سخن گفت.

اما آنچه مسلم است و بررسی‌ها نیز نشان می‌دهد این است که فن تقلید از ابتدا به نوزاد داده شده و او با مکانیزمی که به صورت ارثی در او بنا شده باشد به تقلید می‌پردازد.

همچنین اهمیت تقلید در این است که مقدمه‌ای برای تجسم است، یعنی اینکه قبل از رسیدن به زندگی تجسمی مکانیزم تقلید زیر بنای تجسم یا اساس تصویر ذهنی را فراهم می‌سازد.

تاریخچه تقلید

در روانشناسی قدیم تقلید به عنوان یکی از غرایز اساسی مطرح شده است. اما بررسیهای تحولی نشان داده‌اند که فرایند تقلید باید مانند سایر فرایندهای روانی بر اساس یافته‌های عینی مورد تبیین قرار گیرد. وقتی که مساله شکل‌گیری تقلید را بخصوص در آغاز زندگی مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که در این عمل جنبه غریزی حاکی از یک عمل خودکار به چشم نمی‌خورد. یعنی تقلید یک مکانیزیم از پیش داده شده نیست که وقتی طفل به دنیا آمد، بلافاصله بتواند آن را بکار اندازد، بلکه از همان ماههای اول بستگی دقیق و باریکی بین فرایند تقلید و محور اصلی تحول وجود دارد.

مراحل تقلید

عملکرد تقلید در دوره‌های مختلف سنی و مراحل مختلف تحول هوشی در طی سه دوره صورت می‌گیرد.

- در مرحله اول حسی– حرکتی که مرحله بازتابهای کلی است تقلید به شکل فراهم سازی‌های بازتابی است یعنی مقدمات تقلید فراهم می‌شود. هر محرکی ممکن است که در کودک و به تناسب ارگانیزم وی عملی را در او تحکیم کند که مقدمه‌ای از تقلید است مثلا صداهایی که کودک تولید می‌کند.
- درمرحله دوم نخستین که عادات شکل می‌گیرد و زمان بروز واکنشهای دورانی نخستین و تحقق بازتابهای شرطی است، جنبه گاهگاهی دارد. البته ما بطور منظم و مرتب در اعمال و حرکات و اصوات کودکان جنبه تقلید را نمی‌بینیم بلکه تنها گاه‌گاه تقلید را در آنها می‌بینیم.
- مرحله سوم تقلید نظام‌دار است که کودک به تقلید نظام‌دار اصوات منحنی اصواتی که مرتبط به خود وی هستند می‌پردازد. یعنی کودک توانایی بروز یا انتشار پاره‌ای از حرکات و بخصوص صداها را دارد اما مطابقت جزء با جزء برای او ممکن نیست.
- مرحله چهارم تقلید حرکات نامرئی است یعنی با داشتن یک نشانه محسوس کودک قادر است از یک الگو تقلید کند یعنی مطابقت اعضا را به صورت حسی با مدل یا الگو کشف کند.
- مرحله پنجم تقلید موقعیتهای نامرئی یا قسمتهای نامرئی بدن به صورت آسان‌تر و به شکل نظام‌دار قابل انجام است و جنبه تجسس و پیگردی تقلید هم به قوت خود باقی است.
- مرحله ششم مرحله درونی شدن روان شناست و تقلید می‌تواند در غیاب الگو بروز کند.[1]

به اصطلاح تقلید به عملی گفته می‌شود که در غیاب الگو یا نمونه بررسی شده ، به عینه تکرار می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که تقلیدکردن ، تاریخی طولانی دارد. حتی در بسیاری از فعالیت‌های روزمره تک‌تک ما نیز تقلید دیده می‌شود.

تقلید و الگوبرداری از منظرهای گوناگون روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی رشد، زیست‌شناسی، روان‌شناسی تجربی و نظریه‌شناختی اجتماعی قابل مطالعه است. به‌طور معمول ، یادگیری مشاهده‌ای بحثی است که در روان‌شناسی یادگیری از آن یاد می‌کنیم که در واقع این یادگیری مشاهده‌ای، تقلید یا الگوبرداری هم نامیده می‌شود و در واقع مشاهده و تکرار رفتار دیگران است. مردم ما به شدت به این نوع یادگیری‌ها علاقه‌مندند و می‌توان گفت که ما ایرانی‌ها بیش از آنکه نوشتاری و شنیداری باشیم، دیداری هستیم. به لحاظ تاریخی می‌توان گفت تقلید قدمتی طولانی دارد و در گزارش‌ها آمده است که انسان مقلدترین موجود کره زمین است.

[1] سایت فارسی زبانان سراسر دنیا ، تالار گفتگوی های تخصصی ، روان شناسی، روان شناسی تقلید.

آلبرت بندورا، از روان‌شناسان معاصر و صاحب نظریه معروف شناختی اجتماعی، یادگیری مشاهده‌ای یا همان تقلید را مهم‌ترین یادگیری انسان می‌داند. وی معتقد است که ما با یادگیری مشاهده‌ای رفتار دیگران را می‌بینیم، می‌فهمیم و آنها را رفتار خودمان قرار می‌دهیم. به عبارت دیگر ، اقتباسی که جزوی از شخصیت ما می‌شود. برای مثال، بچه‌ها رفتارهای پرخاشگرانه والدین را مشاهده می‌کنند و آنها را در ارتباط با دیگران به کار می‌گیرند.

در جامعه امروز، مد پدیده‌ای است که نوجوانان و جوانان فقط به علت تقلید از یکدیگر از آن پیروی می‌کنند. بسیاری از نظریه‌پردازان شناختی اجتماعی مانند سانتراک معتقدند که ما با مشاهده رفتار دیگران، انواع رفتارها ، فکرها و احساسات را یاد می‌گیریم و این مشاهدات بخشی از شخصیت ما را می‌سازند و در حقیقت این موضوع نوعی تقلید محسوب می‌شود.

وقتی بحث تقلید پیش‌می‌آید، این تقلیدها می‌توانند مثبت و سازنده و یا منفی و کورکورانه باشند، یعنی ما می‌توانیم رفتارهای مثبت و هم سازنده مانند بردباری، تلاشگری و صرفه‌جویی را تقلید کنیم و هم الگوبرداری ما می‌تواند بسیار منفی باشد. اما به‌طور کلی در ذات تقلید و با الگوبرداری، تغییر رفتار بسیار اهمیت دارد و تامل و اندیشیدن کمتر دیده می‌شود. درباره رفتارهای مثبت نیز این موضوع صادق است. در واقع تقلید بیشتر با احساسات، هیجانات و عواطف آمیخته است و خودانکاری و نوعی خودپنداری منفی در ما ایجاد می‌کند، به این معنا که در تقلیدها و الگوبرداری‌ها ما خودمان نیستیم و دیگران به جای ما هستند .

نوجوانان و جوانان بیشتر از بزرگسالان و میانسالان به الگوبرداری از همسالان خود می‌پردازند. بحث آسیب‌های اجتماعی مانند اعتیاد، رفتارهای مجرمانه و تخریبی و انحرافات جنسی می‌تواند نمونه‌ای از این کپی‌برداری‌ها و تقلیدهای منفی باشد. در بزرگسالان نیز این تقلید با چشم و هم‌چشمی و حسادت‌ها بروز پیدا می‌کند و متاسفانه بسیاری از مشکلات خانوادگی و حتی طلاق‌ها از این مساله نشات می‌گیرد.

تقلید ریشه در روان افراد دارد، همه ما باید بدانیم که مقایسه‌کردن خود با دیگران بدون توجه به تفاوت‌های فردی امری غیرآگاهانه است. براساس عقاید موجود ، انسان‌ها از لحاظ جسمی ، ظاهری، فکری، روانی، اقتصادی، اجتماعی، عاطفی و غیره با هم متفاوت‌اند. همه این مسایل، منشا شناختی

روانی دارند و سطحی و غیرعمقی است. فردی که مدام از دیگران تقلید می‌کند، در واقع مزیت‌های خود را نادیده گرفته و پتانسیل لازم برای انجام کارهای مثبت را ندارد.[1]

ما به جای اینکه سعی در تقویت توانایی‌های خود داشته باشیم، دست به تقلید می‌زنیم و رفتارهای ساختگی و مصنوعی از خود نشان می‌دهیم. انسان‌هایی که از عزت نفس، اعتماد به نفس، خودکارآمدی (اطمینان به توانایی‌های خود) بالاتری برخوردارند، کمتر به سراغ تقلید می‌روند و در دام کپی‌برداری‌های کورکورانه گرفتار نمی‌شوند. متاسفانه دیده شده بسیاری از تقلیدها موجب ایجاد اختلالات شخصیتی در افراد می‌شود.

یادگیری تقلیدی یا مشاهده‌ای در واقع یادگیری‌های عمیق را در بر ندارد. انسان‌ها باید یاد بگیرند که رفتارها و گفته‌ها را ببینند، بشنوند و متناسب با نیاز خودشان و با تدبر الگوبرداری کنند و بدانند اگر این الگوبرداری‌ها منفی باشد، پدیده جوگیرشدن را در پی خواهد داشت.

تغییردادن رفتار و گفتار برای شبیه‌شدن به دیگران در واقع نوعی تقلید و اقتباس است که متاسفانه در جامعه ما در حال گسترش است. بچه‌ها در خانواده و مدرسه باید آموزش ببینند که از چه چیزهایی الگوبرداری کنند و کدام تقلیدها مناسب آنها نیست. ما باید حل مساله و یادگیری‌های معنی‌دار را به فرزندان‌مان آموزش دهیم تا فقط به یادگیری‌های تقلیدی و فاقد معنا دچار نشوند.

رسانه‌ها اعم از رادیو، نشریات و به خصوص تلویزیون نقش به سزایی در کاهش رواج تقلیدهای منفی دارند زیرا عمده یادگیری افراد از تلویزیون از نوع یادگیری مشاهده‌ای است و تلویزیون و حتی سایر رسانه‌ها می‌توانند الگوهای مثبت و یا منفی را به جامعه معرفی کنند و مسوولان در این زمینه باید بسیار هوشیارانه عمل کنند. ما با شیوه‌های جایگزین می‌توانیم تقلیدهای منفی را به تقلیدهای مثبت تبدیل کنیم و رسانه‌ها در این باره وظیفه سنگینی دارند.

بنابر این تقلید، ریشه در روحیات انسانی دارد و بسا در قدرت یادگیری و توانایی های ذهنی انسان موثر می باشد. از این رو می توان گفت که تقلید در ذات خود مفید و در سطح ارتقای انسان ، دارای اثر است.

[1] علم الهدی سید حسین ، "*روان شناسی تقلید مثبت و منفی*" ، پایگاه اطلاع رسانی سلامت ایرانیان.

اهمیت تقلید

تقلید غریزه ای است که از کودکی در انسان ظاهر می شود. برخی ، حیوانات را صاحب تقلید می دانند، اما این غریزه به شکل گسترده ای در انسان وجود دارد، بلکه وی مقلدترین مخلوقات جهان است و از همان ابتدا، دانستنیهایی را از راه تقلید فرا می گیرد.

انسان از یک سو موجودی عاقل و فهیم است و دانستن، حق طبیعی اوست. او نمی تواند بدون اندیشه، گفتار دیگران را بپذیرد. سرشت او بر این استوار شده که جستجوگر و به دنبال کشف مجهولات باشد و هیچ چیز را بدون دلیل نپذیرد. زیرا با سرشت او منافات دارد. اما از سوی دیگر انسان محدود به شرایطی است که خودش نمی تواند همه مجهولات را به تنهایی کشف کند، زیرا دامنه علوم بشری آنقدر گسترده است که اگر انسان صدها بار عمر دوباره پیدا می کرد باز هم نمی توانست بر همه آن علوم فائق آید. حتی امثال ارسطو و فارابی که به معلم اول و ثانی شهرت داشتند، علیرغم محدود بودن علوم در آن زمان، ضعفهایی نیز داشتند. بنابراین انسان برای رسیدن به خواسته ها و رفع نیازهایش ناچار است نسبت به علومی که در آنها تخصص ندارد از همنوعان خود کمک بگیرد و از آنها تقلید کند.

تقلید یعنی پیروی و اطاعت انسان غیرمتخصص از متخصص. تقلید هم دارای جهات منفی و هم جهات مثبت، مفید و حیاتی است. تقلید و تخصص درجوامع بشری امری ضروری و مسلم است ، و نوعی مبادله معلومات و ارزش های انسانی می باشد تا انسانها از استعدادهای مختلف ونبوغ ومعلومات یکدیگر استفاده نمایند، زیرا؛

- زندگی انسان، اجتماعی وحرکت تکاملی عمومی است.
- در زندگی اجتماعی و حرکت دسته جمعی، نیازهای گوناگون مطرح است.
- خداوند به انسانها نبوغ و استعدادهای گوناگون داده که در سوره نوح آیه ١٤ می فرماید:
  « وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا » (وهمانا شما انسانها را متفاوت با یکدیگر آفریدیم)
- تکامل و هماهنگی جامعه « تقلید و پیروی » را می طلبد.

در یک جامعه هماهنگ، هرانسانی به اندازه نبوغ و استعداد و توانایی خود کار می کند و کمبودهای روحی و مادی خود را از دیگر انسانها تأمین می نماید تا مانند زنجیرهای به هم وصل شده به کمال برسند. برای همین جهت، خداوند حکیم به انسانها نیازهای مختلف و استعدادهای گوناگون بخشیده است.

اگر تخصص و تقلید نباشد و هر انسانی در هر رشته ای دخالت کند، جامعه دچار هرج و مرج وسقوط می گردد.[1]

ضرورت تحقیق در مسائل اسلامی

می دانیم که شناخت مقررات و راه و رسم زندگی در مکتب اسلام، به تخصص و آگاهی لازم، نیازمند است. و مردم مسلمان باید در مسائل و احکام اسلامی، از ولی فقیه تقلید و اطاعت کنند. اما می گویند :

چرا انسان باید تقلید کند و تحقیق نکند؟

مگر انسان ابزار شناخت را ندارد؟

انسان با داشتن عقل و حس کنجکاوی و آگاهی ، چرا باید تقلید کند؟

مگر انسان خلیفه الله نیست؟ آیا تقلید ، با آزادی انسان تضادی نخواهد داشت؟

اگر فلسفه « اجتهاد و تقلید » در فرهنگ شیعه بدرستی بررسی شود و معیارها و ویژگیهای آن روشن گردد، به سوالات فوق پاسخ لازم داده می شود.

فلسفه « اجتهاد و تقلید »، نمی خواهد همواره مردم را در خط « تقلید » نگهدارد، و تحقیق و بررسی ممنوع باشد، و هیچکس نتواند متخصص علوم و مسائل اسلامی شود، بلکه: هم درهای علوم به روی همه کس باز، و هم تحقیق و تخصص برای همه ممکن است.

اصولاً « اجتهاد »، یک حرکت حساب شده دائمی، برای تحقیق همیشگی در مسائل اسلامی است، که در تفکر فقهی دانشمندان و فقهاء شیعه، باب اجتهاد مفتوح است. یعنی هر انسان مسلمان محققی، با معیارهای حساب شده، و علم و عقل، در بررسی قرآن و حدیث، می تواند به درجه اجتهاد نائل آید. و تقلید نکند. (البته در رشته ای که تخصص دارد، زیرا در دیگر رشته های علوم که تخصص ندارد، ناچار است که تقلید کند.)[2]

آموزش مسائل اسلامی، بررسی و اجتهاد در احکام الهی، نه تنها در زمان ما، بلکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، نیز وجود داشت. کاوشگران مسلمان به ارزیابی و

---

[1] دشتی ، محمد ، *فلسفه اجتهاد و تقلید* ، قم ، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع) ، ۱۳۶۷، ص ۲۲.

[2] مطهری ، مرتضی ، *خدمات متقابل اسلام و ایران* ، " فقه و فقاهت" ، ص ٤٧٧.

اظهارنظر در مسائل اسلامی می پرداختند، و نظریات خود را به امامان راستین عرضه می کردند و نقد و بررسی فقهی را هرگز فراموش نمی نمودند. [1]

در فقه شیعه، تحقیق و بررسی، نه تنها منع نشده، بلکه به عنوان یک فریضه مقدس بر انسان واجب است.

ارزش علم و معرفت

در معارف دینی و فرهنگ اسلامی، اصل اولی این است که هر مسلمانی دانش دین را فرا گیرد و آزدانه بیندیشد و آگاهانه برگزیند.

آزاد است که در منابع دینی به تکاپو بپردازد و آنچه را که با تعمق و بررسی به دست می آورد، بدان گردن نهد.

آدمی حق انتخاب دارد، البته حق انتخاب آگاهانه. انسان استعداد اندیشیدن و گزینش دارد. جامعه سالم جامعه ای است که برای انسانها امکان اندیشیدن آزاد را فراهم سازد و در صدد تحمیل اراده یا فکری برنیاید.

ارزش علم، تعلم و عظمت عالمان در قرآن و کلام معصومان، نشان از اهمیتی دارد که اسلام به آگاهی می دهد.

خداوند از آنجا که به ما قدرت تفکر و نیروی عقل بخشید، بر ما واجب کرد که در باره آفریده های او بیندیشیم و با دقت کامل به نشانه های خلقت او بنگریم و حکمت و استواری تدبیرش را در جهان آفرینش و در ساختمان وجود خودمان تحت مطالعه عمیق قرار دهیم، چنان که خداوند در قرآن می فرماید:

« سَنرِيهِمْ ءَايَتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتىَ يَتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الحَْق » سوره فصلت/ ٥٣

« به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آن ها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است » .

در مورد دیگر خداوند آنان را که از پدران خود تقلید می کنند سرزنش کرده و می فرماید:

« قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً» سوره بقره/١٧٠

[1] دشتی ، محمد ، *فلسفه اجتهاد و تقلید* ، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع) ، ١٣٨٢ ، ص ٢٧.

« می گویند: ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. حتی اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند؟ » .

همان گونه که خداوند در مورد دیگر کسانی را که پیروی از گمان و حدس های (غیر روشن) می کنند مذمت کرده و می فرماید:

« إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّن » سوره های انعام / ١١٦ - یونس / ٦٦ - والنجم / ٢٣

« (گمراهان و مشرکان) تنها از گمان پیروی می کنند »[1]

شرف و فضیلت « علم »، آنچنان روشن است و مسلم، که نیازی به استدلال و اقامه برهان ندارد.

این حدیث شریف از حضرت امام امیرالمومنین علی علیه الصلاه والسلام منقول است:

« کفی بالعلم شرفا ان یدعیه من لا یحسنه و یفرح اذا نسب الیه و کفی بالجهل ذماً یبرا من هو فیه »[2]

« در شرف بخشی علم و کافی بودن آن از هرشرفی، همین بس که کسی که فاقد آن است ادعای داشتنش را می نماید و از اینکه او را به علم نسبت دهند و عالمش بخوانند ، خوشحال می گردد . و در کفایت زشتی و ننگینی جهل، همین بس که کسی که واجد آن است ، از آن بیزاری می جوید (و خود را مبرا از آن می شمارد) ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است :

« طلب العلم فریضه علی کل مسلم. الا ان الله یحب بغاه العلم »[3]

« دنبال تحصیل علم رفتن بر هر فرد مسلمانی واجب است. توجه ! حقیقت آنکه خداوند طالبان علم را دوست می دارد ».

از این حدیث شریف استفاده می شود؛

اولاً- طلب کردن علم و جستجوگر دانش بودن، در ردیف دیگر فرایض دینی و واجبات اسلامی- همچون نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر- یک واجب شرعی و یک تکلیف حتمی اسلامی است. چنانچه در مجامع حدیثی نیز در ردیف ابواب مختلف عناوین دینی، یک باب مخصوص، تحت عنوان « باب فرض العلم و وجوب طلبه » قرار داده اند. [4]

---

[1] خرازی ، سید محسن ، *بدایه المعارف الالهیه فی عقاید الامامیه* ، جلد اول ، انتشارات احسن الحدیث ، ١٣٧٨، ص٧.
[2] مجلسی ، *بحارالانوار* ، جلد اول ، صفحه ١٨٥ ، حدیث ١٠٧.
[3] کلینی ، *اصول کافی* ، جلد ١ ، ص ٣٠ ، حدیث ١.
[4] از باب نمونه به *« اصول کافی »* و *« بحارالانوار »* رجوع شود.

ثانیاً- این تکلیف و وجوب شرعی، اختصاص بـه گروهـی خـاص و شـرایطی مخـصوص نـدارد. بلکه بر فرد فرد امت اسلامی از هر گروه و تحت هر شرایطی که باشند واجب اسـت. چنانکـه کلمـه « کـل مسلم » یعنی: هر فرد مسلمان، نشان دهنده عمومیت موضوع است.

حتی مسئله جنسیت یعنی « زن » و « مرد » بودن نیز دخالتی در حکـم نـدارد و نبایـد مـذکر بـودن کلمه « مسلم » توهم اختصاص حکم به « مردان » را در اذهان بیاورد.

ثالثاً- مطلب دیگری که در توضیح این حدیث باید مورد بحث و بررسی قـرار گیـرد، ایـن اسـت که: کدام علم است که تحصیل آن بر هر فرد مسلمانی واجب است؟

از امام صادق علیه السلام منقول است که پس از نقل حدیث مورد بحث از نبی اکرم صلی الله علیـه و آله، فرمود: « ای علم التقوی و الیقین » یعنی مقصود از علم واحب التحصیل در حدیث مزبور « علـم تقـوا و یقین » است.

و مرحوم علامه مجلسی قدس- سره الشریف - در بیـان همـین تفـسیر امـام صـادق علیـه الـسلام می فرماید: « علم التقوی هوالعلم بالاوامر والنواهی والتکالیف التی یتقی بها من عذاب الله و علم الیقـین علـم ما یتعلق من المعارف باصول الدین »[1].

« علم تقوا عبارت از پی بردن به اوامر و نواهی و تکالیف الهی است که با عمل به آنها آدمی از عـذاب خـدا مصون می گردد. وعلم یقین عبارت از معارف و شناختهای مربوط به اصول دین و معتقدات قلبی است .»

به عبارت دیگر چون ممکن نیست تمام افراد مسلمان بطور « واجب عینی » مکلف به تحصیل تمـام علوم باشند، پس مقصود از حدیث شریف باید تحصیل قسم خاصی از علوم باشد تا با وجوب « عینـی » آن سازگار شود و آن قسم خاص نیز به قرینه « کل مسلم » باید علـم مربـوط بـه « عقایـد و اخـلاق و عمـل » باشد.

زیرا بدیهی است یک فرد مسلمان از آن نظر که مسلمان اسـت و معتقـد بـه « مبـدأ » و « معـاد » و معترف به تشریح شریعت آسمانی است و تنها راه سعادت ابدی خود را در تحکیم عقاید و عمل به شریعت الهی می داند، طبعاً و به حکم عقل، بر وی لازم و واجب است که پیش از همه چیـز بـه شـناخت معتقـدات خویش آنچنانکه هست بپردازد و سپس دستورالعملهای مبتنی بر همان معتقدات را صحیحاً بیاموزد و به کـار بندد تا مطمئن به تأمین سعادت خود گردد.

[1] مجلسی، *بحارالانوار* ، جلد ۲، ص ۳۲.

بنابراین، علمی که تحصیل آن بر فرد فرد مسلمانان فریضه است:

در رتبه اول، علم به « اصول عقاید » است؛ یعنی معرفت « خدا » و « صفات خدا » و « نبوت انبیاء» و « امامت ائمه هدی » و « لزوم حساب و کیفر و پاداش روز جزا ».

و **در رتبه دوم**، علم به « فروع احکام الهی » است که برای تمام شئون زندگی انسان از جانب خداوند حکیم، تشریع و به وسیله رسول اعظم او صلی الله علیه و آله ابلاغ گردیده است.[1]

ضرورت و فلسفه تقلید

تقلید یا پیروی جاهل از عالم و اطاعت غیرمتخصص از متخصص، یک امر فطری ، عقلی و عقلانی است که مورد تأیید قرآن و سنت نیز قرار گرفته است. و چون هر انسانی در حرکت و تکاپو است و برای این حرکت نیاز به شناخت دارد لذا برای کسب این شناخت یا باید خود، عالم و متخصص بوده باشد و یا به عالم و متخصص مراجعه و از نظرات او پیروی کند تا حرکت او از سوی بصیرت و شناخت صورت گیرد.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند: « کسی که بدون بصیرت حرکت کند، مثل کسی است که در بیراهه قدم گذارد و سرعت حرکت او جز دوری از هدف نتیجه ای در برنخواهد داشت.» [2]

نکته قابل توجه این است که؛ مراجعه شخص غیرمتخصص به عالم و متخصص در رشته مورد نیاز، سلب آزادی از او نیست، بلکه عین آزادی است. چرا که تقلید را بر اساس بینش و آگاهی و ضرورتهای زندگی مادی و معنوی خود انتخاب نموده و از مسیر تقلید به دنبال حقیقت جویی و رفع ظلمت و رسیدن به نور حق و سعادت است.

لذا اگر خود انسان متخصص و دانشمند، در رشته ای که تخصص ندارد به صاحب نظران آن رشته مراجعه کند، خفقان و سلب آزادی او محسوب نمی شود. چرا که اساس و بنیان زندگی اجتماعی، براساس تحقیق و تقلید از متخصص و عالم پی ریزی شده است و الا سیر رشد و تعالی جامعه مختل می گردد.

---

[1] ضیاء آبادی ، سید محمد، *در جستجوی علم دین* ، انتشارات نیک معارف تهران ، ۱۳۸۴، ص ۲۲ .

[2] حر عاملی ، محمدبن حسن ، *وسائل الشیعه* ، بیروت ، لبنان ، طبع داراحیاء التراث العربی ، جلد ۲۷، ص ۲۴، کتاب القضاء ، باب ۴ ، حدیث ۱۱ .

البته روشن است که اصل بر این است که انسان خود بفهمد و متخصص باشد. ولی چون امکان ندارد که همگان به خاطر علل و موانعی، متخصص تمام علوم و رشته ها در تمام امور زندگی باشند، لذا در کنار این اصل، اصل دیگری وجود دارد که انسان باید در هر موردی که متخصص نیست، از متخصص پیروی کند که این امری متداول و مورد قبول و متعارف در بین تمام جوامع است.

ذهن پرسشگر هر مسلمانی در جست و جوی فلسفه احکام شرعی است. اهمیت آگاهی از فلسفه تقلید، نسبت به دیگر احکام بیشتر است زیرا؛

- **اولاً** اصل لزوم تقلید، از مسائلی است که مکلف باید خودش به آن دست یابد و نمی تواند در این مسأله تقلید کند. اگر ملکف مسأله ضرورت تقلید را دریافت، باب استفاده از فتاوای مجتهد به روی او باز می شود.
- **ثانیاً** فلسفه تقلید در واقع همان دلیل و مستند و مدرکی است که لزوم تقلید را برای مکلف اثبات می کند، بر خلاف دیگر احکام شرعی که دلیل آن ها امر و نهی هایی است که در قرآن و روایات موجود است بدون این که لزوماً در آن ها به فلسفه احکام نیز اشاره شده باشد. [1]

گستره تقلید

مکتب جهانی و جاودانی اسلام، مانند دیگر ادیان الهی، ابنای بشر را به دو رکن اساسی ترغیب، و بلکه تکلیف می نماید. ۱– دین شناسی ۲– دین داری و دین باوری

بر این اساس مسلمانان موظفند که ضمن طی مراحل شناخت دین و اصول و فروع آن (به مقدار ضرورت و نیاز) به اعمال و گفتار خود وجه دینی داده و یک زندگی متشرعانه داشته باشند.

می توان گفت مجموعه تعلیمات اسلامی از یک لحاظ سه بخش را تشکیل می دهد:

- **الف**– اصول عقاید؛ یعنی چیزهائی که وظیفه هر فرد، کوشش در باره تحصیل عقیده در باره آنهاست. کاری که در این زمینه بر عهده انسان است از نوع کار تحقیقی و علمی است.

[1] علی اکبری ، حسنعلی ، " *چرا تقلید کنیم* ؟ "، مجله پرسمان (فرهنگی ، اجتماعی ، دانشجوئی) ،خرداد ۱۳۸۰، پیش شماره ۱ ، ص ۱۴ .

- **ب** – اخلاقیات؛ یعنی خصلتهائی که وظیفه یک فرد مسلمان این است که خویشتن را به آن خصلتها و خوبیها بیاراید و از اضداد آنها، خویشتن را دور نگه دارد. کاری که در این زمینه بر عهده انسان است از نوع مراقبت نفس و خودسازی است.
- **ج** – احکام؛ یعنی دستورهائی که مربوط است به فعالیتهای خارجی و عینی انسان، اعم از فعالیتهای معاشی و معادی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی.

اصول عقاید مجموعه ای از موضوعات هستند که هر انسانی باید با تحقیق و مطالعه و بررسی به اندازه توان و ظرفیت خویش به آنها یقین پیدا کند و باور به آنها را در دل خود شکوفا سازد. تقلید و پیروی از دیگران در این زمینه و پذیرش هر کدام از این محورها بدون شناخت و تحقیق از دیدگاه اسلام مورد قبول نیست.

البته یادآوری این نکته ضروری است که هیچ گاه اصول عقاید که محورهای اصلی آن موضوعات پنج گانه هستند جدای از فروع چون نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و ... نیستند. بلکه ارتباط تنگاتنگ میان آنها برقرار است و در حقیقت انسانی که پایبند به توحید است ، این پایبندی خود را در عمل به دستورات الهی چون نماز و روزه و جهاد و ... به نمایش می گذارد.

اسلام در باره اصول عقاید که وظیفه هر فرد، تحصیل عقیده صحیح در باره آنهاست، تقلید و تعبد را جایز نمی داند. بلکه لازم می داند که هر فردی مستقلاً و آزادانه صحت آن عقاید را به دست آورد. از نظر اسلام، عبادت منحصر به عبادات بدنی مانند نماز و روزه، یا عبادات مالی مانند خمس و زکات نیست. بلکه نوعی دیگر از عبادات هم هست، و آن عبادت فکری است. تفکر یا عبادت فکری اگر در مسیر تنبه و بیداری انسان قرار گیرد از سالها عبادت بدنی برتر و بالاتر است. فرق اصول دین و فروع دین این است که فروع، آن چیزهایی است که انسان باید عمل کند، اما در اصول ، علم یا یقین لازم است.

بحث تقلید عامی از فقیه یکی از مباحث با سابقه واساسی علم فقه به شمار می آید. البته دانشمندان اصول، به مناسبت، در اصول فقه از آن بحث می کنند، که بر اساس آن ، تقلید در اصول دین جایز نبوده ولی در فروع دین جایز و در شرایطی واجب است. این مسأله یکی از مسائل اجماعی و از بدیهیات عقل به شمار می رود.

یک انسان مومن نباید در کسب اعتقادات اصول دین از دیگـران تقلیـد کنـد و چـشم بـسته اصـول اعتقادات خود را قبول نماید. بلکه باید با تحقیق و تفکر مسائل اصول دین را اجتهـاد کنـد. ولـی در مـسائل احکام فروع دین مثل نماز، روزه، خمس و ... می تواند از مجتهد جامع الشرایط تقلید کند.

آنچه قطعی است این است که نیروی عقل توان آن را ندارد که تمام خبرهـای آسـمانی را کـشف و شناسائی و تحلیل کند و به همین دلیل بشر در زندگی خود نیازمند به وحی است ولی چنین نیست کـه ایـن نیرو، از تحقیق در برخی مباحث آسمانی همچون مباحث مبدأ و معاد، به طـور کلـی نـاتوان باشـد. توانـایی عقل برای فهم پاره ای از مباحث آسمانی واین که در دین مقدس اسلام تقلید در اصول دین بـه هـیچ وجـه جایز نیست و تنها از راه تحقیق و استدلال باید به آن دست یافت، دلیل روشنی است بر این که اسلام مسائل آسمانی را در حدود اصول دین برای عقل انسان قابل تحقیق می داند.

از نظر اسلام بسیاری از موارد تقلیدی نیست. در اصول دین و مبـادی اسـتنباط، تقلیـد نیـست و در ضروریات فقهی نیز تقلید معنایی ندارد. به طور مثال واجب بودن نماز روشـن اسـت و احتیـاجی بـه تقلیـد ندارد .

آن چیزی که تقلید در آنها جایز و در مواردی لازم و واجب است، فقط احکـام عملـی دیـن اسـت. بطورمثال:

کیفیت انجام عبادات و تکالیف که به عهده مسلمانان گذاشته شده است، به صورت کلی در قـرآن و احادیث نقل شده است و برای آگاهی از نحوه انجام آنها باید به این منابع مراجعه کـرد. لـیکن بـا توجـه بـه گستره مفاهیم فوق الذکر ونیز اینکه دریافت نحوه احکام الهی مستلزم داشتن معلومات کافی در زمینه ادبیات عرب و نیز جداسازی احادیث جعلی از واقعی و همچنین شناخت آیات قرآن و تـشخیص آیـات محکـم و متشابه و ناسخ و منسوخ و خیلی مسائل دیگر است و این کارها از عهـده همـه مـردم برنمـی آیـد (بـدلیل تخصصی بودن انجام این کارها و نیاز به تلاش و کوشش چنـدین سـاله بـرای انجـام آنهـا و نـه ممنوعیـت شرعی !!!)، به همین جهت شارع مقدس برای کسانی که توانائی انجام این امور را ندارند، موضـوع تقلیـد از مجتهد اعلم جامع الشرایط را مطرح کرده است.

همان طوری که همه مردم نمی توانند متخصص علم پزشکی شوند و فقط عـده ای بـه دنبـال ایـن تخصص می روند و از تخصص خودشان به دیگران فایده می رسانند، متخصصین علـم فقـه نیـز بـه همـین صورت از دانسته هایشان به مردم نفع می رسانند.

در اصول دین کسی اجازه تقلید ندارد بلکه مسلمان باید شخصاً از راه دلیل و تحقیق به این اصول معتقد شود. در فروع دین نیز در بخش موضوعات اجازه تقلید ندارد یعنی مثلاً در تشخیص این که این زمین غصبی یا غیرغصبی است، خودش باید تحقیق و پرس و جو کند و یا مثلاً در این که این لباس نجس است یا پاک، فلان مایع شراب است یا آب، قبله از این طرف است یا آن طرف، زید عادل است یا نه، باید خودش تحقیق کند و اینها خارج از عهده مجتهد می باشد زیرا شأن فقیه بیان حکم است نه تطبیق حکم بر موضوع.

در بخش احکام نیز در ضروریات آن مانند وجوب نماز و روزه، نیازی به تقلید نیست ولی در غیر ضروریات دین واجب است تقلید کند. احکام غیرضروری به احکامی گفته می شود که مورد اختلاف علما باشد. مانند احکام شک در نماز و سجده سهو و مقدار زکات و بخش زیادی از احکام طهارت، نماز، روزه و حج و همچنین هر حکمی که دلیلی در باره آن وارد نشده باشد، مانند استعمال دخانیات، و مکلف (یعنی مکلف عامی که نه مجتهد است و نه راه احتیاط را می داند) باید در این احکام از مجتهد جامع الشرایط تقلید کند.[1]

به طور کلی در تمام علوم، اعم از فقه و غیرفقه، راه تحقیق و جستجو باز است لکن در بعضی از علوم، تحقیق و تتبع لازم و ضروری است مانند معارف اصلی دین که شامل اثبات خدا، نبوت، معاد، عدل و امامت می شود. و همچنین برخی دیگر از علوم که به حسب نیاز جامعه ضروری تشخیص داده می شوند نیز تحقیق در آنها برای اشخاصی که توانایی و امکان فراگیری دارند الزام و به اصطلاح، واجب کفائی است. در این دسته از علوم مانند پزشکی، مهندسی و از جمله اجتهاد در دین، رجوع افراد غیر متخصص به متخصص و به تعبیر خاص « تقلید » لازم است.

یکی از روشنفکران معاصر در باره محدود بودن دامنه تقلید بیان زیبایی دارد:

در تشیع علوی، تقلید در اصول نیست، در عقاید نیست، بلکه در احکام است، در فروع است، آن هم نه در خود فروع بلکه در فروع فروع. در چگونگی مسائل خاصی که احتمالاً میان مجتهدان اختلاف است. مثلاً نماز که جزء فروع دین است قابل تقلید نیست، مسلم است و ضروری. این که چند رکعت است و هر رکعتی با چه اذکار و ارکان و چگونه، و هر وقتی چند رکعت، مسلم است و قابل تقلید نیست.

[1] ابوالحسینی ، رحیم ، *"فلسفه تقلید"* ، اینترنت ، سایت پرس و جو.

پس در چه مورد باید تقلید کرد؟ در این مورد که چند فرسنگ باید از موطن خود دور شده باشیم که مسافر تلقی شویم و نماز را تمام نخوانیم.[1]

با روشن شدن این نکات می توان دریافت که دایره تقلید از نظر مفهوم تا چه اندازه محدود بوده و در آن حد محدودش نیز راه تحقیق و اجتهاد گشوده است، اگر چه از نظر مصداق، ممکن است موارد تقلید بسیار باشد.

اقسام مردم نسبت به اجتهاد و تقلید

همان طور که گفته شد، در زندگی اجتماعی و حرکت تکاملی دائمی، تقلید از متخصص یک ضرورت است. اما راه تحقیق هم باز است، زیرا که بررسی و تحقیق، و ارزیابی و شناخت بر انسان واجب است.

انسان در تمام انتخابهای خویش باید دارای آگاهی لازم باشد. پس باید کسب علم و دانش کند و با آگاهی و انتخاب وتحقیق لازم، راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی خود را مشخص نماید و چون استعداد و توانایی و آگاهی انسان محدود است و نمی تواند در تمام رشته ها و فنوی لازم، تخصص کافی بدست آورد، اطاعت و پیروی از نظریات دیگران مطرح می شود.

پس تحقیق تضادی با روح تحقیق ندارد زیرا انسانها همواره با کسب دانش و تخصص از خط « تقلید » به مرز « اجتهاد واستنباط » می رسند که در بسیاری از آیات قرآن و روایات اسلامی، انسان به تحقیق و اجتهاد و کسب علم و آگاهی دعوت شده است.

بنابراین مردم را به چند گروه می توان تقسیم کرد:

- **اول: فقها و مراجع**

گروهی که در تحقیق و بررسی مسائل اسلامی، تخصص لازم را دارند و به درجه اجتهاد رسیده اند.

[1] شریعتی ، علی ، *فرهنگ لغات کتب دکتر شریعتی* ، انتشارات قلم ، ص ١٣٤.

- **دوم: محقق محتاط**

گروهی که می توانند حکم الهی را از فتاوای دیگر فقهای زمان ، استخراج کنند و نیازهای خود را برطرف سازند. این گروه را « محتاط » می نامند که تقلید بر این گروه جایز نیست زیرا دارای قدرت تحقیق و درک مسائل اسلامی هستند.

امام خمینی ره می فرماید:

« ... یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است، مثلاً اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام می دانند و عده ای دیگر می گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می دانند آنرا بجا آورد.»[1]

- **سوم: مجتهد برخی از مسائل اسلامی**

گروهی که در بعضی از مسائل اسلامی تحقیق لازم نموده و صاحب نظر شده اند. این گروه می توانند در آن رشته تخصصی خود که اجتهاد لازم را دارند، تقلید نکنند و در دیگر احکام الهی و ابواب فقهی از فقهاء شیعه تقلید نمایند.

- **چهارم : محقق در حال تحقیق**

گروهی که در حال تحقیق و شناخت می باشند اما هنوز به اجتهاد و تخصص در احکام اسلامی نرسیده اند که باید در احکام و مسائل اسلامی از فقیه اعلم جامع الشرایط، تقلید و پیروی نمایند.

- **پنجم : امت اسلامی**

دیگر توده های مردم که هر کدام به کاری سرگرم، یا در رشته ای از مشاغل اجتماعی مشغول کار و مطالعه اند که باید در مسائل اسلامی از فقهاء گرانقدر شیعه تقلید نمایند.

[1] موسوی الخمینی ، روح الله ، *توضیح المسائل* ، انتشارات راه امام ، ۱۳۵۹ ، احکام تقلید ، مسئله اول ، ص ۱.

امام خمینی ره در ادامه مسئله اول می فرماید:

« ... پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند.»[1]

جمع بندی فصل

واژه تقلید در مراجعه به کتب لغت معتبر و منابع و مفاهیم مختلف در این زمینه، به معنای قلاده بر گردن نهادن و دنباله روی آمده و در اصطلاح به معنای پیروی جاهل از عالم، و غیرمتخصص از متخصص است. کلمه تقلید در یک شبکه معنایی با کلمات وجوه و نظائر و مترادفات مانند تأسی، تبعیت و اقتداء در قرآن بکار گرفته شده است، که همه آنها معانی نزدیک به هم دارند و هر کدام گاه به جای هم بکار گرفته می شوند و عمدتاً هر دو جهت مثبت و منفی را دارند.

تقلید دارای دو بعد متباین سلبی و ایجابی است. به عبارت دیگر دو مفهوم مقبول و مردود دارد، که مفهوم مردود آن، عبارت است از پیروی کورکورانه و بی پایه از فرد یا گروه یا مکتبی، اعم از دینی و غیردینی، بدون اینکه این اتباع و دنباله روی براساس تعقل و اندیشه صحیح استوار باشد.

اما تقلید به مفهوم مقبول و مطلوبش عبارت است از « مراجعه افراد غیر وارد در مسائل تخصصی به افراد متخصص » و به عبارت کوتاهتر: « رجوع جاهل به عالم » . بدیهی است که تقلید به این معنا از ضروریات زندگی اجتماعی بشری است که بدون آن نظام حیاتی انسانها در اندک مدتی رو به اختلال رفته و از هم خواهد پاشید.

تقلید و الگوبرداری از منظرهای گوناگون روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی رشد، زیست‌شناسی، روان‌شناسی تجربی و نظریه‌شناختی اجتماعی قابل مطالعه است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که تقلیدکردن، تاریخی طولانی دارد. حتی در بسیاری از فعالیت‌های روزمره تک‌تک ما نیز تقلید دیده می‌شود. در گزارشها آمده است که انسان مقلدترین موجود کره زمین است. علمای روان شناسی معتقدند که با مشاهده رفتار دیگران، انواع رفتارها، فکرها و احساسات را یاد می‌گیریم و این مشاهدات بخشی از شخصیت ما را می‌سازند و در حقیقت این موضوع نوعی تقلید محسوب می‌شود.

---

[1] موسوی الخمینی ، روح الله ، *رساله توضیح المسائل* ، انتشارات راه امام ، ۱۳۵۹ ، احکام تقلید ، مسئله اول ، ص ۱ ، مسئله اول از احکام تقلید :

مسلمان باید به اصول دین یقین داشته باشد و در احکام غیرضروری دین باید یا مجهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل بدست آورد یا از مجتهد تقلید کند . یعنی به دستور او رفتار نماید یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خودعمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است . مثلاً اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام می دانند و عده دیگر می گویند حرام نیست ، آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می دانند آنرا بجا آورد . پس کسانیکه مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند واجب است از مجتهد تقلید نمایند .

بنابر این تقلید، ریشه در روحیات انسانی دارد و بسا در قدرت یادگیری و توانایی های ذهنی انسان موثر می باشد. یادگیری تقلیدی یا مشاهده‌ای در واقع یادگیری‌های عمیق را در بر ندارد. انسان‌ها باید یاد بگیرند که رفتارها و گفته‌ها را ببینند، بشنوند و متناسب با نیاز خودشان و با تدبر الگوبرداری کنند. از این رو می توان گفت که تقلید در ذات خود مفید و در سطح ارتقای انسان، دارای اثر است.

تقلید و تخصص درجوامع بشری امری ضروری و مسلم است، و نوعی مبادله معلومات و ارزش های انسانی می باشد تا انسانها از استعدادهای مختلف ونبوغ ومعلومات یکدیگر استفاده نمایند. رجوع جاهل در هر باب به عالم کارشناس، یک امر فطری و طبیعی است و بدون آن نظام جامعه مختل می گردد. هم اکنون انسانها در هزاران رشته علمی و فلسفی و فرهنگی، از نبوغ و ابتکارات یکدیگر بهره مند می شوند، و از نظریات و عقائد مفید یکدیگر پیروی و تقلید می کنند.

مقصود از تقلید یا مراجعه به اهل خبره هرگز به معنای پیروی ناآگاهانه نیست. در اصل چنین برداشتی با روح اسلام ناسازگار است.

اساس معارف اسلامی بر بحث و تحقیق و آگاهی استوار است. همه مردم اعم از اهل دانش و غیر اهل دانش وظیفه دارند که بر مدار تحقیق به اسلام روی آورند و تمامی ابعاد دین را با فهم و درک بپذیرند. در اسلام تحقیق و تفکر برترین اعمال، و تعلیم و تعلم مقدس ترین کارها به شمار می رود.

عواملی گوناگون از جمله استنباط و اجتهاد احکام، امری نظری و نیازمند صرف وقت برای تعلم است و اگر همه افراد به تحصیل ملکه اجتهاد و فقاهت بپردازند، نظام معیشتی جامعه مختل می شود. تنها گروهی به آن اقدام می کنند و دیگران به آنان مراجعه و احکام را از آنان فرا می گیرند. در سایر علوم نیز چنین است که برای رفع نیاز جامعه، افرادی با صرف وقت و تعلم، نیازهای همنوعان خود را برطرف می سازند و مردم نیز در رشته های غیرتخصصی خود، به متخصص آن مراجعه می کنند، تا آنجا که رجوع غیرمتخصص به متخصص، سیره عقلانی شناخته شده است.

بنابر این تقلید برای آنان که توانایی بر اجتهاد و استنباط ندارند، راهی است برای به دست آوردن تکلیف، و روشن است که حرکتی کور نیست، بلکه آگاهانه و حساب شده و براساس اعتماد بر دانش صاحب نظر است. همچنین باید به این نکته توجه داشت که تقلید هم مواردی دارد، و در همه جا نمی شود تقلید نمود.

موارد وجوب افتاء و تقلید عبارت است از احکام شرعی که فقیه از قول شار ع نقل می کند. اما تقلید در اصول دین، به لحاظ اینکه در اصول دین، یقین واعتقاد و باور معتبر است، و عمل در این امور دخالیتی ندارد، جایز شمرده نشده است. لذا جواز تقلید، در مسائل عملیه است نه اعتقادات.

فصل دوم:

مبانی، اقسام و اهداف تقلید

اقسام تقلید

انسان هنگامی که چشم به این جهان می گشاید، جاهل است. یعنی چیزی بلـد نیـست. ناچـار بایـد از تجارب دیگران استفاده کند و از اندوخته های علمی افراد دیگر بهره مند شود زیرا بـرای پیمـودن راه پـر پیچ و خم زندگی در هر قدمی شدیداً به « علم و دانش » محتاج است.

اساساً سازمان زندگی روی دو پایه محکم و اساسـی اسـتوار اسـت و آن دو پایـه عبـارت اسـت از: دانستن و به کار بستن، و به کار بستن نیز به دانستن نیازمند است. روی همین اصل نخستین قـدم زنـدگی از دانستن شروع می شود.

اینجاست که یکی از غرائز انسان، وی را امداد می کند و راه و رسم زندگی و کمال و سعادت را بـه روی او باز می کند، و آن غریزه « تقلید » است. همه می دانیم که کودک در اثر همـین غریـزه یعنـی تقلیـد، کم کم حرف زدن و آداب نشست وبرخاست را از پدر و مادر یـاد گرفتـه، مرحلـه ای از مراحـل زنـدگی را طی می کند و هرچه بزرگتر می شود به فرا گرفتن علوم و افکار دیگران و پیروی از آنان توجه بیشتری بـذل می کند تا رفته رفته با موجودات این عالم آشنا می شود و به وظائف خود پی می برد و رفتار و گفتار افـراد را سرمشق خود قرار می دهد.

ولی باید توجه نمود که حس تقلید در نخستین فصول زندگی انسان کاملاً مفید و سازنده است ولی پس از سپری گردیدن چنین مرحله ای باید نیروی فکر و اندیشه جای تقلید و محاکات را بگیرد و از طریـق تفکر و تعقل و با آگاهی کامل چیزی را بپذیرد یا رد کند. قرآن در آیـات متعـددی انـسان را بـه اندیـشیدن دعوت کرده و از پیروی های نسنجیده از پدر و مادر و یا محیط، نکوهش نموده اسـت و در آیـه ای چنـین می فرماید :

«وَ لَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ کلُّ أُوْلَئکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولا » سوره اسراء / ۳۶

« از چیزی که به آن یقین نداری، پیروی مکن. زیرا هریک از گوشها و چشمها و دل، مسئول می باشند. »

اساساً تقلید یعنی پیروی از قول و عقیده دیگری، که چند صورت برای آن متصور است:

الف – تقلید جاهل از جاهل **ب** – تقلید عالم از جاهل **ج** – تقلید عالم از عالم

د – تقلید جاهل از عالم

در موارد فوق تنها نوع چهارم ممدوح و بلکه سیره عقلای عالم است و اصلاً اساس تمام دانشگاهها و مؤسسات آموزشی، بر فراگرفتن آن که نمی داند از کسی که می داند، استوار است و این روشی که عمومی و معمول است مطلوب و معقول هم هست. اما سه نوع دیگر تقلید مذموم و خلاف سیره عقلا و هم خلاف عقل است.

اکنون جهت توضیح یکایک این موارد، به شرح آن می پردازیم.

الف- تقلید جاهل از جاهل

یک نوع از تقلید است که گروهی نادان چشم و گوش بسته از گروه نادان دیگری تبعیت کنند و اعتقادات و رسوم و سنت های غلط آنان را پذیرا گردند. اینگونه تقلید است که در آیات قرآن شدیداً از آن مذمت شده و از اسباب لجاجت و تعصب محسوب می گردد و سبب انتقال خرافات از قومی به قوم دیگر و ایستادن در برابر انبیای الهی و داعیان به سوی حق است.

بی تردید اساسی ترین پایه عبودیت و بندگی خدا تسلیم و تواضع در برابر حق است و به عکس، هرگونه تعصب و لجاجت مایه دوری از حق و محروم شدن از سعادت است.

تعصب به معنی« وابستگی غیرمنطقی به چیزی » تا آنجا که انسان حق را فدای آن کند و لجاجت به معنی« اصرار بر چیزی » است، به گونه ای که منطق و عقل را زیر پا بگذارد. ثمره این دو شجره خبیثه نیز « تقلید کورکورانه » است که سد راه پیشرفت و تکامل انسانهاست.

هنگامی که به تاریخ انبیای بزرگ بازمی گردیم و علل انحراف و گمراهی اقوام پیشین را مورد بررسی قرار می دهیم به خوبی می توان دریافت که این سه امر (تعصب ، لجاجت و تقلید کورکورانه) نقش اصلی را در انحراف آنها داشته است. این رذائل سه گانه اخلاقی یک برنامه عام برای همه اقوام زشتکار پیشین بوده است. آنها به خاطر وابستگی شدید به افکار و برنامه های خرافی و لجاجت و اصرار بر آنها، چشم و گوش بسته به پیروی نیاکانشان ادامه می دادند و به این طریق، خرافات بی اساس از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد و صدای دلنشین مردان الهی که برای هدایت آنها آمده بودند، در میان نعره های جاهلانه آنان گم می شد.[1]

[1] مکارم شیرازی ناصر ، *اخلاق در قرآن کریم* ، جلد ۲ ، فصل ۹ ، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب ، ص ۹۱ ، کتابخانه اینترنتی تبیان .

قرآن مجید پر است از اشارات روشن به این مسأله که در یک بررسی فشرده در اینجا بـه سـراغ آن می رویم و از قوم حضرت ابراهیم علیه السلام آغاز می کنیم.

قرآن در این زمینه می گوید:

« إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَكِفُونَ . قَالُواْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا لَهَا عَابِدِين» انبیأ / ٥٢ و ٥٣

در این آیه سخن از پیامدهای شوم این رذائل اخلاقی در باره « نمرود » و نمرودیان است.

می فرماید: « هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قوم او گفت این مجسمه هـای بـی روحـی را که شما همواره پرستش می کنید چیست »؟

ولی آنها جوابی نداشتند جز اینکه « گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند »

و هنگامی که ابراهیم با صراحت به آنها گفت که هم خودتان و هم نیاکانتان در گمراهی آشکاری بـوده ایـد، بیدار نشدند.

ابراهیم علیه السلام بی اعتبار بودن این خدایان ساختگی و بی ارزش را از طریق بت شکنی بـه آنهـا نشان داد، باز هم بر سر عقل نیامدند. بلکـه ابـراهیم بیـدارگر و پـاره کننـده پـرده هـای جهـل و تعـصب و لجاجت را به سوزاندن در آتش تهدید کردند و هنگامی که آتش بر ابراهیم علیه الـسلام سـرد و خـاموش و گلستان شد و بزرگترین معجزه الهی در برابر چشمانشان به وقوع پیوست بـاز هـم ایـن اسـیران زنجیرهـای جهل و تعصب و لجاج به بهانه های دیگری همچون سحر به راه خود ادامه دادند.

اینها همه نشان می دهد که تا چه حد این رذائل اخلاقی خطرناک و مـانع از آزاداندیـشی و رسـیدن به حق است و آنها که در چنگال آن گرفتار می شوند تن به هر ذلت و حقـارتی مـی دهنـد و عظمـت مقـام انسان و روح بلند او را در هم می شکنند ولی تسلیم حق نمـی شـوند. همچنـین در سـوره شـعرأ در بـاره استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام و تقلید کورکورانه قوم نمرود آمده است که:

«قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكمُ إِذْ تَدْعُونَ .أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ.قَالُواْ بَلْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُون » سوره شعراء /٧٢ تا ٧٤

در این آیه نیز اشاره به بت پرستی لجوجانه قوم « نمرود » می کند. هنگامی که ابراهیم علیه الـسلام با دلیل بسیار روشن و قاطع، بت پرستی را ابطال می نماید و به آنها می گوید: « آیا آنهـا را کـه مـی خوانیـد صدای شما را می شنوند؟ یا سود و زیانی به شما می رسانند؟ »

آنها هیچ پاسخ منطقی در برابر این گفتار روشن نداشتند، جز اینکه پناه به تقلید کورکورانـه ببرنـد و بگویند:

« ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کردند »

در حالی که اگر انسان می خواهد تقلید کند حداقل باید از عالم و دانشمندی تبعیت کند که او را به واقعیت رهنمون گردد، نه از جاهل و گمراهی بدتر از خود. ولی این حجاب تعصب و لجاج به قدری ضخیم است که اجازه نمی دهد کمترین نور و آفتاب هدایت و منطق و دلیل عقلی در آن نفوذ کند و ماورای آن را روشن سازد.

و در مورد قوم موسی و فرعون می فرماید:

« قَالُواْ أَ جِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبرِْيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نحَْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِين » سوره یونس / ۷۸

در این آیه سخن از لجاجت فرعونیان در برابر معجزات روشن حضرت موسی (ع) است. آنها بر آئین بت پرستی نیاکانشان لجاجت واصرار ورزیدند و گفتند: « (ای موسی) آیا آمدی که ما را از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم منصرف سازی؟ و بزرگی (وریاست) در روی زمین فقط از آن تو و برادرت باشد، ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم» !

آنها هرگز از خود سؤال نمی کردند که آئین موسی (ع) حق است یا باطل، و در برابر آئین نیاکانشان چه امتیازی دارد؟ سخن آنها فقط این بود که ما باید آئین نیاکان خود را حفظ کنیم، خواه حق باشد یا باطل! ارزش واقعی برای ما همین است و بس، سپس آن را با سوء ظن نیز آمیختند و گفتند آنچه را موسی (ع) به عنوان آئین الهی ارائه می دهد در واقع مقدمه ای است برای رسیدن به مقاصد سیاسی و حکومت بر مردم. نه خدائی در کار است و نه وحی آسمانی! این بدبینی نیز از آثار همان تعصب و لجاج بود که جهت فرار از حق، عذر و بهانه های واهی برای خود می تراشیدند.

شاید آنها از این بیم داشتند که اگر نور هدایت از طریق آئین موسی (ع) بر افکار مصریان بیفتد، هم آئین خرافی نیاکانشان را از دست می دهند و هم حکومتی را که بر اساس آن بنیان نهاده بودند. به همین دلیل با تمام قدرت در برابر آن به پا خاستند و مردم را به تعصب و لجاجت تشویق کردند و از آنجا که درباریان فرعون همه چیز را برای ادامه حکومت خود می خواستند، تصورشان این بود که موسی و هارون نیز همه چیز را ابزار وصول به حکومت کرده اند.

این رشته در طول تاریخ همچنان ادامه می یابد تا عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله می رسد و همین معنی را در سخنان و اعمال دشمنان آن حضرت نمایان می بینیم:

« وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُواْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُون » سوره بقره / ۱۷۰

در این آیه نیز عامل اصلی انحراف مشرکان عرب تقلید کورکورانه و تعصب است که درهای معرفت و شناخت را از هر سو به روی صاحبان این صفات ردیلیه می بندد، می فرماید: « هنگامی که به آنها (مشرکان عرب) گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم » و قرآن بلافاصله در پایان این آیه جواب دندان شکنی به آنها می دهد و می گوید: مگر نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند »؟

تعبیرات آیه نشان می دهد که آنها انکار نمی کردند که آنچه را پیغمبر آورده « **ما انزل الله**» فرمان الهی است، بلکه به قدری گرفتار جهل و تعصب بودند که آئین نیاکانشان را بر آن مقدم می شمردند. نیاکانی که واقف به جهل و گمراهیشان بودند.

به این ترتیب جهل و تعصب سبب می شود که انسان به راحتی **ما انزل الله** را رها سازد و پشت به حق کند و رو به باطل نماید. هرچند حق را از باطل بشناسند!

روی همین اصل در بعضی از روایات اسلامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افراد متعصب و لجوج را در سرنوشت شوم اعراب جاهلی شریک می شمرد و می فرماید:

« من کان فی قلبه حبه من خردل من عصبیه بعثه الله یوم القیامه مع اعراب الجاهلیه ؛

« هرکس در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند.» (دانه خردل دانه ریزی است که همواره به عنوان ضرب المثل برای خردی ذکر می شود.)[1] »

یک نگاه اجمالی به آیات گذشته که اشباه و نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد، این حقیقت را اثبات می کند که از مهمترین موانع معرفت و شناخت، تقلیدهای کورکورانه ای است که از تعصب و لجاجت و وابستگی بی قید و شرط نسبت به اموری که تمایلات نفسانی وهوا و هوسهای انسان می سازد، ناشی می شود.

لازم است این نکته را یادآور شویم که این سه رذیله اخلاقی (تعصب، لجاجت و تقلید کورکورانه) گرچه از نظر مفهوم و محتوا از هم جدا هستند ولی چون رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند و به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند هر سه را با هم عنوان کردیم .

[1] کلینی ، *اصول کافی* ، جلد ۲ ، باب العصبیه ، ص ۳۰۸ .

بدیهی است وابستگی های غیر منطقی نسبت به شخص یا عقیده و یا چیزی، انسان را بـه لجاجـت و تقلید کورکورانه نسبت به آن وادار می کند و سرچشمه بسیاری از کشمکشها و جنگ هـا و خونریزیهـا و اختلافات مستمر می گردد.

هرگاه اینگونه از تعصب ها از میان جامعه انسانی برود و مردم تسلیم منطق و حرف حساب باشـند، بسیاری از اختلافات برچیده می شود و آرامش بر جوامع بشری حاکم می شود.

چنین تعصبی که نتیجه مستقیم آن لجاج و تقلید کورکورانه است از امور زیر سرچشمه می گیرد:

۱ – حب ذات و علاقه شدید به نیاکان

حب ذات افراطی سبب می شود که انـسان نـسبت بـه هـر چیـزی کـه بـا او ارتبـاط و پیونـد دارد دلباختگی و دلدادگی نشان دهد. از جمله نسبت به پدر و نیاکان و آئین و رسوم آنها.
این وابستگی شدید عامل انتقال بسیاری از خرافات و زشتی ها به بهانه حفظ آداب و سنن، از نسلی به نسل دیگر می باشد و حجابی در برابر معرفت وشناخت حق است.
دفاع و طرفداری شدید از قوم و قبیله گاه به جایی می رسد که بدترین افـراد قبیلـه و زشـت تـرین آداب و سنن آنها در نظر افراد متعصب بسیار زیبا جلوه می کند. در حالی کـه بهتـرین افـراد قبایـل دیگر و عالی ترین آداب و سنن آنها زشت و بی معنی می باشد!

۲ - پایین بودن سطح فکر و فرهنگ

هر قدر سطح فکر مردم کوتاه تر و فرهنگ آنها ضعیف تر باشد، تعصب های جاهلانـه و لجوجانـه و تقلیدهای کورکورانه در میان آنها بیشتر است. به عکس هر قدر سطح فکـر بـالاتر رود و فرهنـگ کامل تر شود توجه او به منطق و استدلال و نفی تعصب و لجاجت و جانـشین سـاختن تحقیـق بـه جای تقلید کورکورانه بیشتر می شود.

۳ - شخصیت زدگی عامل دیگری برای تعصب و تقلید کوکورانه است

گاه شخصی در نظر انسان چنان قداست پیدا مـی کنـد کـه گفتـار و رفتـار او از دایـره نقـد خـارج می شود. هرچند از نظر علمی و اخلاقی در سـطح پـایینی قـرار داشـته باشـد و همـین امـر سـبب

می شود که عده ای چشم و گوش بسته به دنبال او بیفتند و با خاطر او جان و مال خود را از دست بدهند، بی آنکه در محتوای سخنان و رفتار او کمترین اندیشه ای کنند.[1]

بطور کلی می توان گفت ضایعات و آثار زیانبار تقلید های کورکورانه، صفحات تاریخ بشریت را سیاه کرده و پیامبران الهی را با مشکل ترین موانع رو به رو ساخته است.

عوامل تقلید از نیاکان در قرآن کریم

۱. تعصب های قومی و فامیلی

« قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُون » سوره شعرا آیه ۷٤

« گفتند: فقط ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند. »

ولی بت پرستان متعصب در برابر این سؤال منطقی (در دو آیه قبلی مطرح شده)، به همان پاسخ قدیمی و تکراری خود پرداختند و" گفتند: این مسائل مطرح نیست، مهم آن است که ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند"! (قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ).

این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آنها از نیاکان جاهل و نادانشان بود، تنها پاسخی بود که می‌توانستند به گفته ابراهیم ع بدهند. پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است و هیچ عاقلی به خود اجازه نمی‌دهد چشم و گوش بسته به دنبال دیگران بیفتد، به خصوص اینکه معمولا تجربیات آیندگان از گذشتگان بیشتر است، و دلیلی بر تقلید کورکورانه از آنان وجود ندارد. تعبیر به كَذلِكَ يَفْعَلُونَ:" آنها چنین می‌کردند" تاکید بیشتری بر تقلید آنها است، یعنی هر چه آنها می‌کردند ما می‌کنیم، عبادت بت باشد یا چیز دیگر![2]

۲. جهل و نادانی

« وَ جاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَاءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلىَ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلىَ أَصْنَامٍ لَّهُمْ قَالُواْ يَمُوسىَ اجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تجْهَلُون » سوره اعراف آیه ۱۳۸

---

[1] مکارم شیرازی ناصر ، *اخلاق در قرآن کریم* ، جلد ۲ ، فصل ۹ ، ص ۱۰۰ ، کتابخانه اینترنتی تبیان .
[2] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۱۵ ، ص ۲۵۵.

« و بنی اسرائیل را از دریا (سالم) عبور دادیم در مسیر خود به جمعیتی رسیدند که اطراف بتهایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند تو، هم برای ما معبودی قرار ده همانگونه که آنها معبودان (و خدایان) دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید. »

با پایان گرفتن جریان فرعون، گرفتاری بزرگ داخلی موسی، یعنی درگیری او با جهال بنی اسرائیل و افراد سرکش و لجوج آغاز گردید، و به طوری که خواهیم گفت این گرفتاری برای موسی ع به درجات، سختتر و سنگینتر و طاقت‌فرساتر از درگیری با فرعون و فرعونیان بود! و همین است خاصیت درگیریهای داخلی.

در آیه نخست می‌گوید:" ما بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم" (وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ). اما " در مسیر خود به قومی برخورد کردند که با خضوع و تواضع، اطراف بتهای خود را گرفته بودند" (فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنامٍ لَهُمْ).

" عاکف" از ماده عکوف به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن می‌باشد. افراد جاهل و بی خبر آن چنان تحت تاثیر این صحنه قرار گرفتند که بلافاصله نزد موسی آمدند و" گفتند برای ما هم معبودی قرار بده همانطور که آنها معبودان دارند"! (قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ).

موسی ع از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه، بسیار ناراحت شد، به آنها رو کرد و گفت: " شما جمعیت جاهل و بی‌خبری هستید"! (قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

جهل سرچشمه بت پرستی

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود، که سرچشمه بت‌پرستی، جهل و نادانی بشر است.

از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسایی ذات پاک او و اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی‌شود.

از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می‌شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی از جمله بت، نسبت دهد .

از سوی سوم جهل انسان به جهان ما وراء طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی‌بیند و باور نمی‌کند.

این" نادانی‌ها" دست به دست هم داده و در طول تاریخ، سرچشمه بت‌پرستی شده‌اند و گر نه چگونه یک انسان آگاه و فهمیده، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث، آگاه از جهان طبیعت و ما

وراء طبیعت، ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند، قسمتی از آن را در ساختمان منزل و یا پله‌های خانه مصرف کند، و قسمت دیگری را معبودی بسازد و در برابر آن سجده نماید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟!

جالب اینکه در گفتار موسی ع در آیه فوق می‌خوانیم که به آنها می‌گوید شما جمعیتی هستید که در جهالت به طور مستمر غوطه‌ورید (چون تجهلون فعل مضارع است و غالبا دلالت بر استمرار می‌کند). به خصوص اینکه متعلق جهل، در آن بیان نشده و این خود دلیل بر عمومیت و توسعه آن می‌باشد.

از همه جالبتر اینکه بنی اسرائیل، با جمله اجْعَلْ لَنا إِلهاً (معبودی برای ما قرار بده) نشان دادند که ممکن است چیزی که هرگز منشا اثری نبوده، نه زیانی داشته و نه سودی دارد، با انتخاب و قراردادن و گذاردن نام بت و معبود بر آن، ناگهان سرچشمه آثاری گردد، پرستش آن انسان را به خدا نزدیک کند و بی‌احترامی به آن دور . عبادتش سرچشمه خیر و برکت، و تحقیرش منشا ضرر و زیان گردد. و این نهایت جهل و بی‌خبری است.

درست است که منظور بنی اسرائیل این نبوده برای ما معبودی بساز که خالق جهان باشد، بلکه منظورشان این بوده معبودی بساز که با پرستش آن به خدا نزدیک شویم و مایه خیر و برکت گردد، ولی آیا با یک نام‌گذاری و یا مجسمه سازی، ممکن است یک موجود بی‌روح و بی‌خاصیت ، ناگهان سرچشمه این خواص و آثار گردد؟ آیا چیزی جز خرافه و جهل و خیالات واهی و پندارهای بی اساس، می‌تواند چنین کاری را توجیه کند؟![1]

۳. رفاه و خوشگذرانی

« وَ كَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُون » سوره زخرف آیه ۲۳

« و به همین منوال هیچ رسولی قبل از تو به سوی اهل قریه‌ای گسیل نداشتیم، مگر آنکه عیاشان آن قریه گفتند: ما پدران خود را بر کیشی یافتیم، و ما بر آثار ایشان اقتداء می‌کنیم»

" بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ" کلمه " امت" به معنای طریقه‌ای است که مقصود آدمی باشد، (چون ماده" أم"،" یؤم" به معنای قصد کردن است)، و مراد از امت در اینجا دین است. و کلمه" بل" اعراض از خلاصه‌ای است که از دو آیه قبلی به دست می‌آید. در نتیجه معنای آیه

[1] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۶ ، ص ۳۳۳ تا ۳۳۵.

مورد بحث چنین می‌شود: مشرکین هیچ دلیلی بر حقانیت بت‌پرستی خود ندارند، نه عقلی و نه نقلی، بلکه خلاصه دلیلشان تنها تقلید کورکورانه از پدرانشان است و بس.

" وَ کَذلِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا ..." یعنی تمسک به تقلید اختصاص به اینان ندارد، بلکه عادت دیرینه امت‌های مشرک گذشته نیز بوده. و ما قبل از تو به هیچ قریه‌ای، رسول نذیری یعنی پیامبری نفرستادیم، مگر آنکه توانگران اهل آن قریه هم به همین تقلید تشبث جستند، و گفتند: " ما اسلاف و نیاکان خود را بر دینی یافتیم، و همان دین را پیروی می‌کنیم، و از آثار پدران دست برنمی‌داریم، و با آن مخالفت نمی‌کنیم".

و اگر در آیه مورد بحث این کلام را تنها از توانگران اهل قریه‌ها نقل کرده، برای این است که اشاره کرده باشد به اینکه طبع تنعم و نازپروردگی این است که وادار می‌کند انسان از بار سنگین تحقیق شانه خالی نموده، دست به دامن تقلید شود.[1]

٤. تلقینات شیطانی

« وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ الشَّیْطانُ یَدْعُوهُمْ إِلی عَذابِ السَّعِیرِ » سوره لقمان آیه ٢١

« هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کنند)؟! »

از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین نیست، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می‌فرماید: " آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند" ؟! (أَ وَ لَوْ کانَ الشَّیْطانُ یَدْعُوهُمْ إِلی عَذابِ السَّعِیرِ).

در حقیقت قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد، کنار می‌زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است آشکار می‌سازد.

آری رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه‌های دعوت به سوی حق بوده باشد که مسلما یک پوشش انحرافی است. و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز به تنهایی کافی برای مخالفت است، هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد. حال اگر دعوت کننده شیطان، و

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ١٨، ص ١٣٧ و ١٣٨.

دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد، تکلیف روشن است. آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی را به سوی بهشت رها می‌کند و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می‌رود؟![1]

ب - تقلید عالم از جاهل

این بدترین نوع تقلید می باشد و آن اینکه انسان ، گاهی به خاطر همراهی با عوام و یا محبوب جلوه دادن خود تسلیم نظرات مردم نادان می شود و با کارهائی که آنان انجام می دهند همراهی می کند، و یا به دلیل گرفتار شدن در چنگال تعصب، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان بیفتد.

عالم باید طبق علم و دانش خود قدم بردارد تا به سر منزل سعادت برسد و روشن است که این بسیار قبیح است که شخص دانا، در زندگی از معلومات خود استفاده نکند و کورکورانه از دیگران تبعیت کند.

قرآن در مذمت تبعیت از غیرعلم در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده: « وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْم » و عقائدی را که مبتنی بر وهم و خیال است به سراب و آب نمای فریبنده تشبیه و تعبیر می نماید و در سوره نور آیه ۳۹ می فرماید: «وَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابِ بِقِيعَةٍ يحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتىَّ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يجِدْهُ شَيْئًا »

بدیهی است تشنگان حقیقت و معرفت اگر عنان خود را به دست وهم و خیال وتقلید از آباء بسپارند و برای کسب سعادت و تحصیل معرفت از علم و دانش استمداد نکنند مانند کسانی هستند که در بیابان به سودای آب همی روند و جز سراب چیزی بهره و نصیب نمی گیرند.

قرآن، مقلدین را از نعمت ایمان و عقیده صحیح ودیانت درست محروم دانسته است و در مقام تنبیه مشرکین که به آئین فاسد نیاکان و پدران بت پرست خود باقیمانده و بدان افتخار می کردند، در سوره بقره آیه ۱۷۰ می گوید: « أ وَ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ». و این گروه هنگامیکه به عقائد صحیح و پسندیده دعوت می شدند می گفتند (در سوره زخرف آیه ۲۳): « إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلىَ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلىَ ءَاثَرِهِم مُّقْتَدُون »[۲]

مسأله عوام زدگی و تسلیم دانشمندان قوم در برابر عوام، نوعی تقلید عالم از جاهل است.

---

[1] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۱۷ ، ص ۶۶ و ۶۷.

[2] علامه سنگلجی ، محمد ، *آدم و مقام آدمیت* ، به خط محمد کاظم بن محمد سنگلجی ، کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد ، رمضان ۱۳۹٤ مطابق با ۱۳۵۳ ه . ش .

اهداف تقلید عالم از جاهل

۱ – شیادی و عوام فریبی

۲ – فکر نکردن و به حقیقت رفتار خود توجه نکردن

۳ – نسبی بودن علم، که از جهتی ممکن است کسی عالم باشد و از جهتی جاهل

٤ – همراه کردن مردم و توده ها با خود

می دانیم که در هر عصر، و در میان هر قومی، افراد یا گروههایی پیدا می شوند که هوای جاه و حب مقام و ریاست و شهرت در وجودشان حاکم است؛ و پیوسته در این فکر و اندیشه اند که به طریقی، خود را در میان مردم مطرح کنند و جمعی را به دنبال خود بیاندازند و نوعی تشخص و تعین به دست آورده، سرانجام به اهداف نفسانی، و ای بسا به اغراض شیطانی خود، نایل شوند؛ و برای راهیابی به افکار ساده اندیشان زودباور به غایت در سعی و تلاشند که نمونه آن حرکت ، سیاستمداران برای جلب آراء مردم است.

ج - تقلید عالم از عالم

به این صورت که انسان آگاه، زحمت بحث و بررسی و تحقیق در باره بعضی از مسائل را به خود ندهد و چشم و گوش بسته به دنبال عالمی بیفتد. روشن است که این تقلید نیز نکوهیده است، هرچند مانند قسم اول و دوم نیست. زیرا بر علما و دانشمندان هر امت لازم است به تحقیق وبررسی مسائل بپردازند و با داشتن سرمایه های علمی در برابر تقلید کورکورانه تسلیم نشوند. به همین دلیل در فقه اسلامی آمده است که تقلید کردن بر مجتهد حرام است و یکی از تعبیرهای معروفی که دراجازه های اجتهاد نوشته می شود « یحرم علیه التقلید » می باشد یعنی تقلید کردن بر وی حرام است و باید طبق نظر خود عمل کند و البته این منافات ندارد که در مسائل علمی با دانشمندان دیگر مشورت و تبادل نظر کند، بلکه منظور این است که دانشمند در اتخاذ تصمیم باید استقلال فکر خود را حفظ کند و بی مطالعه تسلیم نظریات دیگران نشود.

اگر مدنیت های موجود کنونی را ارزیابی کنیم و ملاک و اصول آنها را در ترازوی اندیشه و خرد قرار دهیم راز سنگینی وسبکی هر کدام را در استقلال رای و آزادی فکر و ابداع و اختراع مشاهده می نمائیم، به نحویکه هر گاه ملتی از حریت اندیشه و عمل برخوردار باشد موافق فطرت وسرشت انسانی

که رویه کمال مطلوبست به پایه های نوینی از تمدن وتجدد می رسد و در عرصه مدنیت و ارتقاء بلامعارض به پیش می تازد.

این همه ابتکارهای صنعتی و فکری که در بازار کشورها دل و دیده مشتریان را می فریبد محصول فکر و استقلال رأی است چه اگر دانشمندی بدون اظهار نظر تازه ای رد پای فکر و اندیشه گذشتگان را مطمح نظر قرار دهد و از شخصیت فکر و آزاداندیشی خویش چیزی بر آن نیفزاید به منزل مطلوب نمی رسد و عمر خود را در صحرای تقلید سرگردان می گذراند.[1]

نیرویی که در فطرت و سرشت بشر برای کنجکاوی و تحقیق نهاده شده اگر به سموم تقلید خلط و مزج شود بطور قطع خصیصه خود را از دست می دهد و بر اثر استمرار، حس تحقیق و اجتهاد را در سازمان دماغ فرسوده و ریشه کن می کند. چه بسا افراد کشوری که عمری را به تقلید گذرانیده و به روز سیاه نشسته اند.

خلق را تقلیدشان بر باد داد　　ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

دریغ و افسوس بر عمرهای بی برکت و منحوس که در اثر تقالید باطله تباه گردیده و ازکلیه مزایای انسانی بی بهره و بی نصیب مانده اند. پر واضح است بسیاری از نومیدیها و بدبختی ها معلول تقالید شوم و نادرست است.

این نوع تقلید نشأت گرفته از عوامل و اهدافی است، که از مهم ترین آنها، می توان موارد زیر را نام برد:

۱ – سهل انگاری نسبت به تحقیق

۲ – سستی و تنبلی برای تحقیق

۳ – تثبیت یک فکر و رایج شدن آن

د – تقلید جاهل از عالم

نوع چهارم، « تقلید جاهل از عالم » است در آنچه مربوط به علم اوست و به تعبیر دیگر مراجعه غیرمتخصصین به متخصصین هر فن، و باز به تعبیر دیگر آنچه را انسان نمی داند از کسانی که آگاه و اهل

[1] علامه سنگلجی ، محمد ، *آدم و مقام آدمیت* ، به خط محمد کاظم بن محمد سنگلجی ، کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد ، رمضان ۱۳۹٤ مطابق با ۱۳۵۳ ه . ش.

خبره آنند فراگیرد و به آن عمل کند.(درست مانند مراجعه بیماران به اطباء در بیماری های مختلف) این مسأله پایه زندگی فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می دهد.

توضیح اینکه: علوم و فنون و دانشها به حدی وسیع و گسترده است که یک انسان هرگز نمی تواند در همه آنها صاحب نظر و اهل اطلاع باشد. از قدیم الایام چنین بوده و در عصر ما که علوم به شاخه های بسیار متعدد و پیشرفته ای تقسیم شده این مسأله ظاهرتر و آشکارتر است تا آنجا که حتی یک انسان نمی تواند مثلاً در تمام رشته های پزشکی یا راه و ساختمان صاحب نظر باشد، تا چه رسد به رشته های دیگر.

با این حال چاره ای جز این نیست که افراد ناآگاه به آگاهان هر رشته مراجعه کنند. این اصل مسلم است که از سوی تمام عقلای جهان به رسمیت شناخته شده است و رها کردن آن سبب از هم پاشیدگی تمام پیوندهای اجتماعی می شود.

این قسم از تقلید را، منطق صحیح عقل و فطرت روشن، ایجاب و اقتضا می کند و ما را در هر رشته ای به کارشناس و متخصص آن رشته ارجاع می دهد.

همین منطق و فطرت در تعلیمات دینی و قوانین الهی ما را به تقلید از فقها که در رشته فقه مهارت دارند وادار می کند. فقهائی که در سالیان دراز با استعداد سرشار و موفقیتهای بسیار در راه علم و دانش قدمهای برجسته ای برداشته تا به مقام شامخ اجتهاد رسیده اند. یعنی قوانین الهی را می توانند از مدارک اصلی آن استخراج و استنباط کرده، در دسترس مردم بگذارند. فقهائی که رهبران و راهنمایان دینی مردم می باشند و از طرف پیشوایان بزرگ اسلام این منصب بزرگ به آنها اعطا شده است تا افراد را در تمام شئون دینی به راه سعادت رهبری کنند.

به هرحال تقلید جاهل از عالم مشروع و ممدوح است و مصداق آیه شریفه قرآن کریم:

« فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُون » سوره نحل / ٤٣

از اهل ذکر (دانشمندانی که تخصصشان در علم دین است) و دانشمندان امت سؤال کنید اگر نمی دانید.

لذا هدف تقلید جاهل از عالم، آگاهی از آنچه بدان علم ندارد و حل مشکلات خود است، تا بدینوسیله با تقلید، به عمل صحیح دست یابد.

انواع تقلید جاهل از عالم

تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی به فقیه نیز خود بر دو قسم است:

ممنوع و مشروع

این نوع تقلید می تواند از دو قسم عالم باشد: عالمی که راهنمایی درست می کند و تقلید از عالمی که راهنمایی درست نمی کند.

در مراجعه جاهل به عالم ، آنچه که مهم است، تشخیص آن متخصص، یعنی طبیب حاذق و مهندس کازآزموده و فقیه جامع الشرایط، است. پزشکی که از اصول طبابت بی خبر، و مهندسی که واقف بر موازین علمی نیست، و فقیهی که از مقدمات فقاهت بی اطلاع است، مانند صبح کاذب است که راهزن حیات کاروانیان می شود.

اینکه مولانا جلال الدین بلخی فرموده:

صبح کاذب کاروانها ره زده است که به بوی صبح بیرون آمده است

صبح کاذب خلق را رهبر مباد که او دهد بس کاروانها را به باد

اشاره به همین مطلب است. بنابراین اینگونه تقلید جاهل از چنین عالمی، تقلید ناپسند و ممنوع است.

در هر حال نکته قابل تذکر آن است که، باید دانست همانگونه که تقلید بد و پیروی از فحشا و منکر زشت و مذموم است، تبعیت از رهبران صالح و متفکر و دلسوز اجتماع، که افراد را راهنمایی درست می کنند، پسندیده و ممدوح است.

تقلید در فرهنگ شیعه دارای ویژگیهای مهمی است که کمتر در دیگر رشته های علمی دنیا یافت می شود مانند:

- تقلید از مرجع اعلم، انتخابی است بر اساس ویژگی اعلمیت « علم برتر»
- و این انتخاب دارای معیارهای اسلامی است، چون علم، عدالت، تقوی، شجاعت، تخصص و آگاهی .
- و انسان در این انتخاب آزاد است، می تواند به مرجع اعلم دلخواه خودش مراجعه کند.
- و انسان حق هرگونه اظهار نظر، یا انتقاد و یا تحقیقی را دارد .

جالب اینکه در مکتب اسلام پذیرش مکتب و رهبر و ولی فقیه ، انتخابی است و این انتخاب از روی هوی و هوس و دیگر جنبه های مادی صورت نمی گیرد، بلکه برای اهداف الهی و تکاملی، با معیارهای ارزنده اسلامی تحقق می پذیرد.

در کتاب ده گفتار از قول استاد مطهری در یکی از سخنرانیهای ایشان، در باره تقلید جاهل از عالم آمده است که:

[اخیراً از بعضی مردم که در جستجوی مرجع تقلید هستند گاهی این کلمه را می شنوم که می گویند: می گردیم که کسی را پیدا کنیم که آنجا سر بسپاریم. می خواهم بگویم تقلیدی که در اسلام دستور آن رسیده، « سر سپردن » نیست، چشم باز کردن و چشم بازداشتن است. تقلید اگر شکل « سرسپردن» پیدا کرد، هزارها مفاسد پیدا می کند.]

تقلید به این معنا یعنی رجوع جاهل به عالم، اگر یک تبعیت بی دلیل و یک پیروی کورکورانه باشد قطعاً تقلید ممنوع است.

اما تقلید صحیح و مشروع، پذیرشی است کاملاً با دلیل، و اتباعی است دقیقاً بصیرانه، و حرکتی است تحقیقاً عاقلانه، و با بینشی صحیح و متین و به اصطلاح از قبیل «قضایا قیاساتها معها»[1] است.

آنکس که در مسائل طبی به « طبیب » و در مسائل مربوط به ساختمان به « مهندس » مراجعه می کند، دلیل واضح راسخ در ذهنش این است که من چون متخصص در « طب » و « مهندسی » نیستم، باید طبق حکم « عقل » از متخصص در فن ، استعانت و استمداد بجویم و چون « طبیب » و « مهندس » را متخصص در فن « طب » و « ساختمان » تشخیص داده و به حسن نیت و پاکیشان نیز معتقدم لذا خود را موظف به مراجعه به آنها می دانم.

و این خود یک « دلیل » بسیار متقن ومتکی به « عقل » و جامع تمام موارد « رجوع جاهل به عالم » می باشد. یعنی جهل به یک مسئله از یک سو و « علم » به آن از سوی دیگر، روشنترین دلیل بر لزوم « رجوع جاهل به عالم » است.

[1] مسئله ای که در بداهت و وضوح ، در حدی باشد که تصدیق آن نیاز به تفکر و تأمل نداشته ، از مطالب حاضر در ذهن همه کس باشد ، در اصطلاح « اهل منطق » به عنوان « قضایا قیاساتها معها » تعبیر می شود ؛ یعنی : مسائلی که دلیلشان همراهشان است . (به نقل از ضیاءآبادی ، سیدمحمد ، در جسجوی علم دین ، ص ۶۰).

بنابر این « تقلید » به معنای صحیحش، تبعیت بی دلیل و پیروی کورکورانه و پذیرش نفهمیده و نسنجیده نیست، بلکه یک عمل کاملاً منطقی و عقلانی است بر اساس همان دلیل عقلی « اجمالی » که توضیح داده شد.

اگر شنیده می شود از بعضی از دانشمندان که « تقلید » را به معنای « پیروی بدون دلیل » تعریف می کنند، منظورشان نفی « دلیل تفصیلی » است.

یعنی به عنوان مثال، یک بیمارکه به طبیب مراجعه می کند، یا کسی که برای احداث ساختمان از مهندس نظرخواهی نموده، طبق نقشه او عمل می کند، هرگز به خود حق نمی دهد که از طبیب، تمام مسائل مربوط به بیماری خودش را از علل عروض بیماری و کیفیت تأثیر داروها و دیگر رموز پزشکی بپرسد تا عمل به نسخه او کند. و آن فرد دیگر نیز مطالب مربوط به علم مهندسی را به طور مشروح و مفصل از مهندس سؤال نمی کند تا دقیقاً به رموز و اسرار آن علم پی ببرد و آنگاه نقشه او را پیاده کند. خیر، هرگز چنین حقی را به خود نمی دهند. بلکه همین قدر که آن دو را متخصص و بصیر و امین در فن خود تشخیص دادند، از دستوراتشان تبعیت می کنند و در مقام مطالبه « دلیل تفصیلی » برنمی آیند . چه آنکه می دانند، طلب « دلیل تفصیلی » از طبیب و مهندس به معنای پی بردن به تمام رموز و دقایق علم « طب » و « مهندسی » است؛ و بدیهی است که این امر احتیاج به طی مراحل مقدمات علمی دارد؛ آنهم در ظرف یک زمان طولانی.

پس « تقلید » تبعیت « جاهل » از « عالم » است بر اساس دلیل عقلی « اجمالی » بدون تفحص از دلیل « تفصیلی ».[1]

اینک دقیقاً به همین منوال است « تقلید » در احکام دینی (یعنی فروع دین) ، که باید از متن « قرآن مجید » و « سنت » و « اجماع » و « ادله عقلیه » با به کار بردن قواعد مخصوص مقرر در جای خود استنباط شود.

انواع تقلید بر مبنای عقل و فطرت

از بعد دیگری می توان تقلید را تقسیم کرد و آن بر مبنای عقل و فطرت است:
تقلید عرفی و تقلید شرعی، و ریشه هر دو، فطرت، عقل و سیره عقلا است.

[1] ضیأ آبادی ، سیدمحمد ، *در جستجوی علم دین* ، انتشارات نیک معارف ، ص ۶۱.

تقلید در امور عرفی عبارت است از: " تبعیت از غیر و عمل مستند به رأی او ، به نحوی که آن رأی، دلیل، مستند و پشتوانه علمی کار انسان است. " تقلید عنوان عملی است که به تبعیت از غیر انجام می شود.

مقدمات تقلید بر چند مرحله است که به ترتیب رتبه عملی عبارتند از:

- **الف**- رجوع به متخصص یا سخنگو ومبلغ وی، یا مراجعه به آثار قلمی، علمی و لسانی وی.
- **ب**- سؤال و فراگیری رای متخصص نسبت به عمل و چگونگی انجام آن.
- **ج**- عمل

در امور زیربنائی (اصول دین) جای تقلید نبوده و تقلید عقلاً محال ومذموم است.

شرایط مرجع

در تقلید عرفی، مرجع (کسی که به او رجوع می شود) فقط باید عالم و در کار خودش مورد اطمینان باشد و بدیهی است که چنین کارشناسی عاقل خواهد بود. بنابر این می توان گفت: مرجع تقلید در امور عرفی سه شرط دارد:

۱ - تخصص ۲ – وثاقت ۳ - عقل

و شرایطی نظیر مرد بودن، شیعه بودن و بالغ بودن در تقلید عرفی معتبر نیست و یا بین اعلم و غیراعلم فرقی نیست، مگر در موارد حساس، و هر چه موضوع مورد نظر حساستر باشد، توجه به اعلم و حوزه اعلمیت بیشتر خواهد بود.[1]

ضابطه تعیین کننده موارد تقلید شرعی، همان ضابطه تقلید عرفی است، یعنی:

- **اولاً** : در امور زیربنائی جای تقلید نیست.
- **ثانیاً** : در جائی که نظر دین برای انسان روشن نبوده و قادر به استنباط حکم دین از ادله شرعی نباشد باید تقلید کند.

[1] طالقانی ، سید هدایت الله ، مرجعیت ، تهران ، ارغنون ، ۱۳۷۴ ، چاپ اول ، ص ۳۶.

در تقلید شرعی، علاوه بر اصل تخصص و اجتهاد، رعایت عنصر « عدالت و تقوی » نیز از شرایط مرجع است.

یکی از افتخارآمیزترین اموری که در مسئله « تقلید در احکام دینی » در مکتب مقدس « تشیع » اعتبار و لحاظ آن به طور لزوم و وجوب شرط شده است، موضوع تقوا و ورع و ملکه « عدالت » و « خوف از خدا » است که باید شخص فقیه و مجتهد دارا باشد تا تقلید از وی جایز باشد.

این جمله بسیار نورانی و درخشان که تا حد اشتهار در میان بسیاری از افراد عادی شیعیان نیز رسیده و سرلوحه دفتر « استفتاء » و « افتاء » گردیده است، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است:

« فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه، مطیعاً لامر مولاه، فللعوام ان یقلدوه و ذلک لا یکون الا بعض فقهاء الشیعه لا جمیعهم.[1] »

" هر کدام از فقهاء که قادر بر نگهداری خویش باشد، دین خود را حفظ کند، مخالف هواهای نفسانی خویش و مطیع و فرمانبر مولای خود باشد، عوام مردم می توانند از او تقلید کنند و دارندگان کل این فضائل، بعضی از فقهای شیعه می باشند، نه همه آنها. "

تقلید شرعی دو خصویت دارد: یکی حجیت داشتن و دیگری تعبد و التزام.

رأی فقیه حجت است، یعنی هرچه طبق نظر او عمل شود مورد قبول خداوند است و اگر هم خطا باشد، خداوند او را مؤاخذه خواهد کرد و انسان هیچگونه عذری نخواهد داشت. مثلاً اگر مجتهدی فتوا دهد یک بار آب ریختن برای طهارت کافی است ولی عندالله چنین نباشد ویا اگر بعد از چندین سال همان فقیه رأیش عوض شود، تمام کارهای گذشته انسان که طبق رأی فقیه انجام داده مورد قبول است و نیازی به اعاده ندارد.

[1] حر عاملی ، محمد بن حسن ، *وسائل الشیعه* ، بیروت ، لبنان ، طبع دار احیاء التراث العربی ، جلد ۱۸ ، کتاب القضاء ، ص ۹۵.

ملاکهای تقلید پسندیده در قرآن کریم

۱. عقل و خردورزی در تقلید شونده

« وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُون » سوره بقره آیه ۱۷۰

« و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نمائیم. آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟! »

هیچ مانعی ندارد که نسلهای آینده، آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند. آنچه با عقل و منطق سازگار است، با نهایت احترام حفظ کنند و آنچه خرافه و موهوم و بی اساس است دور بریزند. چه کاری از این بهتر؟ و این گونه نقادی در آداب و سنن پیشین شایسته نام حفظ اصالت ملی و تاریخی است. اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آنها چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست .

قابل توجه اینکه در باره نیاکان آنها در آیه فوق می‌خوانیم: آنها نه چیزی می‌فهمیدند، و نه هدایت یافته بودند. یعنی از دو کس می‌توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد، و کسی که اگر خودش دانشمند نیست، هدایت دانشمندی را پذیرفته است. اما پیشینیان آنها نه خود مردی آگاه بودند، و نه رهبر و هدایت کننده‌ای آگاه داشتند، و می‌دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می‌دهد همین تقلید نادان از نادان است که " ای دو صد لعنت بر این تقلید باد" !. [1]

۲. علم و آگاهی ، از معیارهای تقلید ممدوح

« وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُون » سوره مائده آیه ۱۰٤

« و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیائید، می‌گویند: آنچه را از پدران خود یافته‌ایم ما را بس است! . آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند ؟! »

[1] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۱ ، ص ۵۷۷.

قرآن صریحا به آنها پاسخ می‌گوید: که" مگر نه این است که پدران آنها دانشی نداشتند و هدایت نیافته بودند" (أ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ). یعنی اگر نیاکانی که شما در عقیده و اعمالتان به آنها متکی هستید، دانشمندان و هدایت یافتگانی بودند، اقتباس و پیروی شما از آنان از قبیل تقلید" جاهل" از" عالم" بود، اما با اینکه خودتان می‌دانید آنها چیزی بیشتر از شما نمی‌دانستند و شاید عقب‌تر هم بودند، با این حال کار شما مصداق روشن تقلید" جاهل" از" جاهل" است که در میزان عقل و خرد بسیار ناپسند می‌باشد؟[1]

« یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا » سوره مریم آیه ٤٣

« ای پدر ! علمی برای من آمده که برای تو نیامده. مرا پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم. »

بعد از آن که بطلان بت‌پرستی و لغویت آن را اثبات نمود، و چون لازمه بطلان آن این است که او ندانسته راه غیر هموار را پیموده باشد، لذا به او توجه داد که من علمی به این مساله دارم که تو نداری ، و تو باید مرا پیروی کنی تا به راه هموار مستقیم- و آن راهی است که از بس روشن و واضح است راه پیمایش گمراه نمی‌گردد- هدایتت کنم. و به همین جهت که او از این راه غافل بوده کلمه صراط را نکره آورد و گفت" راهی سوی، و نگفت راه سوی" . گویا به پدر می‌گوید چون تو ناگزیری که راهی طی کنی پس از نادانی، این راه غیر سوی را سلوک مکن، بلکه مرا پیروی کن تا تو را به راهی که سوی است راهنمایی کنم، چون من آن راه را بلدم و تو از آن غافلی.

و اینکه فرمود:" قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ- علمی به من آمده" دلالت دارد بر اینکه علم ابراهیم به راه حق قبل از این دعوت و احتجاجش بوده است. و مراد از هدایت در جمله" أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا" هدایت به معنای راه نشان دادن است، نه به راه رساندن، چون شان پیامبر این نیست که امت خود را به راه برساند، بلکه شان او تنها راه نشان دادن است.[2]

۳. هدایت یافتگی، ملاک شایستگی برای پیروی و تقلید

« قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون » سوره یونس آیه ٣٥

[1] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۵ ، ص ۱۰۶.
[2] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه محمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۴، ص ۷۵ و ۷۶ .

« از ایشان بپرس آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو که تنها خدا به سوی حق هدایت می‌کند. آیا با این حال ، کسی که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند، و یا کسی که خودش راه به جایی نمی‌برد، مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می‌کنید؟ »

یکی از مرتکزات فطری بشر که عقل وی بدان حکم می‌کند، این است که انسان باید حق را پیروی کند، حتی اگر احیانا در یکی از اعمالش از حق منحرف شود، و به خاطر غلط یا اشتباهی و یا هوی و هوسی غیر حق را پیروی کند، در همان لحظه که آن عمل غیر حق را انجام می‌دهد پیش خودش آن عمل را حق می‌پندارد، چون امر بر او مشتبه شده است. و به همین جهت است که می‌بینیم بعد از آنکه غبار و کوران هوی و هوسش فرو نشست اینطور اعتذار می‌جوید که من خیال می‌کردم آن عمل حق است، پس به حکم ارتکاز و فطرت و عقل بشر حق بطور مطلق و بدون هیچ قیدی و شرطی واجب الاتّباع است. و به همین دلیل، کسی هم که انسان را به سوی حق راهنمایی می‌کند نیز واجب الاتّباع است . به خاطر اینکه حق می‌گوید و به سوی حق دعوت می‌نماید. و باید چنین کسی را ترجیح داد به کسی که ما را به سوی حق هدایت نمی‌کند، و یا به سوی غیر حق می‌خواند. زیرا پیروی کردن از هادی به سوی حق، پیروی خود حق است. همان حقی که او ما را به سوی آن می‌خواند، و وجوب پیروی او، امری است ضروری، که هیچ حاجتی به دلیل ندارد.

در حجتی که در آیه مورد بحث به رسول خدا (ص) تلقین شده، تکیه بر این مقدمه ضروری و فطری شده است. لذا سخن را از اینجا آغاز می‌کند که می‌پرسد: آیا شما مشرکین در میان شرکاء خود هیچ شریک و معبودی سراغ دارید که شما را به سوی حق هدایت کند؟ و پر واضح است که مشرکین غیر از کلمه" نه" جوابی ندارند. چون شرکای آنان ، چه آنانی که جمادند، مانند بتها و معبودهای جامد دیگر، و چه آنهایی که جاندارند، مانند فرشتگان و ارباب انواع، و جن و طاغوتهایی چون نمرود و فرعون و امثال آنان، هیچیک (بر حق نبودند، تا دیگران را به سوی حق هدایت کنند، و اصولا هیچ یک) مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و نشور خود نیستند.

و چون مشرکین در پاسخ از این سؤال جواب مثبتی نداشتند، لذا خدای تعالی به رسول گرامی‌اش دستور داد خودش جواب بدهد، و فرمود:" قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ- بگو: تنها خداست که به سوی حق

هدایت می‌کند". چون او است که هر موجودی را به سوی هدفش و به سوی هر چیزی که در بقائش نیازمند به آن است هدایت می‌کند. [1]

اهداف تقلید از دیدگاه اسلام

هدف اصلی تقلید مطلوب در اسلام

هدف اصلی تقلید مطلوب از دیدگاه آموزه های اسلامی، دست یابی به حق و حقیقت است. متون متعددی از قرآن و حدیث اثبات کننده مدعای مزبور است که برخی از آن ها عبارتند از:

«أَفَمَن يهْدِي إِلىَ الْحَقّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يهِدِّي إِلَّا أَن يهْدَى فَمَا لَكمُ كَيْفَ تحْكُمُون » یونس / ۳۵

« آیا آن که خلق را به راه حق رهبری می کند به پیروی سزاوارتر است یا آن که هدایت نمی کند، مگر آن که خود هدایت شود؟ پس شما مشرکان را چه شده است. چگونه چنین قضاوت می کنید؟ »

در روایت نیز اینگونه نقل شده است:

« انسان کامل و خوب کسی است که هوای نفس خود را تابع امر خداوند قرار دهد و نیروهایش را در راه رضایت خدا صرف کند. ذلت و خواری همراه با حق را از عزت در راه باطل، به دست یابی عزت ابدی نزدیک تر بداند. پس چنین انسانی بهترین انسان است. پس به او تمسک جوئید و به راه و روش او اقتدا کنید. » [2]

حضرت موسی علیه السلام نیز در مواجهه با حضرت خضرعلیه السلام، هدف از پیروی خود از خضر را برخوردار شدن از آموزش و تعلیم همراه با رشد و تعالی ذکر می کند[3]:

« قَالَ لَهُ مُوسىَ هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلىَ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» کهف / ٦٦

شناخت اشتباهات در فرآیند تقلید و آفات آن

می توان گفت: حق محوری در تمام تقلیدها پیش فرض اساسی است. ولی گاهی در اثر ارتکاب اشتباهاتی، تقلیدها از مسیر حق محوری خارج می گردند؛ زیرا هر انسانی طبق نظام ارزشی خود، کمالات

---

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۰، ص ۷۹ و ۸۰ .
[2] مهدیزاده ، حسین ، *" تقلید از الگوها"* ، مجله معرفت ، شهریور ۱۳۸۲ ، شماره ۶۶ ، ص ۷۹.
[3] محمدی ری شهری ، محمد ، *میزان الحکمه* ، جلد ۸ ، صفحه ۲۵۸ ، واژه تقلید.

را در چیزی می بیند و طبق فطرت کمال جوی خویش، در پی کسانی که واجد آن چیزند، بـه راه مـی افتـد تا با اقتدا به ایشان، ره به سوی کمال بپیماید. با این حال، چـون انتخـاب یـک الگـوی جـامع و راسـتین، در گرو سه شناخت و آگاهی ذیل است، ممکن است سه اشتباه در فرآیند اقتدا و تقلید پیش آید:

شناخت مصداق کمال – شناخت مصداق کامل - شناخت محدوده شایستگی هایی الگو

اشتباه در هر یک از سه نوع شناخت یاد شده، ممکن است ما را به اسوه هـایی نـالایق و الگوهـایی دروغین رهنمون شود و موجب خسارات عظیم مادی و معنوی گردد. [1]

۱. اشتباه در تشخیص مصداق کمال

گاهی ممکن است مقلد و متأسی، در تشخیص مصداق کمال دچار اشتباه گردد؛ مثلاً ممکـن اسـت فردی بپندارد که کمال انـسان در پـول داری و ثروتمنـدی اسـت. طبیعـی اسـت کـه چنـین فـردی پولداران و ثروتمندان را الگوی خود می انگارد، به آنان می گراید و می کوشد تا حتـی المقـدور بـه آنان تشبه یابد و از سوی دیگر، فقرا و مساکین را به سبب همان فقـر و نـاداری در خـور التفـات و توجه نمی داند. از آنان می گریزد و سعی می کند تا آن جا که مـی توانـد شـبیه آنهـا نباشـد. قـرآن کریم نقل می کند که در زمان ظهور اسلام نیز کافران، فقر و عقب ماندگی اقتصادی و مـالی مومنـان را دلیل نقص و ضعف عقلی و فرهنگی شان می پنداشتند و استدلال می کردند که ایمان آوردن این ناقص عقلان سطحی اندیش، خود نشان دهنده عدم حقانیت این دعوت و دین است:

« وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لِلَّذینَ آمَنُوا لَو کانَ خَیراً ما سَبَقُونا اِلَیه » احقاف / ۱۱۱

« افرادی که کفر ورزیدند، در باره اشخاصی که ایمان آوردند، می گویند: اگـر [ایـن دیـن] خـوب بود، آنان به سوی آن بر ما پیشی نمی گرفتند. » به همین دلیـل، بارهـا بـه پیـامبر گرامـی صـلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که ژنده پوشان پابرهنه را از اطراف خود پراکنده سازد تا با او بـه گفـت و شنود بنشینند.

۲. اشتباه در تعیین مصداق اسوه کامل

گاهی انسان ها در این که، چه اسوه هایی از کمال لازم برای اسوه گیری برخوردارند، دچـار اشـتباه می شوند. برای مثال، اگر علم و دانش را مـصداق کمـال تـشخیص دادیـم، بـاز جـای ایـن اشـتباه

[1] مصباح ، محمدتقی ، *جامی از زلال کوثر*، ص ۶۹.

هست که افرادی را که عالم و دانشمند نیستند، عالم و دانشمند بپنداریم و تابع و مقلدشان شویم. زیرا در زمینه هیچ یک از علوم و معارف، عالمان و کارشناسان راستین به آسانی شناخته نمی شوند و همواره ممکن است عالم نمایان جاهل، عوام الناس را بفریبند. [1]

۳. اشتباه در محدوده شایستگی های الگوها

این اشتباه وقتی رخ می دهد که الگو و مرجعی را که به حق در زمینه ای معین صاحب نظر است، در سایر زمینه ها نیز الگوی خویش بپنداریم؛ یا برعکس، کسی را صرفاً به دلیل آن که در زمینه ای خاص، کاردان و متخصص نیست، لایق الگو بودن در هیچ قلمروی ندانیم.

از بین سه اشتباه مذکور، اشتباه سوم در بین مردم و به خصوص جوانان، بیشتر رایج شده است که می توان آن را « مغالطه الگویی » نامید. مغالطه الگویی در اثر تعمیم بخشی نادرست الگوها و عدم توجه به محدوده شایستگی های هر یک از آن ها پیش می آید. تردیدی نیست که اشتباهات یاد شده، بخصوص اشتباه سوم، باعث آفت هایی در زمینه تقلید می گردند که به دو مورد از مهم ترین آن ها اشاره می کنیم:

- ## آفت شخصیت گرایی

نوجوانی که شیفته مقام علمی، معنوی، هنری و ورزشی فردی می شود و در نتیجه این شیفتگی، در صدد برمی آید که حتی در نحوه لباس پوشیدن، نشستن و برخاستن، راه رفتن و سخن گفتن از او تقلید کند، در حقیقت دچار اشتباه مغالطه الگویی و آفت شخصیت گرایی شده، و این همان اشتباهی است که به شکل صریح و زیبایی در آموزه های اسلامی نیز نسبت به آن هشدار داده شده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: « برحذر باش از این که کسی را بدون دلیل و حجت، به عنوان الگو برای خود نصب کنی و او را در هر چه می گوید تصدیق و تأیید کنی. [2] »

از امیرمومنان امام علی علیه السلام نیز در حدیثی روایت شده است:

---

[1] مصباح ، محمدتقی ، *جامی از زلال کوثر*، ص ۶۹.
[2] *میزان الحکمه* ، جلد ۸ ، ص ۲۵۵ ، واژه تقلید.

« متوجه باشید، پس برحذر باشید و دوری کنید از پیروی کـردن از بزرگـان و افـرادی کـه بـیش از شرف خویش احساس بزرگی کرده اند و افرادی کـه بـیش از قرابـت خـود احـساس رفعـت مقـام کردند» [1]

همچنین قرآن کریم حکایت افرادی را نقل می کند که وقتی گفته می شود بـه سـوی آنچـه خـدا و رسول آورده اند روی آورید، آن ها در جواب می گوینـد: « راه و روش پـدران مـا برایمـان کـافی است. سپس در نهایت می فرماید: آیا اگر پدران آن ها جاهل و منحرف بودند، باز هم به اطاعـت از طریقه پدران خویش اکتفا می کنند. »

« وَ اِذا قیلَ لَهُم تَعالَوا اِلی ما اَنزَلَ اللهُ وَ اِلَی الرَسُولِ قالُوا حَسبُنا ما وَجَدنا عَلَیهِ آباءُنا اَوَلَو کانَ آباؤُهُم لایَعلَمُونَ شَیئًا وَلا یَهتَدُونَ» مائده /۱۰٤

• همنوائی با اکثریت

در بعد روان شناسی اجتماعی، مهم ترین علتی که بـرای همنـوایی بـا اکثریـت بـه نظـر مـی رسـد، عبارت است از: شیفتگی نسبت به اکثریت و وحشت از تنهایی و مانـدن در اقلیـت[2]. بـا توجـه بـه همین واقعیت، انسان غالباً از تنهایی و در اقلیت ماندن احـساس تـرس و وحـشت مـی کنـد. امیـر مومنان علی علیه السلام در روایتی مـی فرماینـد: « آی مـردم، در راه هـدایت و حـق، از کـم بـودن پیروان، وحشت و هراس به خود راه ندهید. » [3]

از این حدیث استفاده می شود: ملاک و معیار اساسی، یافتن مسیر هـدایت و حـق اسـت و پـس از این که انسان راه حق را شناخت ودر مسیر هدایت قرار گرفت، نباید از کمـی همراهـان و پیـروان وحشت کند و به عکس، نباید صرف کثرت طرفداران یک رأی و عقیده را دلیل حقانیـت آن رأی و عقیده بپندارد، که اگر چنین کند، دچار یکی از آفت های تقلید گشته است.

این که برخی از انسان ها در هر کاری تابع و هم نوا با اکثریـت مـی شـوند، ناشـی از ایـن پنـدار و گمان باطل است که تصور می کنند صرف زیاد بودن طرفداران یک رأی و عقیده، دلیل حقانیـت آن اسـت.

---

[1] *نهج البلاغه* ، خطبه ۱۹۲ ، ص ۲۸۹.
[2] کاویانی ، محمد ، *ارزشیابی مفاهیم روان شناسی اجتماعی از دیدگاه قرآن* ، ص ۱۴۶.
[3] *نهج البلاغه* ، ترجمه و شرح علی نقی فیض الاسلام ، خطبه ۲۰۱.

گاهی نیز به این شعر معروف – ولی نادرست – استناد می کنند که: « خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو ». حال آن که صحیح این است که گفته شود: « خواهی نشوی رسوا هم رنگ حقیقت شو». [1]

پر واضح است که حقانیت و درستی یک رأی و نظر بر خلاف آنچه لیبرال – دموکراسی پوچ و دروغین غرب القا می کند، کثرت عددی طرفداران یک فکر و رأی نیست. بلکه حقانیت یک رأی و نظر، تابع اتقان و درستی و کثرت شواهد و قراین و مطابقت آن با برهان و استدلال است، خواه طرفداران آن زیاد باشند و خواه کم.

مرحوم علامه طباطبایی در همین مورد می نویسد: « آراء اکثریت در برابر آراء اقلیت همیشه حق نیست. بلکه ممکن است در مواردی با حق همسو باشد و ممکن است در موارد دیگر چنین نباشد. شایسته نیست انسان خود را همواره سرسپرده اکثریت بداند و رأی آنان را میزان و معیار درستی آن قرار دهد. بلکه آنچه ضرورت دارد، شناخت حق و پی روی از آن است، چه مطابق با خواست اکثریت باشد یا نباشد[2].

دلیل نیاز انسان به تقلید و الگوپذیری

گابریمل تارد معتقد است: تقلید، واقعه اجتماعی اساسی است و قوانینی وجود دارند که طبیعت و اثر تقلید را تشریح و توصیف می کنند. تحول اجتماعی نیز از این حیث ممکن است که، افراد از آنچه تازه وخیره کننده است تقلید کنند و خلاصه جامعه بدون تقلید قابل تصور نیست. [3]

به نظر می رسد جامعه بدون تقلید، از این نظر قابل تصور نیست که افراد جامعه قهراً دارای نیازمندی هایی هستند و چاره ای ندارند که برای رفع بخش زیادی از نیازمندی های مهم و اساسی خود، به متخصصان رشته های گوناگون روی آورند؛ زیرا بدیهی است که هیچ یک از افراد انسان نمی تواند در همه رشته ها به تخصص و مهارت دست یابد و از تقلید بی نیاز گردد.

گروهی از روان شناسان گفته اند که تقلید و الگوپذیری به معنای عام آن، بر سه قسم است:

---

[1] استاد جوادی آملی در هنگام درس ، شعر مذکور را این گونه تصحیح کردند . به نقل از مهدی زاده ، حسین ، *" تقلید از الگوها"* ، مجله معرفت ، شهریور ۱۳۸۲ ، شماره ۶۶ ، ص ۸۲.
[2] طباطبایی ، محمد حسین ، *المیزان* ، جلد ۴ ، ص ۱۰۴.
[3] اتوکلاین برگ ، *روان شناسی اجتماعی* ، جلد ۲ ، ص ۴۹۴.

۱ – **محاکات** (تقلید ناآگاهانه که از تولد تا دو سالگی است):

تقلید ناآگاهانه و عاری از هرگونه اندیشه و تشخیص را « محاکات » گویند؛ مثل این که کودک چند ماهه ای که اطرافیان خود را خندان می بیند، فوراً و بدون این که خنده شان را به هیچ وجه تعبیر و تفسیر کرده باشد، با تقلید ناآگاهانه از آنان، بخندد.

۲ – **تقلید بالمعنی الاخص** (تقلید نییمه آگاهانه که از دو تا هفت سالگی است) :

این نوع تقلید الگوبرداری نیمه آگاهانه از رفتار دیگران است. در این تقلید بچه گانه، عنصر آگاهی و هدف داری حضور دارد؛ اما حضوری کم رنگ و اندک . مانند طفل سه ساله ای که تنها برای شبیه سازی خود با اطرافیان، از اعمال ایشان تقلید می نماید؛ بدون آن که قصد و هدف آن اعمال را درک کند.

۳ – **اقتباس** (تقلید ناآگاهانه که از هفت سالگی به بعد است):

تکرار عمل دیگری، با آگاهی کافی از حسن کار اوست. این قسم عالی ترین مرتبه تقلید است و کاملاً آگاهانه و هدفدار و از روی علم و قصد است. همانند نوجوان یا جوانی که از میان رفتارهای اطرافیان، آن را که بهتر می یابد، برمی گزیند و برای این گزینش دلیلی هم اقامه می کند. [۱]

این تقلید قسم سوم، که بیش تر مربوط به جوانان و بزرگ سالان است، غالباً در امور اعتباری و آداب و رسوم، و با هدف مطابقت با محیط و هم رنگ شدن با دیگران رخ می دهد.

یک روان شناس اجتماعی درباره هدف داری تقلید بزرگ سالان می گوید: « وقتی تقلید به نحو مستقیم صورت می گیرد، باید آن را وسیله نیل به هدفی شمرد، و اگر کسی تقلید می کند، برای آن است که به عمل تقلید شده یا دیگری که این عمل را انجام داده است، ارج نهد یا عمل تقلید شده را، راه حل مسأله ای می پندارد. [۲]

خصیصه کمال گرایی آدمی، او را از درون به حرکت وا می دارد تا خود را به کسانی که مظهر کمالات هستند نزدیک کند و صفات ایشان را اقتباس کرده، آن ها را در شخصیت خود جذب کند.

---

[1] مصباح ، محمدتقی ، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن* ، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.
[2] اتوکلاین برگ ، *روان شناسی اجتماعی* ، جلد ۲ ، صفحه ۴۹۴.

از سوی دیگر، زندگی مشتمل بر قواعدی است که جوانان مایل هستند آن ها را بیاموزند و بهترین شیوه کار را در تأسی جستن به رفتار و منش افراد مورد قبول خویش می دانند، تا بر این مبنا بتوانند به شخصیت یک مرد یا زن کامل دست یابند.[1]

همان گونه که اگر وسایلی همچون متر، ترازو، عدد، ساعت و دماسنج را از اجتماع انسان ها بگیرند، زندگی دشوار و رنج آور و پرابهامی به آن ها روی خواهد آورد و در عادی ترین مسائل زندگی سرگردان خواهند شد، چنانچه الگوهای انسانی مناسب نیز برای افراد وجود نداشته باشند، جامعه در ابهام و سرگردانی به سر خواهد برد. در آن صورت ، ما برای سنجش رشد و میزان شجاعت و ترس، سخاوت و انصاف، عدالت و علم، فضیلت و تقوا ودیگر صفات عالی و دانی چه باید بکنیم؟[2]

بنابراین باید الگوهای کامل انسانی وجود داشته باشند تا بتوان براساس آن ها درباره اعمال انسان داوری نمود.

از این رو جایگاه اساسی الگوی عملی در مکاتب الهی، که رسالت اصلی آن ها تعلیم و تربیت انسان می باشد، به قدری رفیع و برجسته است که خداوند در طول تاریخ برای هدایت هر قوم و گروهی، یک الگوی عملی به عنوان **پیامبر** و امام فرستاده است تا مردم به وسیله او هدایت و راهنمایی شوند.

الگوها در اسلام

در قرآن مجید، به عنوان یک قاعده کلی تصریح شده است که هر قوم و مردمی دارای امام و هدایت گری هستند: « وَ لِكلُ قَوْمٍ هَاد» رعد / ۷ « يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ » اسراء / ۷۱ . علاوه بر این، دست یابی به مقام امامت و پیشوایی و اسوه شدن برای متقین، به عنوان یک ارزش و آرمان قرآنی مورد تأکید قرار گرفته است.

---

[1] شرفی ، محمد رضا ، *جوان و نیروی چهارم زندگی* ، ص ۲۳.
[2] عباسی مقدم ، مصطفی ، *نقش اسوه ها در تبلیغ و تربیت* ، ص ۶۵.

بهترین و کامل ترین الگوهای انسان در زندگی، پیامبران و ائمه علیهم السلام و پس از آنان، بزرگان و انسانهای پاکی هستند که از رسولان و پیشوایان مذهبی پیروی کرده و سعی بر انطباق اندیشه و رفتار خویش با آنان داشته اند.

خداوند در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: « لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه » و نیز در خصوص اطاعت و پیروی از آن حضرت فرموده است که اگر می خواهند به دوستی و محبت خداوند نزدیک شوند، باید از پیامبراکرم تبعیت کنند.

« قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْلَكمُ ذُنُوبَكمُ و اَللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيم » سوره آل عمران / ۳۱

قرآن کریم، به صورت مستقیم و غیر مستقیم ، پیامبران و اولیاء الهی را به عنوان الگو معرفی می کند. گاه با تأکید کلی آنان، و زمانی با ذکر رفتار پسندیده ای از ایشان:

« فَنَادَتْهُ الْمَلَئكَةُ وَ هُوَ قَائمٌ يُصَلىّ فىِ الْمِحْرَاب » سوره آل عمران / ۳۹

« إِنَّ إِبْرَهِيمَ لَأَوَّهٌ حَلِيم » توبه / ۱۱٤

« وَ وَهَبْنَا لهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا. وَ اذْكُرْ فىِ الْكِتَبِ مُوسىَ إِنَّهُ كَانَ مخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا » مریم / ۵۰ و ۵۱

« وَ اذْكُرْ فىِ الْكِتَبِ إِسمَعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا. وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَوةِ وَ الزَّكَوةِ وَ كَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا » مریم / ٥٤ و ٥٥

قرآن کریم، پس از پیامبر اکرم، ائمه علیهم السلام را به عنوان الگو و سرمشق معرفی کرده، امر به اطاعت آنان می نماید:

« يَأَيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلىِ الْأَمْرِ مِنكم» نساء / ۵۹

پس از انبیا و ائمه، انسانهای پاک سرشت و پرهیزگار می توانند الگوی ما قرار گیرند:

« قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فىِ إِبْرَهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَه » ممتحنه / ٤

« ابراهیم و کسانی که با اویند، الگوهای نیکویی برای شما هستند. »

اسلام بر آن تأکید دارد که انسانها ، خصایص و خصلتهای شایسته را باید از هر فردی که می توانند، بگیرند و آنها را در خود تقویت کنند.

علاوه براین، امیرمؤمنان امام علی علیه السلام، به عنوان بهترین مفسر قرآن، به ضرورت وجـود امـام برای هر مأموم و مقتدایی تصریح کرده اند:

« الا و ان لکل مأموم اماما یقتدی به و یستضیء بنور علمه » [1]

« متوجه باشید که برای هر مأموم و اقتداکننده ای امامی است که به آن اقتدا می کند و از نور علم و هـدایت وی، طلب نورانیت می کند.

به دلیل اهمیت و ضرورت وجود الگوی عملـی، جایگـاه رفیـع امـام در مـذهب شـیعه، بـه قـدری برجسته و پررنگ است که اصل امامت به عنوان یک از اصول مذهب شیعه در کتاب های اصول عقاید ذکر گردیده است[2]. اصل امامت، چنان نقشی اساسی و بنیادی و مقـامی رفیـع در مـذهب شـیعه دارد کـه اساسـاً مذهب شیعه در بین مذاهب دینی اسلام به عنوان مذهب « امامیه » شهرت دارد.

اهمیت مقام امامت و الگوسازی برای رفتارهای عمل امت، تا آن جاست که علاوه بر ایـن کـه پـس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در طول تاریخ همواره امامان و رهبرانی برای هدایت و راهنمـایی امـت از طریق الگوسازی وجود داشته اند، در خود دین اسلام نیز سازوکار الگوسازی به شکل بسیار زیبایی بـرای همیشه نهادینه شده است. رجوع مردم در مسائل دینی پس از زمان غیبـت بـه ولـی فقیـه و مرجـع تقلیـد و ضرورت نصب امام جمعه و جماعت با رعایت شرایط از سوی ولایت فقیـه ، حکایـت از سـازوکار مـذکور می کند. [3]

مهم ترین راه کارهای پیش گیری از آفات تقلید منفی و حذف آن

تا این جا معلوم گشت کـه تقلیـد و همانندسـازی مطلـوب از الگوهـای مثبـت، امـری ضـروری و شایسته است؛ ولی به شرط اینکه تقلید و پیروی با علم و آگاهی و از طریق گزینش و انتخاب اصلح صورت گیرد. وگرنه تقلید ناآگاهانه و کورکورانه دارای اشتباهات و آسیب های متعددی است که به برخی از آن هـا اشاره شد.

---

[1] نهج البلاغه ، *تصحیح صبحی صالح* ، ص ۴۱۷.
[2] مصباح یزدی ، محمدتقی ، *آموزش عقاید* ، چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی ، ۱۳۷۷ ، ص ۳۰۴.
[3] مهدی زاده ، حسین ، *" آموزه های اسلامی از باب تقلید از الگوها"* ، مجله معرفت ، قم ، ۱۳۸۲ ، شماره ۶۷ ، ص ۸۷.

اکنون برای جلوگیری از بروز اشتباهات در تقلید و آفات تقلید نادرست، به برخی از مهمترین راهکارهای اساسی، با توجه به آموزه های قرآن کریم و ائمه معصومین علیهم السلام، اشاره می کنیم.

۱ – افزایش توان تفکر و تعقل

تردیدی نیست که اعمال صالح متوقف بر علم و آگاهی هستند و علم و آگاهی و معرفت نیز از طریق تفکر و تعقل به دست می آید. از این رو، سراسر قرآن مشحون است از آیاتی که انسان را به تفکر، تعقل، بصیرت و معرفت دعوت می نماید. ذکر عباراتی همچون « افلا تعقلون »، « افلا تبصرون » و « افلا یتدبرون » در آخر آیات فراوانی از قرآن، بهترین شاهد بر مدعای مذکور است. علاوه براین، به طور خاص، قرآن از تقلید و پیروی به دور از تعقل نهی کرده است و می فرماید:

« وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُواْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ » سوره بقره / آیه ۱۷۰

« و چون به ایشان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما تنها آن را پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم. آیا اگر پدران ایشان عقل نمی‌داشتند و هیچ چیز نمی‌فهمیدند و راه بجایی نمی‌بردند، باز هم پیروی از ایشان می‌کردند؟ »

راهکار اساسی و درازمدت برای مقابله با تقلید ناآگاهانه، افزایش توان تفکر و تعقل مردم است؛ زیرا هرچه قدرت تفکر و تعقل مردم بیشتر گردد، تقلید و پیروی از الگوهای نادرست وناشایست کمتر می گردد. اساسی ترین و کارسازترین شیوه، این است که قدرت تفکر و تعقل افزایش یابد تا این مطلب را عمیقاً بفهمند که کمال حقیقی آدمی، به اموری از قبیل پول و ثروت، مقام و قدرت، و این قبیل نعمت های مادی نیست. وانگهی ، موفقیت یک فرد در یکی از این زمینه ها اگر مسلم باشد، باز دلیل صحت آراء و نظریات او در دیگر زمینه ها و بخصوص دلیل درستی همه رفتارهای فردی و اجتماعی اش نیست.[1]

افزایش قدرت تفکر مردم سبب خواهد شد که الگوهای راستین و شایسته، از الگوهای دروغین و ناشایست تمیز داده شوند. ثمره تعقل و تفکر، استقلال فکری افراد جامعه، به ویژه جوانان است و در مقابل، نتیجه عدم تعقل و تفکر و فقدان قدرت تجزیه و تحلیل، تقلید کورکورانه و عدم استقلال فکری است.

[1] مصباح ، محمدتقی ، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن* ، ص ۲۲۴.

۲ – دوری از تعصب و لجاج

تعصب یعنی وابستگی غیرمنطقی به شخص یا عقیده یا عادت و رسم خاصی، که این تعصب حجاب ضخیمی بر دیده عقل انسان می افکند و او را از درک حقایق و خیر و شر و مصلحت و مفسده و عاقبت امور و پیدا کردن راه چاره محروم می سازد.

تعصب و لجاج، آتش سوزانی است که پیوندهای وحدت و اتحاد را در جامعه بشری می سوزاند و بذر نفاق و اختلاف رادر میان افراد می پاشد ونیروهایی را که باید صرف پیشرفت جوامع انسانی شود، به جنگ و ستیز با یکدیگر وا می دارد.

به همین جهت در حدیثی از امیرمومنان علی علیه السلام می خوانیم: « اللجاج ینتهی الحروب و یوغر القلوب » « لجاجت آتش جنگها را روشن می سازد و دلها را پر از کینه و دشمنی می کند. »[1]

تعصب و لجاجت در بسیاری از مواقع، کنترل امور را از اختیار انسان خارج می سازد و او را به جاهایی می کشاند که هرگز مایل به آن نبوده است. روی این جهت در بعضی از احادث اسلامی از امیرمومنان علی علیه السلام نقل شده که می فرماید: « لا مرکب اجمح من اللجاج » « هیچ مرکبی سرکش تر از مرکب لجاجت نیست. »[2]

عامل دیگر تعصب و لجاج، خودخواهی است. چه اینکه افراد خودخواه به آنچه دارند سخت علاقمند و وابسته اند. هرچند آیین غلط و رسوم و آداب نادرستی داشته باشند، همین که احساس می کنند مربوط به قوم و قبیله و نیاکان ایشان است، آن را پذیرا می شوند و چشم و گوش خود را بر همه چیز می بندند.

گاه، راحت طلبی و تنبلی نیز انگیزه تعصب و لجاجت می شود. زیرا انتقال از وضع موجود به وضعی دیگر در بسیاری از اوقات نیاز به تلاش و کوشش و پیکار با موانع دارد و افراد عافیت طلب حاضر به استقبال از این امور نیستند. به همین دلیل آنچه را دارند سخت می چسبند و از آن جدا نمی شوند.

نقطه مقابل « تعصب » و « لجاج » و « تقلید کورکورانه »، تسلیم در برابر حق است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می شود. یعنی انسان حق را نزد هر کس، حتی دورترین و کوچکترین افراد ببیند، باید در برابر آن تسلیم شده و آن را با آغوش باز پذیرا گردد.

---

[1] *غررالحکم* (طبق نقل میزان الحکمه ، جلد ۴ ، باب اللجاجه).
[2] همان.

این فضیلت اخلاقی سبب پیشرفت علم و دانش انسان و پرهیز از گمراهی ها و گام نهادن در صراط مستقیم است.

این فضیلت اخلاقی جز برای مومنان و صالحان و کسانی که از حب ذات افراطی دورند و از وابستگی های تعصب آلود قومی و گرایشهای گروهی برکنارند، حاصل نمی شود.

تسلیم در برابر حق، نشانه ایمان، سلامت فکر و روح، و بالا بودن سطح فرهنگ و تهذیب نفس است.[1]

قرآن مجید خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

« فَلَا وَ رَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یجِدُواْ فیِ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» سوره نساء / ٦٥

« به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافاتشان، تو را به داوری بطلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشد. »

۳ – شناخت الگوهای مثبت در متون اسلامی

به دلیل اهمیت نقش الگوها در راهنمایی و تربیت انسان از دیدگاه اسلام، در متون اسلامی، همچون قرآن و احادیث، به روش تربیتی اسوه پردازی و اسوه سازی، توجه فراوان شده و در ضمن آن، به معرفی الگوهای مثبت و مذمت از الگوهای منفی پرداخته می شود.

قرآن از یک سو به طور عام، انبیاء و پیامبران الهی مانند حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان اسوه حسنه و مطلوب معرفی می نماید : « قَدْ کاَنَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فیِ إِبْرَهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَه » سوره ممتحنه / ٤

« در ابراهیم و کسانی که با او بودند، برای شما (مومنان) الگوی نیکویی هست. »

یا می فرماید: « لَّقَدْ کاَنَ لَکُمْ فیِ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن کاَنَ یَرْجُواْ اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الأْخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً» سوره احزاب / ٢١

« در حالی که شما می‌توانستید به رسول خدا (ص) به خوبی تأسی کنید، و این وظیفه هر کسی است که امید به خدا و روز جزا دارد، و بسیار یاد خدا می‌کند. »[2]

از سوی دیگر، گاهی قرآن به طور ویژه، برای جوانان و جوان مردان به معرفی الگو پرداخته که نمونه برجسته آن داستان اصحاب کهف است: « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَبَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ

---

[1] مکارم شیرازی ، ناصر ، *اخلاق در قرآن کریم* ، کتابخانه اینترنتی تبیان ، جلد ۲ ، فصل ۹ ، ص ۱۰۲.
[2] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۶ ، ص ۴۲۶ .

كانُواْ منْ ءايَتنَا عجَبًا . إذْ أوَى الْفتْيَةُ إلىَ الْكَهْف فَقَالُواْ رَبَّنَا ءاتنَا من لَّدُنکَ رَحْمَةً وَ هَيئ لَنَا منْ أمْرنَا رَشَدًا ... نحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ نَبَأهُم بالْحَقّ إنهُّمْ فتْيَةٌ ءامَنُواْ برَبِّهمْ وَ زدْنَهُمْ هُدًى » سوره كهف / ۹ – ۱۰ و ۱۳

« مگر پنداشته‌ای از میان آیه‌های ما اهل کهف و رقیم شگفت‌انگیز بوده‌اند. وقتی آن جوانان به غار رفتند و گفتند: پروردگارا ما را از نزد خویش رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان صوابی مهیا فرما ... ما داستانشان را برای تو به حق می‌خوانیم. ایشان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند و ما بر هدایتشان افزودیم. »[1]

علاوه بر مردان و جوانان، قرآن با ذکر الگوهای مثبت و منفی برای زنان، الگوهای مطلوب و نامطلوب را به آنان معرفی نموده است. برای نمونه، از بین الگوهای منفی زنان در قرآن، می توان به زن نوح و لوط اشاره کرد که قرآن به عنوان الگوی کافران از آنان یاد نموده است:

« ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذينَ كَفَرُواْ امْرَأتَ نُوح وَ امْرَأتَ لُوط كَانَتَا تحْتَ عَبْدَيْن منْ عبَادنَا صَلحَيْنْ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنيَا عَنهُْمَا منَ اللَّه شَيْئًا وَ قيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّخلين» سوره تحريم/ ۱۰

« خدای تعالی برای کسانی که کافر شدند مثلی زده، و آن همسر نوح و همسر لوط است که در تحت فرمان دو نفر از بندگان صالح ما بودند، و این دو زن به آن دو بنده صالح خیانت کردند و همسریشان با پیامبران هیچ سودی برایشان نکرد و از عذاب خدا جلوگیر نشد و به ایشان گفته شد: داخل آتش شوید همانطور که بیگانگان با انبیا داخل می‌شوند.[2] »

در مقابل، قرآن برای زنان مؤمن نیز زن فرعون و حضرت مریم دختر عمران را به عنوان الگوی مثبت مثال زده است :

« وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذينَ ءامَنُواْ امْرَأتَ فرْعَوْنَ إذْ قَالَتْ رَبّ ابْن لى عندَکَ بَيْتًا فى الْجَنَّة وَ نجِّنى من فرْعَوْنَ وَ عَمَله وَ نجِّنى منَ الْقَوْم الظَّلمينَ. وَ مَرْيمَ ابْنَتَ عمْرَنَ الَّتى أحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فيه من رُّوحنَا وَ صَدَّقَتْ بكلَمَت رَبهَّا وَ كُتُبه وَكَانَتْ منَ الْقَنتين » سوره تحريم / ۱۱– ۱۲

« و نیز خدای تعالی برای کسانی که ایمان آوردند مثلی می‌زند و آن داستان همسر فرعون است که گفت: پروردگارا نزد خودت برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۷ ، ص ۳۳۷.
[2] همان ، جلد ۱۹ ، ص ۵۷۴.

از مردم ستمکار برهان. و داستان مریم دختر عمران است که بانویی پاک بود، و ما در او از روح خود دمیدیم و او کلمات پروردگار خود و کتب او را تصدیق کرد و از خاشعان بود. »[1]

علاوه براین موارد ویژه و خاص، ذکر اوصاف مثبت و منفی عقیدتی، اخلاقی و رفتاری گروهی از مردم در قرآن می تواند راهی برای شناخت اسوه های مثبت و منفی و خصوصیات آنان باشد.

قرآن و تقلید

در این قسمت، برآنیم تا متن برخی آیات شریفه قرآن کریم در مورد مذمت پیروی و تقلید کورکورانه از نیاکان و پیامدهای منفی این نوع تقلید نادرست را، که مورد دقت و بررسی مفسرین قرار گرفته است، مطرح کنیم.

پیامدهای منفی تقلید کورکورانه از نیاکان و مذمت آن

• اعراض از آیات خدا

رویگردانی از پذیرش آیات الهی یکی از آثار منفی تقلید نادرست از نیاکان است که در سوره یونس آیات ۷۵ و ۷۸ ، سوره قصص آیه ۳٦ و سوره سباء آیه ٤۳ ، خداوند متعال به آن اشاره فرموده که به تفسیر المیزان، برای بررسی یکی از آیات مراجعه می کنیم:

« وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاَّ رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّکُمْ عَمَّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُکُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاَّ إِفْکٌ مُفْتَرىً وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِینٌ » سوره سباء آیه ٤۳

« و چون آیات ما بر آنان تلاوت می‌شود، با اینکه آیاتی روشن است، در عین حال می‌گویند: این مرد هیچ منظوری ندارد جز اینکه شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند جلوگیری کند، و نیز می‌گویند: این آیات دروغی بیش نیست، که وی به خدا بسته است، و کسانی که کافر شدند وقتی حق برایشان روشن می‌شود می‌گویند: این جز سحری آشکار نیست. »

خطابی است از مشرکین، به عموم مشرکین، که بعد از شنیدن آیات قرآنی یکدیگر را هشدار می‌دهند که: در تمسک به دین آبای خود کوشا باشند، و نیز یکدیگر را تحریک می‌کنند که علیه رسول خدا (ص) به پا خیزند.

---

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۹ ، ص ۵۷۴.

[اصرار و پا فشاری مشرکین در پیروی هوی و مقاومت بدون دلیل در برابر حق و موعظه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آنان را به قیام للّه]

و اگر در این کلام ، خدای تعالی آیات خود را به وصف" بینات" توصیف فرموده، خواسته است به نوعی ایشان را مورد عتاب قرار دهد و گویا فرموده: وقتی این آیات بر آنان خوانده می‌شود، با اینکه آیاتی بینات و روشنند، و هیچ تردیدی و شکی در آنها نیست، مع ذلک به جای اینکه عموم هم مسلکان خود را دعوت کنند که: بیایید و این آیات را بپذیرید، بر عکس عموم آنها را می‌خوانند تا در تقلید کورکورانه از پدران خود پافشاری کنند، و ایشان را تحریک می‌کنند که: علیه رسول خدا (ص) به پا خیزند. و در اینکه کلمه" آباء را به ضمیر کم" اضافه کرده، مبالغه در شوراندن مردم را افاده می‌کند.[1]

• استکبار در برابر آیات الهی

« قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمَّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِين » سوره یونس آیه ۷۸

« گفتند: مثل اینکه شما با این نقشه به سراغ ما آمده‌ای که ما را از دینی که پدران خود را بر آن دین یافته‌ایم منصرف کنی، تا در نتیجه سروری بر ما و بر سرزمین ما را بدست آورید، و چون چنین است ابدا به شما ایمان نخواهیم آورد. »

کلمه" لفت" مصدر و به معنی صرفنظر کردن از چیزی است، و معنای جمله" لتلفتنا" در این آیه اینست که فرعون و درباریان او موسی (ع) را مورد عتاب و نکوهش قرار داده به او گفتند:" أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا- آیا به سر وقت ما آمده‌ای تا ما را منصرف سازی" ، " عَمَّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا - از آن دین و سنتی که پدرانمان را بر آن دین یافتیم؟". و منظورشان از کلمه " عما: از آنچه" همان سنت و طریقه نیاکانشان بوده،" وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ- تا در نتیجه کبریایی در زمین از آن خودتان شود؟". منظورشان از کبریایی، ریاست و حکومت و گسترده شدن قدرت و نفوذ اراده است، و خواسته‌اند بگویند: شما دو تن منظورتان از دعوت دینی اینست که آن را وسیله قرار دهید برای اینکه طریقه ما را که در سرزمین ما مستقر گشته باطل و بی اعتبار ساخته، طریقه جدیدی که خودتان مبتکر آن هستید جایگزین طریقه ما کنید، و با اجرای آن در بین مردم و ایمان آوردن ما طبقه حاکم به شما و مطیع شدنمان برای شما کبریاء و عظمتی در مملکت کسب کنید.

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، المیزان ،*ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني* ، جلد ۱۶، ص ۵۸۳ و ۵۸۴.

و به عبارتی دیگر: شما آمده‌اید برای اینکه دولت فرعونی و حکومت ریشه‌دار و چند ساله قبطیان را مبدل به دولتی اسرائیلی کنید، دولتی که قائم به امامت و قیادت شما دو تن باشد، و ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد و نخواهیم گذاشت به آرزویی که از این دعوت مزورانه دارید برسید.[1]

• اعراض از اسلام

پیروی مشرکان صدر اسلام از پدران جاهل خود، مایه اعراض آنان از احکام و مقررات اسلامی:

« وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ الشَّيْطانُ يَدْعُوهُمْ إِلى عَذابِ السَّعِيرِ » سوره لقمان آیه ۲۱

« هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کنند)؟! »

در حقیقت این گروه لجوج نه خود دانشی دارند و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می‌جویند، و چون راه هدایت در این سه امر منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده‌اند.

در این آیه به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می‌گوید:

" هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم" ! (وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا).

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف ، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده و می‌فرماید: " آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند"؟! (أَ وَ لَوْ كانَ الشَّيْطانُ يَدْعُوهُمْ إِلى عَذابِ السَّعِيرِ)[2]

در حقیقت قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد کنار می‌زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است آشکار می‌سازد.

آری رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه‌های دعوت به سوی حق بوده باشد که مسلما یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز به تنهایی

---

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۰، ص ۱۶۰.

[2] مفسران معمولا" لو" را در اینجا به معنی شرطیه گرفته‌اند که جزای آن محذوف است و در تقدیر چنین است لَوْ كانَ الشَّيْطانُ يَدْعُوهُمْ إِلى عَذابِ السَّعِيرِ ا يتبعونه. (نقل از *تفسیر نمونه* ، جلد ۱۷، ص ۶۶).

کافی برای مخالفت است، هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد، حال اگر دعوت کننده شیطان و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد تکلیف روشن است.[1]

• اعراض از توحید

« قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللَّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ » سوره ابراهیم آیه ۱۰

« رسولان آنها گفتند آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمانها و زمین را آفریده؟! او که شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد. آنها گفتند: (ما اینها را نمی‌فهمیم همین اندازه می‌دانیم) شما انسانهایی همانند ما هستید و می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید. شما دلیل روشنی برای ما بیاورید! »

باز کفار لجوج این دعوت حیاتبخش را که آمیخته با منطق روشن توحید بود نپذیرفتند و با بیانی که آثار لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق از آن میبارید، به پیامبران خود چنین پاسخ گفتند: " شما جز بشری مثل ما نیستید"! (قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا). به علاوه" شما می‌خواهید ما را از آنچه نیاکان ما می‌پرستیدند باز دارید." (تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا). از همه اینها گذشته" شما دلیل روشنی برای ما بیاورید" (فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ).

ولی بارها گفته‌ایم (و قرآن هم با صراحت بیان کرده) که بشر بودن پیامبران نه تنها مانع نبوت آنها نبوده بلکه کامل کننده نبوت آنها است، و آنها که این موضوع را دلیلی بر انکار رسالت انبیاء می‌گرفتند هدفشان بیشتر بهانه‌جویی بود.

همچنین تکیه بر راه و رسم نیاکان با توجه به این حقیقت که معمولا دانش آیندگان بیش از گذشتگان است، چیزی جز یک تعصب کور و خرافه بی‌ارزش نمی‌تواند باشد.[2]

« وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آباءَنا وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون » سوره اعراف آیه ۲۸

و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند پدران خود را بر این عمل دیدیم، و خداوند بما دستور داده است! بگو خداوند (هرگز) دستور به عمل زشت نمی‌دهد. آیا چیزی بر خدا می‌بندید که نمی‌دانید؟!

---

[1] مکارم شیرازی، *ناصر* ، نمونه ، جلد ۱۷، ص ۶۶ و ۶۷.
[2] همان ، جلد ۱۰ ، ص ۲۹۱.

مساله تقلید کورکورانه از نیاکان به اضافه تهمت به ساحت مقدس پروردگـار، دو عـذر سـاختگی و ناموجه هستند که شیطان‌صفتان در اعمال خود، غالبا به آن متشبث می‌شوند.

جالب اینکه قرآن در پاسخ آنها اعتنایی به دلیل اول یعنی پیروی کورکورانه از نیاکان نمی‌کنـد، گویـا آن را مستغنی از هر گونه جواب می‌داند. زیرا عقل سلیم آن را درک می‌کنـد، بـه عـلاوه کـرارا در قـرآن بـه پاسخ آن اشاره شده است.[1]

« وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنـا أَ وَ لَـوْ كـانَ آبـاؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ » سوره مائده آیه ۱۰۴

« و زمانی که گفته شد باین کفار و مشرکین که بیائید و اقبال کنید بسوی آنچـه خداونـد در قـرآن مجیـدش نازل فرمود و بسوی پیغمبرش در آنچه بیان می فرماید و دستور میدهد در جواب گفتند ما را کافیست آنچـه پدران ما می گفتند و عمل می کردند آیا اگر پـدران آنهـا علـم نداشـتند و از روی جهالـت و نـادانی مـشی می کردند و در ضلالت و گمراهی بودند و هدایت نمی شدند باز هم متابعت آنها را می کنید. »

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ قائل وجود مقدّس نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین که در مقـام هـدایت و ارشاد بودند و ضمیر لهم کفار و مشرکین تَعالَوْا تعال از اسماء افعال است بمعنی آمـدن یعنـی بیائیـد بمعنـی پذیرفتن و قبول نمودن و زیر بار رفتن است إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ قرآن مجید یعنی قبول کنید و تصدیق نمائید که این کتاب عزیز از جانب خداوند عالم برای هدایت بشر نازل شده و به دستوراتش عمل کنید و از مخالفتش پرهیز نمائید وَ إِلَى الرَّسُولِ و مشرف شوید خـدمت رسـول و تـصدیق کنیـد رسـالت او را و اطاعـت کنیـد فرمایشات او را. قالوا در جواب مسلمین گفتند (حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْـهِ آباءَنـا) مـا بطریقـه آبـاء خـود مـشی می کنیم. هر چه گفتند قبول می کنیم و هر چه کردند می کنیم و همین ما را بس است.

أَوَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً دوره جاهلیت و دور افتادن از انبیاء و اخلاق رذیله و عادات خبیثه و اعمال قبیحه که چه اندازه در میان آنها رواج داشت بلکه جهل سر تا سر دنیا را گرفته بود.

وَ لا يَهْتَدُونَ و زیر بار هدایت نمی رفتند و گوش به فرمایشات انبیاء و صلحاء نمی دادند و نـصایح آنها را اعتناء نمی کردند آیا همچه اشخاصی را متابعت می کنید و همین برای شما کافیست.

و این آیه در مذمّت تقلید است که کورکورانه بدوی دلیل و منطق و برهان فقط برای اینکه پدران ما بودند متابعت می کنید و ادلّه واضحه روشن و معجزات باهرات را کنار می گذارید بلکه حکـم عقـل را هـم

[1] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۶ ، ص ۱۴۱.

سرکوب می کنید این نیست جز عصبیت و عناد و هوی پرستی و خود خواهی و اطاعت شیطان و امروز هم این مرض مزمن در سرتاسر مملکت رواج بسزا دارد که به یکدیگر نگاه مـی کننـد اروپـا و امریکـا و هـوی پرستان را تقلید و اطاعت میکنند و ابداً اعتنایی به دین و قرآن و علماء ندارند . بلکه از آنها معرض و به آنها بدبین و با آنها عداوت می نمایند و همچنین متابعین اهل بدع مثل عامه عمیا در متابعـت بـدعتهای خلفـاء و بنی امیه و بنی العباس و مثل صوفیه در متابعت اقطاب و مراشـد خـود و مثـل متابعـت عـوام در اختراعـات پیشینیان خود مخصوصا زنها در وفیات و اعراس و غیر اینها ، بالجمله تقلید اهـل ضـلال بایـد انـسان تمـام کارهای خود بالاخص در امر دین از روی منطق و عقل و دلیل و برهان از مأخذ صحیح از انبیاء و اوصـیای انبیاء و نوّاب ائمه اطهار علماء اعلام باشد که بتواند فردای قیامت در پیشگاه احدیت اقامـه حجـت نمایـد و معذور باشد.[1]

علامه طباطبایی نیز در تفسیر این آیه بیان می نماید که :

این آیه در مقام حکایت این معنا است که رسول اللّه (ص) که کارش بلاغ است و بس، آنـان را بـه سوی خدا و به سوی آنچه از خدا به سویش وحی شده دعوت فرمود. پس دعوت رسول اللّه (ص) دعـوت به حق است زیرا حق عبارتست از راستی که هیچ دروغی در آن راه نداشته باشد و علمی که جهل آمیخته به آن نباشد و از اینکه در آیه سابق، افترا را با جهل و تعقل نکردن مردم در ادعایشان جمع کرده بود می‌فهمـیم که وقتی ادعای آنان دروغ و جهل باشد قهراً ادعای پیغمبر جز صدق و علم (که همان حـق اسـت) نخواهـد بود، مع ذلک مردم گفتار او را نپذیرفته در رد فرمایش او چنین استدلال کردند که ما دیدیم پدران مـا چنـین می‌کردند، و این همان تقلید باطل است.

درست است که تقلید در بعضی از مواقع و در شرایط معینی حق و صحیح است، و باید کـه جاهـل به عالم رجوع کند، و این سیره‌ایست که همیشه در مجتمع انسانی و در جمیع احکام زندگی بـه حکـم جبـر جریان دارد، چون همه افراد نمی‌توانند بر جمیع ما یحتاج خود علم و تخصص پیـدا نمـوده و رفـع حـوایج خود را بنمایند و ناگزیرند در هر مورد به عالم مربـوط بـه آن رجـوع نمـوده و از او تقلیـد کننـد، لـیکن در بعضی مواقع هم تقلید باطل است و آن تقلید جاهل است از جاهل دیگری مثل خـود، خلاصـه همـانطوری که سیره عقلا رجوع جاهل را به عالم صحیح می‌داند و آن را امضا مـی‌کنـد، همچنـین رجـوع جاهـل را بـه جاهل دیگر مذموم و باطل می‌داند چنان که رجوع عالم را هم به عالم دیگر باطل دانسته و تجـویز نمـی‌کنـد

[1] طیب ، سید عبدالحسین ، *أطیب البیان في تفسیر القرآن* ، جلد ۴ ، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.

که مردی علم خود را ترک نموده و علم دیگری را اخذ نماید.

تقلید، به معنای رجوع جاهل به عالم، صحیح و عقلایی است ولی تقلید جاهل از جاهلی دیگر که توسط عالمی، راه نیافته، غلط است.

لذا خدای تعالی در رد این گونه تقلید فرموده:" أَوَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ" و مفادش این است که عقل – اگر عقلی باشد – تجویز نمی‌کند که انسان به کسی که از علم بهره‌ای ندارد مراجعه نموده و هدایت و راهنمایی او را که گمراهی است مثل خود بپذیرد، این در حقیقت پیمودن راه خطردار است، و سنت حیات اجازه نمی‌دهد انسان طریقه‌ای را سلوک کند که در آن ایمنی از خطر نیست، و وضع آن نه برای خودش و نه برای راهنمایش روشن نیست، و شاید غرض از اینکه بعد از گفتن" لا یعلمون شیئا" اضافه کرد: " وَ لا يَهْتَدُونَ" این باشد که بخواهد حدود و قیود کلام را بر حسب حقیقت اتمام نماید، و بفرماید:

مذموم بودن تقلید جاهل از جاهلی مثل خود وقتی است که دومی حقیقتا جاهل باشد و بین او و مقلدش هیچ امتیازی نباشد، و اما اگر دومی جاهل اصطلاحی باشد و لیکن حقیقتا جاهل نباشد مثلا از شخص سومی که عالمی خبیر و راهنمایی بصیر باشد پیروی کند در چنین فرضی تقلید جاهل از چنین جاهلی قبیح نیست. برای اینکه این در حقیقت با راهنما راه پیموده، و مثل مقلدش عینا مثل کوری است که دست بدست بینای جاهلی داده که آن جاهل با راهنمایی عالمی خبیر و راه‌دانی بصیر راه می‌پیماید.

از این جا روشن می‌شود که جمله" أَوَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً" به تنهایی در تمامیت دلیل کافی نیست، و دلیل وقتی تمام است که جمله" و لا یهتدون" هم در کلام ذکر شود ، زیرا ممکن است کسی بگوید درست است که تقلید جاهل از جاهل غلط است، و لیکن ما از پدران جاهلی تقلید می‌کنیم که آنها راهنمایان عالم و خبیری داشته‌اند، و تقلید جاهل از چنین جاهلی غلط نیست، چون جای چنین اعتراض و پاسخی بود لذا برای تتمیم حجت فرمود:" لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ" نه تنها پدران شما جاهلند، بلکه در زندگی راهنمایی هم نشده‌اند، و چنین کسانی را به هیچ وجه نمی‌توان تقلید کرد.[1]

• شرک

تقلید از گذشتگان موجب شرک ورزی به خدا

« أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ » سوره اعراف آیه ۱۷۳

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۶- ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

« یا اینکه می‌گویید پدران ما مشرک شدند پیش از ما و ما هم ذریه آنها بودیم بعد از آنها متابعت آنها را کردیم و آنها ما را مشرک کردند آیا ما را بعذاب هلاک می‌فرمایی بواسطه فعل آباء ما که بر باطل رفتند و حق را بما باطل نشان دادند »

این عذریست که تمام مشرکین در مقابل انبیاء در همین دنیا میآورند إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ و این عذر هم مورد قبول نیست نه در این عالم دنیا و نه در آخرت از جهاتی: جهت اولی اینکه خداوند به شما عقل و شعور داده و براهین عقلیه بر توحید بسیار است و فعل آباء سلب اختیار از شما نمی کند چرا در امور دنیویه از معاشرات و معاملات که فعل آباء شما بر خلاف سلیقه شما بود متابعت آنها را نکردید و بر خلاف آنها رفتار نمودید جهت ثانیهٔ اینکه در باب اصول دین و عقائد تقلید جایز نیست حتی از دانشمندان بزرگ، چه رسد از عوام جهال مثل آباء شما. باید یقین از روی برهان و منطق و دلیل پیدا کرد.

جهت ثالثهٔ اینکه انبیاء با معجزات باهرات و دانشمندان بزرگ از حکماء و متکلمین و علماء اعلام با ادله واضحات و براهین قاطعات ، بشما رسانیدند امر توحید را که بزرگترین امور اعتقادیه است و قبول نکردید . حجت از هر جهت بر شما تمام شد و راه عذر منقطع و منشأ شرک شما از روی هواهای نفسانیه و عداوت با انبیاء و صلحاء و علماء و ممنوع شدن از مشتهیات نفسانیه از فسق و فجور و آزادی در امور و اغوای شیاطین و مبلغین سوء بوده . بلی اگر واقعا و حقیقتاً از روی قصور نه از روی تقصیر باشد خداوند عذاب نمی فرماید.[1]

• کفرورزی به رسالت انبیاء

« فَقالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِکَةً ما سَمِعْنا بِهذا فِی آبائِنَا الْأَوَّلِین » سوره مومنون آیه ٢٤

« اشراف قوم که کافر شدند در پاسخ نوح به مردم چنین گفتند که این شخص نیست جز آنکه بشری است مانند شما که می‌خواهد بر شما برتری یابد و اگر خدا می‌خواست رسولی بر بشر بفرستد حتما از جنس ملائکه می‌فرستاد ما این سخنان را که این شخص می‌گوید از نیاکان خود نشنیده‌ایم.»

اول اینکه گفتند:" ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ " و حاصلش این است که نوح یک فرد بشر است مثل خود شما، اگر او در ادعای وحی الهی خود راست می‌گفت و راستی با عالم غیب اتصال

[1] طیب ، سید عبدالحسین ، *أطیب البیان في تفسیر القرآن* ، جلد ۶ ، ص ۲۸.

داشت، شما هم باید مثل او اتصال می‌داشتید. چون شما در بشریت و لوازم آن هیچ دست کمی از او ندارید و چون چنین اتصالی در شما نیست پس او در ادعای خود کاذب است؟.

زیرا ممکن نیست کمالی در خور طاقت بشر باشد، ولی در میان تمامی افراد بشر فقط یک نفر به آن کمال برسد و بدون هیچ شاهدی مدعی آن گردد، پس دیگر هیچ وجهی برای عمل او نمی‌ماند، مگر اینکه بخواهد بر شما برتری یافته و ریاست کند. دلیلش هم همین است که به بانگ بلند می‌گوید: همه باید از من پیروی نموده و مرا اطاعت کنید، که در حقیقت حجتی که آورده‌اند منحل به دو حجت می‌شود.

دوم اینکه گفتند:" وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِكَةً " که حاصلش این است که اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت غیبی خود بخواند، باید یکی از ملائکهٔ مقرب خود و یکی از شفعایی که واسطه میان ما و خدا است برای این کار انتخاب کند و به سوی ما گسیل بدارد، نه یک بشری که هیچ نسبت و ارتباطی با او ندارد. علاوه بر این، اگر آن ملائکه را که گفتیم بفرستد، و آنها بشر را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند و بگویند که نباید شما، ما ملائکه را ارباب و معبودهای خود بگیرید، بشر بهتر گفته آنان را می‌پذیرد و زودتر تصدیق می‌کند، چون خود آنان می‌گویند که غیرخدا را نباید پرستید.

و اگر از ارسال ملائکه تعبیر به انزال کرد، ارسال با انزال تحقق و خارجیت پیدا می‌کند. و اگر به لفظ جمع تعبیر کرد نه مفرد، شاید به این جهت باشد که مرادشان از این ملائکه همان ملائکه‌ای باشد که مشرکین آلهه خود گرفتند، و این گونه فرشتگان در نظر مشرکین بسیارند.

سوم اینکه گفتند:" ما سَمِعْنا بِهذا فِی آبائِنَا الْأَوَّلِینَ" و حاصلش این است که اگر دعوت او حق بود، نظیر و مانندی برایش پیدا می‌شد و تاریخ گذشتگان مانندی برای او سراغ می‌داد و قطعا پدران و نیاکان ما از ما بهتر و عاقل‌تر بودند و در اعصار آنان چنین دعوتی اتفاق نیفتاده، پس این دعوت نوظهور و دروغی است.

چهارم اینکه گفتند:" إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ" کلمه "به جنهٔ" یا مصدر است، و به معنای مجنون است و یا اینکه مفرد جن است، و معنای"به جنهٔ" این است که: فردی از جن در او حلول کرده، و این مرد با زبان آن جن حرف می‌زند. برای اینکه چیزهایی می‌گوید که عقل سلیم آن را قبول ندارد و نیز چیزهایی می‌گوید که جز دیوانگان آن را نمی‌گویند. پس ناگزیر مدتی صبر کنید شاید از این کسالت بهبودی یابد و یا بمیرد و شما از شرش راحت شوید.[1]

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۵، ص ۳۷ و ۳۸.

• گمراهی

« إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ . قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِين » سوره انبیاء آیات ۵۲ و ۵۳

« آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی روحی را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟ گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند!

جمله" أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ" با توجه به معنی" عکوف" که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می‌دهد که آنها آن چنان دلبستگی به این بتها پیدا کرده بودند و سر بر آستانشان می‌سائیدند و بر گردشان می‌چرخیدند، که گویی همواره ملازم آنها بودند.

این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت‌پرستی زیرا آنچه از بتها می‌بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم است و پندار. کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟! ولی بت‌پرستان در حقیقت هیچگونه جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند لذا " گفتند ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش می‌کنند و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم" (قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ).

از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالمتر از نسلهای بعد باشند، بلکه غالبا قضیه به عکس است، چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم بلافاصله به آنها " پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید." (قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ). [1]

• انکار معاد

« وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَ إِذا كُنَّا تُراباً وَ آباؤُنا أَ إِنَّا لَمُخْرَجُونَ . لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِين » سوره نمل آیه ٦٧ و ٦٨

« کسانی که کافرند گویند چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم دوباره از گور بیرون شدنی

[1] مکارم شیرازی ، ناصر، *نمونه* ، جلد ۱۳ ، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

باشیم . پیش از این نیز به ما و به پدرانمان این وعده‌ها را داده بودند، این جز همان داستانهای خرافی گذشتگان نیست. »

این آیه شریفه، حجتی را از مشرکین حکایت می‌کند که بر نبود بعث و قیامت اقامه کرده‌اند و اساس آن بر استبعاد است و حاصلش این است که: چگونه ممکن است ما از دل زمین به صورت انسانی تام الخلقه درآییم، همانطور که الآن هستیم، با اینکه بعد از مردن می‌دانیم که همه خاک می‌شویم و پدرانمان نیز همه خاک شدند؟

و جمله" لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ " حجتی دیگر است از ایشان، که اساس آن نیز بر استبعاد است و آن این است که: این بعث را قبلا هم انبیای گذشته به ما و به پدران ما وعده دادند و چیز نوظهوری نیست، بلکه خیلی قدیمی است و اگر درست بود و خبری صادق بود تا به امروز اتفاق می‌افتاد و مردم گذشته از قبرهایشان برمی‌خاستند، و چون برنخاستند، می‌فهمیم که جزو خرافاتی است که گذشتگان آن را درست کرده‌اند، چون آنان خیلی در جعل اوهام و خرافات و شنیدن داستانهای خرافی علاقه‌مند و حریص بودند.[1]

• مانع استغفار و آمرزش طلبی در پیشگاه خدا

« قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيبٍ » سوره هود آیه ٦٢

« گفتند: ای صالح! جامعه ما بیش از این به تو چشم امید دوخته بود (و انتظار این سخن را از تو نداشت) آخر چگونه ما را از پرستش خدایانی که پدران ما آنها را می‌پرستیدند نهی می‌کنی. (با اینکه این دعوت تو، هم سنت جامعه و بنیان ملیت ما را منهدم می‌کند و هم) حجتی قانع کننده و یقین‌آور به همراه ندارد و ما هم چنان نسبت به درستی آن در شکی حیرت آوریم .»

کلمه" رجاء" وقتی در مورد انسانی استعمال می‌شود و مثلا به کسی گفته می‌شود: " ما به تو امیدها داشتیم" منظور ذات آن کس نیست بلکه منظور افعال و آثار وجودی او است، و وقتی عبارت فوق به کسی گفته می‌شود که جز آثار خیر و نافع از او انتظار نداشته باشند پس" مرجو" بودن صالح در بین مردمش به این معنا است که او تا بوده دارای رشد عقلی و کمال نفسانی و شخصیت خانوادگی بوده که همه امید

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني، جلد ١٥، ص ٥٥٤ .

داشته‌اند روزی از خیر او بهره‌مند شده و او منافعی برای آنها داشته باشد، و از جمله" كُنْتَ فِينا" برمی‌آید که آن جناب مورد امید عموم مردم بوده است.

پس اینکه گفتند:" يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا" معنایش این است که قوم ثمود از تو امید داشتند که از افراد صالح این قوم باشی و با خدمات خود به مجتمع ثمود سود رسانی و این امت را به راه ترقی و تعالی وادار سازی. چون این قوم از تو نشانه‌های رشد و کمال مشاهده کرده بود ولی امروز به خاطر کج سلیقگی‌ای که کردی و به خاطر بدعتی که با دعوت خود نهادی از تو مایوس شد.

و اینکه گفتند:" أ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا" پرسش و استفهامی بوده که از در انکار کرده‌اند و انگیزه‌شان از این پرسش انکاری، مذمت و ملامت آن حضرت بوده و این استفهام در مقام تعلیل جمله قبل است که حاصل هر دو جمله چنین می‌شود: علت مایوس شدن قوم ثمود از تو این است که تو این قوم را دعوت می‌کنی به توحید و نهی می‌کنی از اینکه سنتی از سنن قومیت خود را اقامه کنند، و (می‌گویی که) روشن‌ترین مظاهر ملیت خود را محو سازند با اینکه سنت بت‌پرستی از سنت‌های مقدس این مجتمع قومی ریشه‌دار بوده و اصلی ثابت دارند و دارای وحدت قومیت هستند، آن هم قومیتی دارای اراده و استقامت در رأی.

دلیل این استفاده‌ای که ما از آیه کردیم، جمله" أ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا" است. چون تعبیر می‌فهماند که پرستش بت در ثمود سنتی مستمر بوده و از نیاکان آن قوم به ارث مانده و اگر غیر این بود می‌گفته:" أ تنهانا ما كان يعبد آباؤنا- آیا ما را نهی می‌کنی از اینکه چیزی را که پدران ما می‌پرستیدند بپرستیم"، که فرق بین این دو تعبیر از نظر معنا واضح است.

و از همین جا روشن می‌گردد که بعضی از مفسرین مانند صاحب المنار و دیگران مرتکب چه اشتباهی شده‌اند که جمله" أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا" را به جمله" ان نعبد ما كان يعبد آباؤنا" تفسیر کرده‌اند با اینکه گفتیم بین این دو تعبیر فرق هست، (چون جمله اول می‌فهماند که موجودین از ثمود و پدرانشان هر دو بت می‌پرستیدند و جمله دوم به خاطر لفظ" كان" می‌فهماند که موجودین، آن مرام را نداشته‌اند، بلکه می‌خواسته‌اند آغاز کنند که جناب صالح نهیشان کرده است).[1]

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۰، ص ۴۶۳ و ۴۶۴ .

• مانع اصلاح پذیری

« قالُوا یا شُعَیْبُ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِید » سوره هود آیه ۸۷

« گفتند: ای شعیب آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک گوییم و آنچه را می‌خواهیم، در اموالمان انجام ندهیم؟ که همانا تو مرد بردبار و رشیدی هستی. »

[استناد قوم شعیب (ع) به : آزادی فکر و اندیشه ، سنن ملی و مالکیت شخصی ، در رد دعوت آن حضرت]

" قالُوا یا شُعَیْبُ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا ..." این جمله حکایت گفتار مردم مدین در رد حجت شعیب (ع) است، جمله‌ای است که لطیف‌ترین ترکیب کلامی را دارد ، و هدف نهایی آن مردم این بوده که بگویند:

ما اختیار خود در زندگی خویش و اینکه چه دینی برای خود انتخاب کنیم و چگونه در اموال خود تصرف نماییم را به دست کسی نمی‌دهیم. ما آزادیم و مال خود را در هر راهی که بخواهیم خرج می‌کنیم و تو حق نداری به ما امر و نهی کنی و خواسته و میل خود را بر ما تحمیل نمایی و از هر چه بدت می‌آید ما را به ترک آن وا بداری، و اگر بخاطر نماز و عبادتی که داری و بخاطر اینکه می‌خواهی به درگاه پروردگارت تقرب جویی در دایره اراده و کراهت خود بجوی، و از دایره وجود خود تجاوز مکن. برای اینکه تو مالک غیر مصالح شخصی خود نیستی.

چیزی که هست این منظور خود را در صورتی جالب بیان کرده‌اند. در عبارتی که با نوعی قدرت نمایی توأم با ملامت آمیخته است. عبارتی که آن دو نکته را در قالب استفهام انکاری افاده می‌کند. یعنی گفتند: آنچه تو از ما می‌خواهی که پرستش بت‌ها را ترک نموده و نیز به دلخواه خود در اموالمان تصرف نکنیم، چیزی است که نمازت تو را بر آن وادار کرده و آن را در نظرت زشت و مشوه جلوه داده. پس در واقع نماز تو اختیاردار تو شده و تو را امر و نهی می‌کند، و اینکه تو خیال کرده‌ای خودت هستی که از ما می‌خواهی چنان بکنیم و چنین نکنیم، اشتباه است. این نماز تو است که می‌خواهد ما چنین و چنان کنیم، در حالی که نه تو مالک سرنوشت مایی و نه نمازت. زیرا ما در اراده و شعور خود آزادیم. هر دینی را که بخواهیم اختیار می‌کنیم و هر جور که بخواهیم در اموال خود تصرف می‌کنیم، بدون اینکه چیزی و کسی جلوگیر ما باشد، و حال که ما آزادیم غیر آن دینی که دین پدرانمان بود انتخاب نمی‌کنیم و در اموال خود به

غیر آنچه دلخواه خود ما است تصرف نمی‌کنیم و کسی هم حق ندارد از تصرف صاحب مال در مال خودش جلوگیری کند.[1]

• مانع ایمان آوردن به خدا

« قالُوا أَ جِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ ما كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» سوره اعراف آیه ۷۰

« گفتند آیا به سراغ ما آمده‌ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می‌پرستیدند رها کنیم ، حال که چنین است آنچه (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی بیاور اگر راست می‌گویی. »

در مقابل این اندرزها و راهنماییهای منطقی و یادآوری نعمتهای الهی، آنها که منافع مادی خود را در خطر می‌دیدند و قبول دعوت او را مانع هوسبازیهای خویش می‌دانستند، در مقام مخالفت بر آمده و صریحا اعلام داشتند که: " آیا تو آمده‌ای که ما را به سوی خدای یگانه دعوت کنی و تمام معبودهایی را که پدران و نیاکان ما سالیان دراز در برابر آن سر تعظیم فرود آورده‌اند و به عظمت شناخته‌اند، رها سازیم"؟! نه هرگز چنین چیزی ممکن نیست. (قالُوا أَ جِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ ما كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا).

همانطور که ملاحظه می‌کنید سطح افکار آنان به قدری پائین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود، مایه افتخار می‌پنداشتند، و جالب اینکه تنها منطق آنان در این زمینه همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود و گرنه چگونه ممکن بود بتوانند تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند.

و سرانجام برای اینکه امید" هود" را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند گفتند:" اگر راست می‌گویی و عذابها و مجازاتهایی را که به ما وعده می‌دهی حقیقت دارد، هر چه زودتر آنها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن"! (یعنی ما کمترین واهمه‌ای از تهدیدهای تو نداریم) (فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).[2]

علامه طباطبائی نیز در تفسیر این آیه آورده اند که مسأله به رخ کشیدن تقلید از پدران توسط قوم هود، به نوعی برای استهزاء وی بوده است. [3]

---

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ،جلد ۱۰، ص ۵۴۶ .
[2] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۶ ، ص ۲۲۹ و۲۳۰.
[3] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۸ ، ص ۲۲۵ .

همچنین در تفسیر اطیب البیان فی تفسیرالقرآن هم آمده است:

گفتند قوم هود که آیا آمده‌ای ما را که عبادت کنیم خدا را تنها، و واگذاریم خدایانی که پدران ما عبادت می کردند آنها را ، اگر تو راستگو هستی پس بیاور بر ما آن عذابی که به ما وعده میدادی.

مدتی بود من متفکر بودم در اینکه طبقات مشرکین برای چه این اندازه پافشاری و جدیت دارند در این اصنام که خود بدست خود می تراشیدند و فرمایشات انبیاء را درباره توحید قبول نمی کردند تا برخورد کردم به عوام شیعه راجع به این علامات دسته‌جات و این شمائل منسوبه به ائمه علیهم السّلام. با اینکه تمام علماء اعلام گوشزد آنها کردند که اینها هیچ مدرک و مبنایی ندارد. اگر کسی به یک پر این علامات بی‌اعتنایی کند می خواهند او را به قتل برسانند. اصنام مشرکین هم از این باب است. کار که دست عوام بیفتد مثل عاداتی که زنها دارند در مجالس عقد و عروسی، ممکن نیست دست بردارند. از این جهت قالُوا أَ جِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَه [1]

• مانع تأثیر اتمام حجت

« فَلَمَّا جاءَهُمْ مُوسى بِآياتِنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُفْتَرىً وَ ما سَمِعْنا بِهذا فِي آبائِنَا الْأَوَّلِين» سوره قصص آیه ۳۶

« هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده، ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده‌ایم! »

تعبیر به اینکه ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده‌ایم با اینکه قبل از موسی، آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود، یا به خاطر فاصله زیاد و بعد عهد، و یا به خاطر این است که می‌خواهند بگویند نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوتهایی هرگز تسلیم نشده‌اند. [2]

• مانع از رشد فکری و درک معارف الهی

« إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالِّينَ . فَهُمْ عَلى آثارِهِمْ يُهْرَعُون » سوره صافات آیه ۶۹ و ۷۰

« همین‌ها بودند که در دنیا پدران خود را گمراه یافتند. و با این حال به دنبال آثار پدران خود بشتافتند. »

" إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالِّينَ فَهُمْ عَلى آثارِهِمْ يُهْرَعُونَ" کلمه" الفوا" از" الفاء" است که به معنای یافتن است و معنای اینکه می‌گوییم" الفیت فلانا" این است که: من فلانی را یافتم و به او برخوردم. و کلمه" یهرعون" فعل مضارع مجهول است از ماده" اهراع" که به معنای سرعت گرفتن است.

---

[1] طیب ، سید عبدالحسین ، *أطیب البیان في تفسیر القرآن* ، جلد ۵ ، ص ۳۶۱.
[2] مکارم شیرازی ، ناصر ، *نمونه* ، جلد ۱۶ ، ص ۸۱.

معنای آیه این است که: علت خوردنشان از درخت" زقوم" و نوشیدنشان از" حمیم" و برگشتن به سوی" دوزخ" (که در آیات پیشین آمده است) این است که: اینان پدران خود را گمراه یافتند، و با اینکه می‌دانستند ایشان گمراهند، با این حال از ایشان که ریشه و مرجع آنان بودند تقلید کردند. و به همین جهت دنبال پدران خود به سرعت به سوی دوزخ می‌روند، نخست به خوراکیهای مذکور برمی‌خورند، و سپس به سوی دوزخ برمی‌گردند. درست جزای آخرتشان مطابق رفتار دنیایشان است.[1]

در توضیحی در خصوص این دو آیه در تفسیر اطیب البیان فی تفسیرالقرآن هم آمده است:

بزرگترین منشأ کفر و شرک و ضلالت و فسق و فجور، تقلید آباء است. مشاهده کنید ذریه یهود، یهودی می شوند و ذریه نصاری، نصرانی و ذریه مخالفین، مخالف و ذراری فساق، فاسق می شوند. چنانچه در مقابل انبیاء همین عذر را می آوردند. چنانچه میفرماید وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا اعراف آیه ۲۷ بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ زخرف آیه ۲۱ إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ زخرف آیه ۲۳ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا- الایهٔ هود آیه ۸۹ و غیر اینها از آیات .

سؤال: چرا اگر تقلید آباء مدرکی دارد، این ابناء نوع امروزه تقلید آباء نمی کنند. دخترها مشاهده می کنند مادرها و بزرگترهای خود را که در زیر چادر هستند، ولی آنها مکشوفات بیرون می آیند. پسرها می بینند پدرها و بزرگتران خود را که محاسن دارند و وضع لباس آنها مشاهده می کنند، ولی خود به وضع دیگری بیرون می آیند. پدرها و مادرها نماز می گذارند، ماه مبارک رمضان روزه می گیرند، در مساجد حاضر میشوند، پای مواعظ می نشینند، سینما و تئاتر خانه‌ها نمی روند و در تماشاخانه‌ها حاضر نمی شوند و غیر اینها، ولی اینها نه نماز میکنند و نه روزه نه مسجد نه موعظه بلکه سینما تماشاخانه و ...

جواب : در امر باطل تقلید آباء می کنند، ولی در امر حق مخالفت میکنند و منشأ آن قساوت قلب، هوای نفس و حب شهوات است و اینکه می گویند تقلید آباء می کنیم، بهانه است، و الا، فساد اخلاق، بی حیایی و بی عفتی، و مفاسد دیگر منشأ آنست.[2]

---

[1] طباطبایی ، محمدحسین ، *المیزان* ، ترجمه سیدمحمدباقر موسوي همداني ، جلد ۱۷ ، ص ۲۱۳.
[2] طیب ، سید عبدالحسین ، *أطیب البیان في تفسیر القرآن* ، جلد ۱۱ ، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

جمع بندی فصل

اساساً تقلید یعنی پیروی از قول و عقیده دیگری، که چند صورت برای آن متصور است:

الف – تقلید جاهل از جاهل: یک نوع از تقلید است که گروهی نادان، چشم و گوش بسته از گروه نادان دیگری تبعیت کنند و اعتقادات و رسوم و سنت های غلط آنان را پذیرا گردند. این تقلید که در آیات قرآن شدیداً از آن مذمت شده، از تعصب و لجاجت و وابستگی غیرمنطقی و بی قید و شرط نسبت به اموری که تمایلات نفسانی و هوا و هوسهای انسان می سازد، ناشی می شود. از این رو سبب انتقال خرافات از قومی به قوم دیگر و ایستادن در برابر انبیای الهی و داعیان به سوی حق است.

تقلید کورکورانه از امور زیر سرچشمه می گیرد:

۱ – حب ذات و علاقه شدید به نیاکان ۲ – پائین بودن سطح فرهنگ مردم ۳ – شخصیت زدگی

همچنین، از عوامل تقلید از نیاکان در قرآن با استناد به آیات الهی موارد زیر را می توان برشمرد:

۱ – تعصب های قومی وفامیلی ۲ – جهل و نادانی

۳ – رفاه و خوش گذرانی ٤ – تلقینات شیطانی

ب – تقلید عالم از جاهل: این بدترین نوع تقلید می باشد و آن اینکه انسان، گاهی به خاطر همراهی با عوام و یا محبوب جلوه دادن خود، تسلیم نظرات مردم نادان می شود و با کارهائی که آنان انجام می دهند همراهی می کند، و یا به دلیل گرفتار شدن در چنگال تعصب، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان می افتد. مسأله عوام زدگی و تسلیم دانشمندان قوم در برابر عوام، نوعی تقلید عالم از جاهل است.

اهداف تقلید عالم از جاهل:

۱ – شیادی و عوام فریبی ۲ – فکر نکردن و به حقیقت رفتار خود توجه نکردن

۳ – نسبی بودن علم، که ازجهتی ممکن است کسی عالم باشد و از جهتی جاهل

٤ – همراه کردن توده های مردم با خود، همانند تلاش سیاستمداران برای جلب آرای مردم

ج – تقلید عالم از عالم: به این صورت که انسان آگاه، زحمت بحث و بررسی و تحقیق در باره بعضی از مسائل را به خود ندهد و چشم و گوش بسته به دنبال عالمی بیفتد. روشن است که این تقلید نیز نکوهیده است. زیرا بر علما و دانشمندان هر امت لازم است به تحقیق و بررسی مسائل بپردازند و با داشتن سرمایه های علمی در برابر تقلید کورکورانه تسلیم نشوند. به همین دلیل در فقه اسلامی آمده است که تقلید کردن بر مجتهد حرام است. این نوع تقلید نشأت گرفته از عوامل و اهدافی است، که از مهم ترین آنها، می توان این موارد را نام برد:

۱ – سهل انگاری نسبت به تحقیق **۲** – سستی و تنبلی برای تحقیق **۳** – تثبیت یک فکر و رایج شدن آن

د – تقلید جاهل از عالم: نوع چهارم، « تقلید جاهل از عالم » است در آنچه مربوط بـه علـم اوسـت. و بـه تعبیر دیگر مراجعه غیرمتخصصین به متخصصین هر فن، و این مسأله پایه زندگی فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می دهد. این قسم از تقلید را ، منطق صحیح عقل و فطرت روشن، ایجاب و اقتضا می کنـد و مـا را در هر رشته ای به کارشناس و متخصص آن رشته ارجاع می دهد.

در موارد فوق تنها نوع چهارم، ممدوح و بلکه سیره عقلای عالم اسـت کـه ایـن روشـی مطلـوب و معقول هم هست. اما سه نوع دیگر تقلید، مذموم و خلاف سیره عقلا، و هم خلاف عقل است.

باید دانست تقلید جاهل از عالم، خود بر دو قسم است: ممنوع و مشروع.

تقلید به این معنا یعنی رجوع جاهل به عالم، اگر یک تبعیـت بـی دلیـل و یـک پیـروی کورکورانـه باشد، قطعاً تقلید ممنوع است. اما تقلید صحیح و مشروع، پذیرشی کاملاً با دلیل، و اتباعی دقیقـاً بـصیرانه و عاقلانه بوده، و با بینشی صحیح و متین همراه است.

این نوع تقلید از عالم می تواند دو قسم باشد: عالمی که راهنمایی درست می کند و تقلید از عـالمی که راهنمایی درست نمی کند. باید دانست همانگونه که تقلید بد و پیروی از فحشا و منکر، زشـت و مـذموم است، تبعیت از رهبران صالح و متفکر و دلسوز اجتماع، که افراد را راهنمایی درسـت مـی کننـد، پـسندیده و ممدوح است.

از بعد دیگری می توان تقلید را بر مبنای عقل و فطرت به دو نوع عرفی و شرعی تقسیم کرد. تقلیـد در امور عرفی عبارت است از: " تبعیت از غیـر و عمـل مـستند بـه رأی او، بـه نحـوی کـه آن رأی، دلیـل، مستند و پشتوانه علمی کار انسان گردد".

مرجع تقلید در امور عرفی سه شرط دارد: ۱ – تخصص ۲ – وثاقت ۳ – عقل

و شرایطی نظیر مرد بودن، شیعه بودن و بالغ بودن در تقلید عرفی معتبـر نیـست و یـا بـین اعلـم و غیـراعلم فرقی نیست. در تقلید شرعی، علاوه بر اینها و اصل تخصص و اجتهاد، رعایت عنصر « عـدالت و تقـوی» نیز از شرایط مرجع است.

هدف اصلی تقلید مطلوب از دیدگاه آموزه هـای اسـلامی، دسـت یـابی بـه حـق و حقیقـت اسـت. متـون متعددی از قرآن و حدیث اثبات کننده مدعای مزبور است.

می توان گفت: حق محوری در تمام تقلیدها پیش فرض اساسی است. ولی گـاهی در اثـر ارتکـاب اشتباهاتی، تقلیدها از مسیر حق محوری خارج می گردند؛ زیرا هر انسانی طبق نظام ارزشـی خـود، کمـالات را در چیزی می بیند و طبق فطرت کمال جوی خویش، در پی کسانی که واجد آن چیزند، به راه می افتد تـا با اقتدا به ایشان، ره به سوی کمال بپیماید. با این حال ، چون انتخاب یک الگوی جامع و راسـتین، در گـرو سه شناخت و آگـاهی، ۱ – شـناخت مـصداق کمـال ۲ – شـناخت مـصداق کامـل ۳ – شـناخت محـدوده

شایستگی هایی الگو است، ممکن است سه اشتباه در فرآیند اقتدا و تقلید پیش آید و ما را به اسوه هایی نالایق و الگوهایی دروغین رهنمون شود و موجب خسارات عظیم مادی و معنوی گردد.

اشتباهات در هر یک از سه نوع شناخت عبارتند از: الف – اشتباه در تشخیص مصداق کمال ب – اشتباه در تعیین مصداق اسوه ج – اشتباه در محدوده شایستگی های الگوها، این اشتباه در اثر تعمیم بخشی نادرست الگوها و عدم توجه به محدوده شایستگی های هر یک از آنها پیش می آید و باعث آفت هایی در زمینه تقلید می گردد. مانند آفت شخصیت گرایی و همنوایی با اکثریت که عبارت است از شیفتگی نسبت به اکثریت، و این تصور باطل که صرف زیاد بودن طرفداران یک رأی و عقیده، دلیل حقانیت آن است. پر واضح است که حقانیت یک رأی و نظر به کثرت عددی و طرفداران آن نیست بلکه به مطابقت آن با برهان و استدلال است و آنچه ضرورت دارد، شناخت حق و پیروی از آن است.

از آنجا که انسان موجودی است که بطور فطری میل به کمال دارد. یکی از راههای نیل به کمال، داشتن الگو و اسوه است. الگویی که خود، موجودی ارزنده و متعالی و دارای سجایای اخلاقی و انسانی بوده و در حقیقت تبلور عینی کمال و انسانیت باشد. برای فراگیری رفتارهای سازنده، الگوهای رفتاری نقش بسیار مهمی ایفا می کنند. بهترین و کامل ترین الگوهای انسان در زندگی، پیامبران و ائمه علیهم السلام و پس از آنان، بزرگان و انسانهای پاکی هستند که از رسولان و پیشوایان مذهبی پیروی کرده و سعی بر انطباق اندیشه و رفتار خویش با آنان داشته اند.

اکنون برای جلوگیری از بروز اشتباهات در تقلید و آفات تقلید نادرست، به برخی از مهمترین راهکارهای اساسی، با توجه به آموزه های قرآن کریم و ائمه معصومین علیهم السلام، اشاره می کنیم.

۱ – افزایش توان تفکر و تعقل ۲ – دوری از تعصب و لجاج ۳ – شناخت الگوهای مثبت در متون اسلامی

در پایان این فصل پیامدهای منفی تقلید کورکورانه از نیاکان و مذمت آن را در آیاتی از قرآن کریم که مورد دقت و بررسی مفسرین قرار گرفته است مطرح کرده ایم. این پیامدهای منفی با عناوین: اعراض از آیات خدا، استکبار در برابر آیات الهی خدا، اسلام، توحید- شرک، گمراهی و انکار معاد، کفرورزی به رسالت انبیاء مانع از ایمان آوردن، تاثیر اتمام حجت، اصلاح پذیری، استغفار و آمرزش طلبی در پیشگاه خداوند و مانع از رشد فکری و درک معارف الهی بیان شده است.

فصل سوم: جایگاه تقلید در علم اصول، فقه، کلام

زندگی اجتماعی و ضرورت اجتهاد و تقلید

اسلام، مکتبی جامع و منطبق با سرشت آدمی است، که در همه عصرها قدرت پاسخگویی به نیازهای انسان را دارد. آموزه های اسلامی در سه بعد عقاید، اخلاق و احکام خلاصه می شود. این تعالیم هر کدام در حوزه خود، نیازهای انسان را تأمین و هدایت او را تضمین می کند. فقه و احکام آن، در مقام عمل، متکفل شناخت راه صحیح از سقیم و تبیین کننده عمل خوب از بد، براساس مصالح و مفاسد است.

هر انسانی به حکم عبودیت و بندگی، در برابر احکام الهی مسئولیت دارد و باید رفتار خود را در همه مراحل زندگی با قوانین و دستورهای الهی هماهنگ سازد. از این رو لازم است موضع عملی خویش را در برابر هر رویدادی، بر اساس خواست شارع مقدس تعیین سازد.

انجام تکالیف جز با معرفت و شناخت ممکن نیست، و یگانه راه شناخت و معرفت به تکالیف – با توجه به صعوبت احتیاط در همه امور – اجتهاد و فقاهت است. اگر احکام شرعی در همه موضوعات روشن بود، هر مکلفی می توانست حکم را به سادگی شناسایی کند و عمل خویش را برآن منطبق سازد و نیازی یه کاوش و تحقیق نداشت؛ ولی عواملی گوناگون از جمله فاصله زمانی ما با زمان تشریع و نقش علوم گوناگون دیگر، سبب ابهام در شناخت احکام شده است و همین امر سبب پیدایش و گسترش علم فقه شده تا با استنباط و اجتهاد، احکام و وظایف مکلفان مشخص شود و آنان بتوانند اعمال خود را در عبادات، معاملات، سیاسات و امور کیفری بر شریعت منطبق سازند. و چون زندگی انسان اجتماعی است، و با توجه به دلایل ذیل:

۱ – تعلم علم فقه و استنباط و اجتهاد احکام، امری نظری و نیازمند صرف وقت برای تعلم است.

۲ – ضرورت تقسیم کار و علم، و اینکه جامعه به همه علوم و فنون و مشاغل نیازمند است.

۳ – انسان ها همه در حرفه و فن، در یک منزلت نیستند.

٤ – امکان آگاهی همه، در همه علوم و فنون نیست.

اگر همه افراد به تحصیل ملکه اجتهاد و فقاهت بپردازند، نظام معیشتی جامعه مختل می شود. لذا تنها گروهی به آن اقدام می کنند و دیگران به آنان مراجعه و احکام را از آنان فرا می گیرند. بدین جهت جامعه به اقلیت مجتهد و اکثریت مقلد تقسیم می شود.

اجتهاد و تقلید در فقه و اصول

روش مکتب اصولی برای دست یابی به احکام دینی، اجتهاد است. بر این اساس، مردم در زمان غیبت به دو دسته اقلیت مجتهد و اکثریت مقلد تقسیم می شوند. در حالیکه مکتب اخباری این روش و در نتیجه این تقسیم بندی را نمی پذیرد و رابطه عالم دینی با مردم در محدث و مستمع خلاصه می شود.[1]

در اینجا خالی از تناسب نیست که توضیحی در باره دو مسئله اساسی اجتهاد و تقلید داده شود و سپس دیدگاه طرفداران دو مکتب اخباری و اصولی را در مورد اجتهاد و تقلید مورد کنکاش قرار دهیم.

مفهوم اجتهاد

۱ – معنای لغوی

اجتهاد از صیغه جهد به معنای مشقت و سختی یا جهد به معنای توان و نیرو گرفته شده است .[2]

۲ – معنای اصطلاحی

درکتب اصولی فقه تعاریف متفاوت و مختلفی از اجتهاد ارائه شده است. علامه حلی در نهایه الاصول در تعریف اجتهاد می گوید: « استفراغ الوسع من الفقیه لتحصیل الظن بحکم شرعی؛ به کارگیری تلاش و کوشش در حد توان از سوی فقیه برای به بدست آوردن ظن به حکم شرعی؛»[3]

آخوند خراسانی در کفایه الاصول در تعریف اجتهاد می گوید: به کار گرفتن توان در راه تحصیل و یافتن حجت بر حکم شرعی. [4]

با توجه به تعاریف، بهترین تعریف از اجتهاد را می توان در تعریف زیر دید:

اجتهاد گفتمان ویژه ای است که با پیوند نظام وار میان چهار عنصر کتاب سنت، عقل و اجماع چونان دستگاهی به تولید و آفرینش احکام و قواعد زندگی و طبعاً زندگی سیاسی شیعه می پردازد. نوعی فرایند فکری است که با گذر از نظام معنایی ایجاد شده، احکام مشروع و الزام آوری برای زندگی سیاسی شیعه تولید می کند.[5]

---

[1] آل غفور، سید محسن ، *"اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"* ، نشریه علوم سیاسی ، ص ۲۰.

[2] ابن منظور ، *لسان العرب* ، جلد ۳، ص ۱۳۳.

[3] جمعی از نویسندگان ، *دائره المعارف تشیع* (تهران دائره المعارف تشیع ، چاپ دوم ، ۱۳۷۲) جلد ۱ ، ص ۴۷۳.

[4] آخوند محمد کاظم خراسانی ، *کفایه الاصول* (قم ، موسسه النشرالاسلامی ۱۴۱۵ ه ق) ، جلد ۲ ، ص ۴۲۲ (طبق نقل شهریاری ، حمید ، *شورا در فتوا* ، قم ، پژوهشگاه علمی و فرهنگ اسلامی ، ۱۳۸۵).

[5] فیرحی داود، قدرت ، *دانش و مشروعیت در اسلام* (تهران ، نشر نی ، ۱۳۷۸) ص ۲۹۱.

پیشینه تاریخی اجتهاد

هرچند طرفداران مکتب اصولی قدمت اجتهاد را به دوران حضور معصوم علیه السلام برمی گردانند و در این باره شواهدی را نیز ذکر می کنند اما در واقع زمینه تاریخی آن را می توان به آغاز دوران غیبت امام دوازدهم شیعیان برگرداند. زمانیکه شیعه در جهت دست یابی به احکام و تعالیم دینی به دو عرصه نقل و عقل روی آورد. گروهی از علمای شیعه به رهبری ابن بابویه، که اصحاب حدیث نام گرفتند، عمل به اخبار را توصیه می کردند و در برابر، ابن جنید و ابن عقیل و پس از آنها شیخ مفید راه تعقل و تفکر را رهبری می کردند. توجه به عقل و استنباط احکام از درون کتاب و سنت که اجتهاد نام گرفت و در قالب علم اصول تجلی یافت، مشرب و مرام اصحاب مکتب اصولی گشت.

در باره چگونگی پیشی گرفتن عقل گرایی بر مکتب حدیث، یکی از محققان می نویسد: از اوایل قرن پنجم هجری نقل حدیث دیگر برای تفریع فقه شیعه کفایت نمی کرد. با قدرت یافتن دولت شیعی آل بویه در بغداد و افزایش عده و نیز محبوبیت شیعیان در قلمرو اسلامی، نیاز به اخذ مبنای پرکشش تری برای بیان مسایل تازه در فقه امامیه احساس شد. این مبنا مبتنی بر موازین معنا شناسانه علم اصول بود که در این اواخر برخی از متکلمان معتزلی چون ابوعلی و ابوهاشم جبایی (۳۲۱ م) به تدوین آن کوشیده بودند. شیخ مفید با آگاهی از جواز و نحوه کاربرد اصول افتا و استنباط در عصر ائمه علیه السلام و پس از آن توسط قدیمین، به تدوین فقه شیعه پرداخت.[1]

مفهوم تقلید در فقه و اصول

در لغت، تقلید به معنای گردن بند به گردن انداختن، کاری به عهده کسی انداختن، از روی کار دیگری کاری انجام دادن، طناب به گردن انداختن و ... است.[2]

و در معنای اصطلاحی، اصولی ها تقلید را به دوگونه معنا کرده اند: عده ای تقلید را عبارت از التزام مقلد به فتاوای مجتهد می دانند و بعضی تقلید را عمل مقلد به قول و گفتار مجتهد تعریف کرده اند. سید محمد کاظم یزدی همگام با گروه اول، تقلید را چنین تعریف می کند: تقلید عبارت است از صرف التزام به قول مجتهد معین، گرچه هنوز به فتوای او عمل نکرده باشد و یا حتی فتوای او را هم نداند. [3]

---

[1] کاظمی موسوی احمد ، *دوره های تاریخی تدوین و تحول فقه شیعه* ، تحقیقات اسلامی ، شماره های ۱ و ۲ (۱۳۹۹) ص ۱۸.
[2] عمید حسن ، *فرهنگ عمید* (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۷۴) جلد ۲ ، ص ۷۱۲ ، و عبدالنبی قیم ، *فرهنگ معاصر عربی فارسی* (تهران ، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱) ص ۸۳.
[3] جمعی از نویسندگان ، *دائره المعارف تشیع* ، جلد ۵ ، ص ۲۰.

بسیاری از علما برخلاف یزدی تقلید را عبارت از عمل کردن بر طبق فتوای مجتهد می دانند وصرف التزام را تحقق بخش تقلید نمی دانند. سید محسن حکیم در تعریف تقلید می نویسد: تقلید عبارت است از اخذ به قول دیگری تعبداً و بدون درخواست دلیل.[1]

دامنه تقلید در اندیشه عالمان شیعه

عالمان دینی مسایل و امور دینی را به دو دسته اصول دین وفروع دین تقسیم می کنند. اصول دین در نزد شیعه عبارتند از توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. فروع دین نیز عبارتند از نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری. شخص مسلمان در اصول دین موظف به تحقیق تا دست یابی به یقین است و در آن تقلید ابداً راه ندارد. اما در عمل به احکام فروع دین – در صورتی که مجتهد نباشد – موظف به تقلید است.

دیدگاه اخباری ها در باره اجتهاد

مؤسس و به عبارتی احیاگر مکتب اخباری در قرن یازدهم، میرزا محمدامین استرآبادی در کتاب الفوائد المدینه فی الرد علی القائل بالاجتهاد والتقلید فی الاحکام الالهیه، به بیان آرای اخباری ها و نقد و رد دیدگاه اصولی ها پرداخته است. به اعتقاد استرآبادی، اخبار و روایات ائمه معصوم علیهم السلام تنها کلید فهم صحیح قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای دست یابی به احکام و تعالیم دینی هستند. از این رو تقسیم شیعیان به مجتهد و مقلد معنا ندارد. بلکه تمامی آنها مقلد هستند و باید از ائمه علیهم السلام تقلید کنند به شرط آن که عربی بدانند و احادیث ائمه را بررسی کرده باشند و شخصاً و مستقیماً تکالیف خود را از اخبار استخراج بکنند.[2]

استرآبادی در توضیح تقسیم بندی جامعه به مجتهد و مقلد در اسلام می نویسد:

تقسیم بندی رعیت به مجتهد و مقلد و متعلقات آن از شرایط و احکام، بر رویه منوال گفتار اصولیین عامه (اهل سنت) است. زمانی که آنان پس از وفات پیامبر علیه السلام مردم را به دو دسته مجتهد و مقلد تقسیم کردند. الحق که این مطالب و مقدمات، مذهب کسی است که قول به وجوب تمسک

[1] جمعی از نویسندگان ، *دائره المعارف تشیع* ، جلد ۵ ، ص ۲۰.
[2] همان ، جلد ۲ ، ص ۹.

به اقوال و اخبار عترت طاهره علیهم السلام را قبول نداشته و آنان (ائمه اطهار) را وسیله فهم کتاب خدا و سنت نبی او قرار نمی دهد.[1]

وی در ادامه می نویسد:

اهل سنت به جهت کوتاهی از منابع الهی (ائمه اطهار) به علمی به نام علم اصول فقه روی آوردند تا مسایل دینی و دنیوی خود را در پرتو آن حل کنند. عده ای به نام مجتهد نامیده شدند و سایرین به نام مقلد، تا از آن ها در امور دینی و دنیوی تقلید کنند.[2]

ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، از دیگر علمای اخباری، در بودن و خاستگاه اجتهاد، از اهل سنت نیز فراتر رفته و آن را به نحوی به یونان باستان ربط می دهد. به اعتقاد وی ارمغان ترجمه آثار و کتب یونانی آمیخته شدن علوم یونانی با علوم اسلامی بود. به گمان وی در زمان خلفای عباسی، قواعد کلام و منطق به کتب اهل سنت راه یافت.

برای ادله عقلیه، اصول و قواعد و قوانینی قرار داده اند که اصل و ریشه آنها از قواعد کلامیه و منطقیه است که مأخذ هر دو از یونانیین قدیم است. کتب آنها در زمان خلافت هارون و مأمون ترجمه شد و بین علمای اسلام منتشر شد و از آن اوقات به بعد تدریس نمودند و جزو ادله شرعیه در دین اسلام و احکام پیامبرعلیه السلام قرار گرفت.[3]

استرآبادی در خصوص چگونگی اشاعه اجتهاد در میان امامیه، آن را به غفلت و تسامح علمای امامیه در همنشینی با علمای اهل سنت نسبت می دهد.

زمانی که جماعتی از علمای عامه بر اصحاب ما (امامیه) خرده گرفتند که شما از فن کلام و اصول فقه و همچنین فقه استنباطی بی بهره اید و شما تنها از روایات منقول از امامانتان برخوردارید، جماعتی از علمای اصحاب ما برای رفع این اتهام اقدام به تصنیف کتب در فنون سه گانه (کلام، اصول فقه و فقه استنباطی) نمودند و غفلت ورزیدند از نهی ائمه علیه السلام اصحابشان را از یادگیری فن کلام، که مبتنی بر افکار عقلی است و امر آنان بر فن کلامی، که شنیده از اقوال و گفتار آنان است و همچنین نهی از قواعد اصولی فقهی از اخبار آنان (ائمه اطهار علیهم السلام) و نیز نهی از مسایل فقهی اجتهادی ...[4]

---

[1] استرآبادی ، محمد امین ، *فوائدالمدنیه* (قم ، دارالنشر لاهل البیت ، بی تا) ص ۱۹ (طبق نقل آل غفور، سیدمحسن ، *"اجتهاد و تقلید"* ، نشریه علوم سیاسی).

[2] همان ، ص ۳۲.

[3] ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم ، *اجتهاد و تقلید* (کرمان ، چاپخانه سعادت) ص ۹.

[4] استرآبادی ، محمدامین ، *فوائدالمدنیه* (قم ، دارالنشر لاهل البیت ، بی تا) ص ۳۲.

زین العابدین بن کریم با بیانی دیگر در باره تأثیرپذیری علمای شیعه می نویسد:

[علمای اهل سنت تمسخر می کردند] که آن ها (شیعیان) صاحب علم و کمالی نیستند و اجتهاد نمی دانند و قاعده نمی فهمند و از عهده قیاس برنمی آیند و در فتاوایشان دلیل ندارند و احکام شان مبتنی بر اصلی نیست و تفریع نمی توانند و از این کلمات سینه علمای شیعه و محدثین تنگ می شد و به جوش می آمد و به عوام شیعه هم نمی توانستند حالی کنند که اینها علمی نیست، بلکه کار مشکلی هم نیست و از عهده ما هم ساخته است الا این که شرعاً جایز نمی دانیم. و همین کلمات بود که رفته رفته منزلت شامخ علمای بزرگ و محدثین شیعه را در نزد عامه کم می کرد ... تا امر به اینجا رسید که عالم جلیل القدر شیخ الامامیه و رئیس الطایفه مرحوم شیخ طوسی - قدس الله سره – که ریاست مذهب شیعه در آن عصر که اوایل غیبت کبری بود منتهی به آن بزرگوار شده بود، ناچار می شود که برای اسکات عامه و بستن زبان تشنیع علمای آنها و نگاهداری قلوب عوام شیعه کتاب مبسوطی را در احکام فروع تألیف فرماید.[1]

ضرورتی که آن جناب (شیخ طوسی) مبادرت به عمل به آن کتاب (مبسوط) نمود، نمی فهمیدند که می خواست زبان استهزای مخالفین بسته شود و شیعه را به قلت فروع نسبت ندهند و تصور نکنند که اینها زبان فکری ندارند و بر استنباط علل و تفریع، قدرت ندارند.[2]

وی می نویسد:

هرچند قبل از طوسی، ابن جنید و ابن عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی دست به تألیف اصولی زدند، اما باید دانست که اقدامات آنها در این جهت است و اصولاً اقدام آنان از«باب اکل میته» بوده است.[3]

او همگام و هم قلم با استرآبادی در ذکر و توضیح آغاز و روند اجتهاد در شیعه می نویسد:

اصولیه عامه را ملتزم شد و شهید اول و شهید ثانی و سایرین متابعت او را نمودند و اول کسی که گمان کرد که احادیث مرویه از اصول اولیه اصحاب که به امر ائمه اطهار علیه السلام تألیف شده بود و متداول در میان شیعه بود و مأمور به حفظ آن ها بودند و عمل طایفه شیعه در زمان ائمه تا زمان غیبت کبری بر آن اخبار بود و همه اینها اخبار آحاد است و قطع به آنها حاصل نمی شود، محمدبن ادریس حلی بود که در نتیجه این اعتقاد، اجتهاد را در مسایل لازم می شمرد.[4]

---

[1] ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم ، *اجتهاد و تقلید* (کرمان ، چاپخانه سعادت) ص ۲۶.
[2] همان ، ص ۵۰.
[3] همان .
[4] همان .

وی آنگاه نتیجه گیری می کند: خرده خرده غفلت زیاد شد و متأخرین بـه ایـن جهـت هـم متوجـه نشدند و فقه شیعه یکباره منقلب به فقه مخالفین گردید.[1]

فیض کاشانی نیز در همین باره به تبعات رسوخ اجتهاد پرداخته و می گوید:
طریق قدمای مشایخ امامیه که اقتصار بر مجرد سماع بود از اهل عصمت علـیهم الـسلام، در همـه احکـام از اصول و فروع متروک شد و حکم به آرا و اهوا که شیوه اهل ضلالت است در آن طایفه نیز پدید آمد.[2]

فیض آنگاه سوال می کند: با این همه اختلاف و تباین کـه در عقـول و آرای بنـی آدم وجـود دارد، چگونه می توان متابعت ظن و رأی و پیروی عقل و عاقلی در امور دینیه و مسایل شرعیه از اصول تـا فـروع نمود.[3]

دیدگاه اخباریان افراطی

اینک پس از ذکر گمان اخباریان راجع به خاستگاه اجتهاد و شکل گیری آن در میان فقهـای امامیـه، به تبیین دیدگاه راجع به « اصل اجتهاد » می پردازیم.
در مطالعه آثار اخباری ها راجع به اجتهاد به دو نظریه برمی خوریم که نشان از تقسیم اخباریان بـه دو دسـته افراطی (تندرو) نظیر استرآبادی و معتدل (میانه رو) نظیر بحرانی دارد.

افراطیان اخباری اساساً قائل به حرمت اصل اجتهاد بوده و بر این اعتقادند که اعمال هر نوع اجتهـاد ممنوع و حرام است. اما میانه روها به حرمت اجتهاد اعتقادی ندارنـد امـا قلمـرو آن را محـدود بـه کتـاب و سنت دانسته و استفاده از عقل و اجماع را جایز ندانسته و حرام می دانند.

محمدامین استرآبادی در این باره می نویسد:
به اعتقاد قدمای اصحاب مکتب اخباری ما همانند صدوق وپدرش ابن بابویه و ثقه الاسلام کلینی – همچنان که در کتبشان ذکر کرده اند – اجتهاد و تقلید حرام بوده و رجوع و تمسک به روایـات ائمـه اطهـار واجب بوده است.[4]

---

[1] ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم ، *اجتهاد و تقلید* (کرمان ، چاپخانه سعادت) ص ۵۰.
[2] فیض کاشانی ، *ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی* ، به اهتمام رسول جعفریان (اصفهان ، مرکز تحقیقات علمی دینی امیرالمومنین) ص ۱۱۸.
[3] همان .
[4] استرآبادی ، محمدامین ، فوائدالمدنیه (قم ، دارالنشر لاهل البیت ، بی تا) ص ۴۰.

استرآبادی که در اصل با اجتهاد وتقلید مخالف است بر این باور است که اگر مجتهد دست به اجتهاد زند آنچه را که به دست آورده از دو حال خارج نیست؛ یا صحیح است ویا غلط و خطا؛ اگر که خطا باشد بر خداوند دروغ بسته و افترا زده است و اگر که صحیح باشد، دراین باره هم نزد خداوند اجر و پاداشی نخواهد داشت. از این رو وی معتقد است خاطی در حکم و فتوا گناهکار و ضامن است و بعلاوه آن کسی نیز که از وی تقلید کرده، در این گناه با وی شریک بوده وبه وی ملحق می گردد:

« و ان المخطی ء فی الحکم اوالفتوی آثم ضامن و یلحقه وزر من عمل بفتیاه»[1]

حر عاملی نیز که از افراطیان مشرب اخباری محسوب می گردد همچون استرآبادی قائل به حرمت اجتهاد است و با یادآوری مرام متقدمین، وجود اجتهاد در شیعه را انکار می کند:

« تمامی شیعیان سابق بر علامه حلی ، صراحت بر بطلان اجتهاد و عمل به ظن دارند»[2]

اخباریان یگانه منبع احکام و تعالیم دینی را کتاب [3] و سنت که در جامه روایات آمده می دانند. آنان بر این اعتقادند که تمامی احکام و مسایل مورد نیاز آدمی تا روز قیامت در آنها نهفته است. از این رو نیازی به وسیله دیگری در کشف احکام نیست. اخباری ها بر این اساس هر وسیله دیگری (عقل، اجماع، روش اجتهادی ...) را رقیب در برابر کتاب و سنت می پندارند و هر کسی را که در تلاش برای دست یازی به این منابع و روش اجتهادی برای کشف و فهم احکام باشد، متهم به شراکت و دخالت در دین خدا می کنند.

فیض کاشانی بر اساس این اعتقاد، علمای دین را به دو قسم تقسیم می کند:

مجتهدان دو قسمند؛

قسمی آنانند که در جمیع احکام شرعیه از اصول و فروع مستند بر قرآن و اخبار اهل بیت می باشند – مثل کلینی و رئیس المحدثین ابن بابویه – و قسمی دیگر آنانند که در بعضی فتاوا مستند به قرآن و حدیث می شوند و بعضی دیگر را به آرای خود می سازند و بناز آن بر اصلی چند می نهند که امثال ایشان آنها را وضع کرده اند و به عقول خود تصرف بسیار در احکام شرعیه می کنند و هر چند روز تغییر رأی

---

[1] استرآبادی ، محمدامین ، *فوائدالمدنیه* (قم ، دارالنشر لاهل البیت ، بی تا) صفحه ۲۸ (طبق نقل آل غفور ، سیدمحسن ، *"اجتهاد و تقلید"* ، نشریه علوم سیاسی)

[2] آل غفور ، سید محسن ، *"اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"* ، نشریه علوم سیاسی (به نقل از حر عاملی ، محمدبن حسن ، *الفوائد الطوسیه* ، ص ۴۴۵.

[3] به جز استرآبادی ، وی تنها راه دست یابی به احکام را منحصر در روایات صادره از ائمه اطهار علیهم السلام می داند . وی روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز نیازمند به توضیح روایات ائمه اطهار علیهم السلام می داند .

نموده خلاف قول خود می گویند و می نویسند و گاهی دعوی اجماع در مسأله مـی کننـد در کتـابی، و بـاز خود خلاف آن فتوا می دهند، یا اجماع بر خلاف آن نقل می کنند.[1]

وی آنگاه می نویسد:

« پس اقوال و مصنفات آن طایفه اعتماد را نشاید و حفظ آنها قلیل الفایده باشد.»[2]

پس به گمان این دسته از اخباری ها عمل به اجتهاد حـرام اسـت زیـرا، عـلاوه بـر دلایـل مـذکور، اجتهاد تنها مفید ظن به حکم شرعی است. در صورتیکه در اثبات حکم قطع و علم معتبر است.

دیدگاه اخباریان معتدل

این گروه از اخباری ها اصل اجتهاد را حرام نمی دانند اما دایره آن را محدود به کتاب و سـنت مـی داننـد . به باور آنان ظواهر کتاب و سنت حجت است و می توان احکام و تعالیم دینی را با اجتهاد از طریـق ظـواهر آنها به دست آورد. ولی از طریق اجماع و عقل و سایر اصول عقلیه جایز نیست.[3]

علامه بحرانی بر این اساس است که تقسیم انسان ها به مجتهد و مقلد را می پذیرد، اما بایـد گفـت میان مجتهد و مقلدی که در سخن بحرانی است با مجتهد و مقلد اصولی تفاوت بسیار است.

در زمان غیبت همچون زمان ما مردم یا عالمند یا متعلم و به عبارت دیگر ، یا فقیهند یا متفقـه و بـه عبارت سوم، یا مجتهدند یا مقلد ... اگر که فقیه در استنباط احکام به کتاب و سنت اسـتناد کنـد بـر مقلـدین است که به وی رجوع کنند. اما اگر در استنباط احکام به ادله دیگر چون اجماع، دلیل عقل و یـا نظـایر آنهـا استناد کند، اخباریان از رجوع به او منع می کنند.[4]

سید جزایری نیز از اخباریانی است که اجتهاد را می پذیرد. وی بر این باور است کـه اجتهـادی کـه قدما واصحاب مذمت کرده اند، اجتهاد به طریق عامه است که از طریق قیاس و استحـسان اسـتنباط احکـام می کنند نه اجتهاد رایج بین امامیه که از کتاب و سنت اخذ می شود. زیرا نتیجه ایـن اجتهـاد اخـذ احکـام و تعالیم دینی از دلیل شرعی است. چون هر فرد توان آن را ندارد که خودش احکام را از اخبار بگیرد.[5]

---

[1] فیض کاشانی ، *ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی* ، به اهتمام رسول جعفریان (اصفهان ، مرکز تحقیقات علمی دینی امیرالمومنین) ص ۱۲۶.

[2] همان.

[3] سید میر آقا محسنی ، *نقدی بر اخباریگری* (قم ، انتشارات دارالنشر ، ۱۳۷۱) ص ۲۰۸.

[4] آل غفور ، سید محسن ، *"اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"* ، نشریه علوم سیاسی، صفحه ۹۲ ، به نقل از بحرانی یوسف، *الدرر النجیفه* .

[5] سید میرآقا محسنی ، *نقدی بر اخباریگری* (قم ، انتشارات دارالنشر ، ۱۳۷۱) به نقل از: سید نعمت الله جزایری ، *منبع الحیاه* ، ص ۵۶

دیدگاه اخباریان در باره تقلید

همان طور که سخن اخباریان در مورد اجتهاد دو گونه بود، طبعاً این دو گونگی در بحث « تقلید » هم وجود دارد. اصحاب افراطی این مکتب همانگونه که به شدت اجتهاد را انکار می کنند تقلید را نیز نپذیرفته و حرام می دانند. استرآبادی در این باره می نویسد:

کما لا اجتهاد عندالاخباریین لاتقلید ایضاً فانحصرالعمل فی غیر ضروریات الدین فی الروایه عنهم علیهم السلام؛ همچنانکه اجتهاد در نزد اخباریان پذیرفته نیست تقلید نیز چنین است ...» [1]

حر عاملی نیز در تأیید گمان وی اعتقاد دارد که بر جواز تقلید در اصول و فروع اختلاف شده است ... و ادله جواز همه ضعیف می باشند و آیات قرآنی صراحتاً تقلید را مذمت می کنند و منع از آن در برخی آیات ظاهر است.[2]

زین العابدین بن کریم در اعتراض به مظنه مجتهد و وجوب تقلید از آن در باور اصولیون می نویسد:

... می گویند در این قبیل فروع عمل به مظنه مجتهد باید کرد.مسلمین سوال کنند چه دلیلی بر این مطلب هست که مظنه مجتهد مطاع است؟ و آیا مجتهد پیامبر است یا امام؟ در حالی که آنها هم عمل به مظنه نمی کنند.[3]

فیض کاشانی نیز می گوید:

ای کاش می دانستم که چه چیزی مقلدین آنها را بر آن واداشت که از این مجتهدان تقلید کنند اما از ائمه تقلید نکنند.[4]

اخباریان افراطی پس از رد اجتهاد و تقلید، معنایی دیگر از مجتهد و مقلد ارایه می دهند که با معنای اصولیون متفاوت است. زین العابدین ابتدا در تعریف اصولی ها از تقلید می نویسد:

تقلید در اصطلاح مجتهدان بر این است که معنی آن عمل کردن به قول غیر است، بدون حجت و دلیل ... زیرا که در وسع مقلد نیست چیزی را که مجتهد می فهمد درک کند.[5]

---

[1] استرآبادی ، محمدامین ، *فوائدالمدنیه* (قم ، دارالنشر لاهل البیت ، بی تا) ص ۱۵۰.

[2] آل غفور ، سید محسن ، *"اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"* ، نشریه علوم سیاسی ، به نقل از حر عاملی ، محمدبن حسن، *الفوائد الطوسیه* ، ص ۳۲۴.

[3] ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم ، *اجتهاد و تقلید* (کرمان ، چاپخانه سعادت) ص ۸۲.

[4] سید میرآقا محسنی ، *نقدی بر اخباریگری* ، ص ۲۷۸ ، به نقل از شیخ عباس قمی ، *سفینه النجاه* ، ص ۱۶.

[5] ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم ، *اجتهاد و تقلید* (کرمان ، چاپخانه سعادت) ، ص ۹.

وی در تعریف اجتهاد اصولی نیز می نویسد:

اجتهاد استفراغ وسع مجتهد است در تحصیل مظنه به حکم شرعی و استدلال به دلایل اعتباریه عقلیه در احکام شرعیه و استحسنات و قیاساتی که معمول شده است و جمیعاً بر خلاف کتاب و سنت است. مراد از تقلید امتثال مقلد می باشد از این قبیل احکام، بدون سوال از دلیل و برهان.[1]

وی آنگاه مراد خود از مجتهد و مقلد را چنین بیان می کند:

ما هم لفظ «مقلد» و «مجتهد» می گوئیم ولی البته از این الفاظ همان معانی که خدا و رسول پسندیده اند اراده می کنیم و البته که اطلاق لفظ مجتهد بر کسی که در معرفت خداوند و عبادت و بندگی او و عمل به احکام ایشان و گرفتن روایات از مآخذ شرعی آن دارد و یا بر دیگران از سایر اخوان مسلمین و مومنین خود روایت می کند هیچ مانعی نیست.[2]

مقلد هم کسی است که اخذ احکام و روایات را از چنین کسی می نماید و عمل به قول او می کند، اما نه این که بدون دلیل و برهان باشد. بلکه با دلیل وبرهان عقلی بعد از آنی که معرفت چنین کسی را حاصل کرد و فرض اطاعت او را دانست. آن وقت در جزئیات احکام ، سوال دلیل و برهان نمی کند. برای آن که اهل این مدرک نیست و چون چنین شخصی را ثقه وامین دانسته، اطمینان به او می کند و از او تقلید می کند که تقلید امام خود کرده باشد.[3]

اما اختلاف بین تعریف اخباری ها از اجتهاد و تقلید با تعریف اصولیون از این دو واژه را بیان نمی کند.

در برابر گروه اخیر، دسته دوم از اخباریان ، همچنان که اجتهاد را در دایره محدودی پذیرفتند تقلید را نیز این گونه می پذیرند.

بحرانی می نویسد:

مردم در زمان غیبت از دو گروه بیرون نیستند. حالا اسم آنها را مجتهد و مقلد می گذاری یا عالم و متعلم یا فقیه و متفقه و در این خلافی نیست و جای خلاف آن جاست که مستند استنباط مجتهد غیر

---

[1] ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم ، *اجتهاد و تقلید* (کرمان ، چاپخانه سعادت) ص ۱۸۶.
[2] همان.
[3] همان.

کتاب و سنت باشد که در این صورت اصولیین مراجعه به او را نیز لازم می دانند. ولی ما اتباع او را لازم نمی دانیم؛ اما اگر مستند استنباط او کتاب و سنت باشد در وجوب اتباع او جای خلاف نیست.[۱]

دیدگاه اصولی ها در باره اجتهاد و تقلید

آغاز دوران غیبت امام معصوم علیه السلام در شیعه، آغاز دوران حیرانی شیعیان در دست یابی به احکام و تعالیم دین از سویی و نامشخص بودن رهبری سیاسی – اجتماعی آنان از سوی دیگر بود. وجود ابهام در این مساله، سرانجام شیعه را همچون اهل سنت به وادی اجتهاد کشاند و این گونه استنباط می شد که روش اجتهادی حلال مشکل شیعه در دوران غیبت خواهد بود. منظور از اجتهاد کوشش در استنباط احکام شرعی از راه های ظنی (غیر قطعی) ولی معتبر است.[۲]

با بسته شدن باب علم که منحصر در معصوم علیه السلام در دوران حضور تلقی می شد. دست یابی قطعی به احکام امکان پذیر نبود ، شیعه از این پدیده با عنوان «انسداد باب علم » یاد می کند. با انسداد باب علم آنچه جایگزین آن می گردد تکیه بر استنباطهای ظنی است که ماهیت اجتهاد را تشکیل می دهد.

شکل گیری روش اجتهادی در دوران غیبت با ابن جنید و ابن عقیل و پس از این دو شیخ مفید آغاز گردید. روایات صادره از ائمه معصوم دست مایه و بنیاد اصل اجتهاد شناخته شد، روایاتی از امام صادق علیه السلام: « انما علینا ان نلقی الیکم الاصول و علیکم التفریع » و از امام رضا علیه السلام: « علینا القاء الاصول و علیکم التفریع، بر ما (ائمه معصوم علیهم السلام) است که اصول را بر شما القا کنیم و بر شما (شیعیان) است که از آنها استنباط و تفرع کنید.»

مجتهدان و رهروان راه اصول ضمیر «شما» در این روایات را عالمان دین و مجتهدان تفسیر می کنند، لذا وظیفه تفریع در انحصار مجتهدان قرار خواهد گرفت.

اصولاً در این دوره اعتقاد بر آن است که در شیوه اجتهادی زمانی که کتاب، سنت و اجماع در مورد مسأله ای حکم آن را بیان نکرده باشند، نوبت به «عقل» می رسد و می توان به آن تمسک جست.[۳]

---

[1] آل غفور، سید محسن ، *" اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"* ، نشریه علوم سیاسی ، ص ۹۳ ، به نقل از بحرانی یوسف ، *الدرر النجیفه* .

[2] فیرحی داود ، قدرت ، *دانش و مشروعیت در اسلام* (تهران ، نشر نی ، ۱۳۷۸) ص ۲۹۲.

[3] آل غفور ، سید محسن ، *"اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"* ، نشریه علوم سیاسی ، ص ۹۴.

در قرن هفتم هجری محقق حلی با دید ایجابی « اجتهاد » را پذیرفت، و از آن پس در روش شناسی و اصول فقه شیعه، اجتهاد موقعیت برتر یافت.[1] و به صراحت مطرح کرد که بر عامی واجب است که در احکام شرعی و خود به فتوای عالم (دینی) عمل کند. اما این که اجتهاد چه مقدماتی دارد و چه کسی به واسطه چه مقدماتی مجتهد شناخته می شود، شهید ثانی در قرن دهم هجری آن را تبیین کرد. به گفته وی اجتهاد دارای شش مقدمه است: کلام، اصول، نحو، صرف، لغت عرب، و شرایط ادله و اصول چهارگانه که عبارتند از کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقل.[2]

نتایج اجتماعی اجتهاد و تقلید

با تثبیت و نهادینه شدن اجتهاد و تقلید در شیعه، عملاً جامعه شیعه به دو گروه اقلیت مجتهد و اکثریت مقلد تقسیم گردید. جامعه ای که در زمان تسلط اخباریان حول محوری می چرخید که رابطه عالم دینی و سایرین رابطه محدث و مستمع بود.

با تسلط و پیروزی مکتب اصولی بر اخباری ها، این رابطه در هم پیچید و رابطه جدید میان عالم و دیگران تحت عنوان مجتهد و مقلد شکل گرفت. آنچه سبب به وجود آمدن چنین رابطه ای شده وجوب تحصیل معرفت به احکام دینی است. تعذر اجتهاد در احکام برای همه از یک طرف و وجوب تحصیل معرفت به احکام دین برای همه از سوی دیگر موجب گردیده است که در اسلام برای افرادی که توانایی اجتهاد ندارند وظیفه دیگری در نظر گرفته شود و آن اخذ احکام دینی مورد ابتلای خود از افرادی است که دارای ملکه اجتهاد و قریحه استنباط می باشند.[3]

علامه طباطبائی در توجیه و دفاع از مقام اجتهاد و تقلید این گونه استدلال می کند:

اولاً، مسأله اجتهادو تقلید یکی از اساسی ترین و عمده ترین مسایل حیاتی انسان می باشد و هر انسانی پای به دایره اجتماع می گذارد از لحاظ رویه اجتهاد و تقلید ناگزیر است .

---

[1] فیرحی داود ، قدرت ، *دانش و مشروعیت در اسلام* (تهران ، نشر نی ، ۱۳۷۸) ص ۲۹۵.

[2] شهید ثانی (زین العابدین بن علی العاملی) *الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه* (قم ، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی ، ۱۳۷۶) جلد ۱ ص ۲۳۶.

[3] طباطبائی ، سید محمد حسین ، *اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه* ، مجموعه مقالات . "بحثی در باره مرجعیت و روحانیت" ، تهران، شرکت سهامی انتشار ، ۱۳۴۱ ، ص ۱۶-۱۷.

ثانیاً، هر انسانی در بخش بسیار کوچکی از جهات زندگی خود به اجتهاد می پردازد و بخش های دیگر را با تقلید می گذراند. به راستی کسی که می پندارد در زندگی خود زیر بار تقلید نرفته و نخواهد رفت با یک پندار دروغی خود را فریب نمی دهد.

ثالثاً، قضاوت عمومی و فطرت به جواز تقلید یا لزوم آن در جایی است که انسان جاهل بوده و توانائی اعمال نظر و بررسی فکری مسأله را نداشته باشد و مرجع تقلید و پیشوای مفروض مرجع صلاحیت دار ... است.[1]

امام خمینی نیز در مورد رجوع جاهل به عالم (مجتهد) و دانا، دلیل آن را عقلانی می نگرد و در این باره می نویسد:

« دلیل جواز رجوع جاهل به عالم بناء عقلاست ».[2]

برخی دیگر چون آیت الله طالقانی در توجیه و دفاع از باب اجتهاد و وجود طبقه ای به نام مجتهدان در فقه شیعه تا به آن جا پیش رفتند که بقای دین و شریعت اسلام را در گرو حفظ اجتهاد و مجتهد دانستند:

خاتمیت و بقا و ابدیت آیین مقدس اسلام و همقدمی و مراقبت داشتن آن بر همه شؤون حیاتی که پیوسته در حال تغییر و تبدیل است وابسته به اصل اجتهاد می باشد. به حسب همین اصل است که طبقه مخصوصی در اجتماع مسلمانان به عنوان روحانی و مجتهد پدید می آیند. اساس و منشأ روحانیت در اسلام تنها مبتنی بر همین اصل است.[3]

وحید بهبهانی برای بازسازی اعتبار ظن مجتهد در زمان انسداد باب علم رساله «الاجتهاد والاخبار» و « الفواید العتیقه» را نوشت. وی در این دو رساله، ظن مجتهد را به جای علم عادی که اخباریان بر آن تکیه دارند می گذارد و علم اجمالی را برای حصول ظن شرعی کافی می داند.

به هر روی با تلاشهای بهبهانی و شاگردانش همچون کاشف الغطاء، نراقی و نجفی، طبقه مجتهدان در جامعه شیعه تثبیت و نهادینه گردید. مجتهدان که گروه اندکی از جامعه را تشکیل می دادند به عنوان نهادی برای مراجعه مردم به آنان در فهم احکام و تعالیم دینی بودند. با تضعیف تدریجی مکتب اخباری و

---

[1] طباطبائی ،سید محمد حسین ، *اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه* ، مجموعه مقالات ، "بحثی در باره مرجعیت و روحانیت" ، تهران، شرکت سهامی انتشار ، ۱۳۴۱ ، ص ۲۰.

[2] حیدری بهنوئیه ، عباس ، *فصلنامه علوم سیاسی* ، "گزارشی اجمالی از رساله اجتهاد و تقلید امام" ، شماره ۵ ، ص ۴۷۳ ، به نقل از : امام خمینی ، رساله اجتهاد و تقلید.

[3] طالقانی ، سید محمود ، *تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی* ، مجموعه مقالات ، "بحثی در باره مرجعیت و روحانیت" ، ص ۲۰۲.

رشد و تقویت مکتب اصولی واجتهادی، این نهاد روز به روز جایگـاه خـود را وسـعت بخـشید. بـا نهادینـه شدن این نهاد، اقتداری دینی، ره آورد مجتهدان شد که فهم احکام دینی منحصراً از طریق آنـان قابـل کـشف بود. آنان مرجع تام تقلید شناخته شدند. مراجع تقلید یا مجتهدان با یافتن چنـین جایگـاهی دارای مناصـب و مقاماتی شدند که دیگران از آن بـی بهـره بودنـد و همـین موجـب تقویـت روز افـزون « نهـاد مرجعیـت و مجتهدان» شد.[1]

تکیه گاههای شیعه در اصول و فروع

« مجموعه مقررات و قوانین اسلامی را مسائل و احکام الهی گویند » و چـون در هـر رشـته ای از علوم باید متخصص آن اظهار نظر کند، امت اسلامی یا باید در احکام و مسائل اسلامی اجتهـاد کنـد و یـا از مجتهد اعلم، تقلید و پیروی نماید که امام صادق علیه السلام فرمود:
« لا یقبل الله عملاً الا بمعرفته »[2] (خداوند عملی را بدون آگاهی و معرفت نمی پذیرد.)

در فرهنگ شیعه « تحقیق و اجتهاد » یک وظیفه الهی بـوده و بـاب اجتهـاد و تخـصص بـاز اسـت. بنابراین ابزار شناخت و امکانات تحقیق فراهم بوده و در نتیجه تقلید محدود وموقتی است، زیرا:

- در اصول دین تقلید حرام است و باید با شناخت و استدلال و یقین پذیرفته شود.
- اگر انسان، با مسئولیت تحقیق به درجه اجتهاد رسید، دیگر تقلید کردن برای او جایز نیست.
- اگر انسان در راه تحقیق، با آگاهی لازم (محتاط) شد، که بتوانـد بـا مراجعـه بـه فتواهـای مراجـع عصر خود، موارد احتیاط را بشناسد، او نیز نباید تقلید بکند.

از این جهت « تقلید » یک امر مشروط و موقتی است، که در اصول دین و جهان بینـی توحیـدی و شـناخت زیربناهای اعتقادی، ممنوع است.

در تمامی رساله های عملیه، مسأله اولی که مراجع و فقها عالیقدر می فرمایند این است که:
« مسلمان باید اصول دین را با دلیل یا از روی یقین بداند. »

---

[1] آل غفور ، سید محسن ، *"اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"* ، نشریه علوم سیاسی ، ص ۹۶.
[2] کلینی ، *اصول کافی* ، جلد ۱ ، ص ۵۴ ، حدیث ۲.

در قرآن کریم، امت ها و ملتهائی که در اصول عقائد، کورکورانه از گذشتگان خود تقلید می کردند، مورد سرزنش قرار گرفته اند که چرا چشم بسته اشتباهات پدران و اجداد خود را در بت پرستی و خرافات ادامه می دهند؟

پس در فروع دین و احکام و مسائل اسلامی ، تقلید مطرح است که همان اطاعت جاهل از عالم است. به عبارت دیگر پیروی غیرمتخصص از متخصص در علوم و احکام اسلامی است، گرچه راه تحقیق و اجتهاد همیشه باز است.

بنابراین نتیجه می گیریم که در اصول دین، تکیه گاه ما بر:

- استدلال و بررسی
- تفکر و ارزیابی و شناخت
- ایمان و یقین (راهی از درون ، رسیدن و یافتن) استوار است.

اما در فروع دین و احکام اسلامی، تکیه گاه ما بر:

- تحقیق و بررسی (در قرآن ، سنت واجماع)
- تفکر و ارزیابی و شناخت (در شیوه های عقلی)
- تقلید و اطاعت از فقها تکیه دارد.

چون در مکتب شیعه « تحقیق و اجتهاد » یک وظیفه الهی است، حرکت گروه های مشخصی در امت اسلامی برای درک مسائل الهی آغاز و ادامه می یابد. پس « اجتهاد » در انحصار کسی قرار ندارد و نمی توانیم به فردی یا گروهی اجازه بررسی و تحقیق بدهیم و گروه دیگر را محروم کنیم.

از آنجا که راه « تحقیق و اجتهاد » باز است و بررسی و شناخت ممکن ، پس مسأله اختلاف در فتوا نیز روشن می گردد، زیرا:

- انسان برای شناخت مسائل اسلامی مسئول است.
- هم ابزار و سرمایه های شناخت را داریم وهم تحقیق و بررسی ممکن است.
- و انسانها با استعدادها و نیازهای گوناگون حرکت می کنند.
- و ما به کاوشگران و محققان نمی توانیم بگوئیم:

« همه باید مثل هم فکر کنید. » زیرا انسان در تحقیق و بررسی آزاد است.[1]

[1] دشتی ، محمد ، *فلسفه اجتهاد و تقلید*، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین ع ، قم ، ۱۳۸۲ ، ص ۴۱.

نتیجه « آزادی » و امکان « تحقیق و اجتهاد » اختلاف در برخی از جزئیات احکام می باشد. زیرا راه تحقیق باز است و محققان شب و روز درتلاش و تفکر غوطه ورند، طبیعی است که در بعضی از مسائل به نتیجه های مختلف می رسند که این اختلاف نظرها نه تنها خطری برای جامعه ندارد، بلکه آزادی و تکامل و رشد را به ارمغان می آورد.

نتیجه می گیریم:

۱. تقلید فقط در فروع احکام اسلامی است.
۲. تقلید در اصول و مسائل اعتقادی باطل است.
۳. در فروع احکام الهی راه تحقیق و اجتهاد باز است.
٤. در آزادی تحقیق، با توجه به استعدادهای مختلف، اختلاف نظر در فتوا آن هم در برخی از جزئیات احکام، طبیعی است.
۵. و این اختلاف نظرها در جزئیات مسائل اسلام بر اساس روایات موجود است.

تکیه گاههای شیعه در اجتهاد

در توضیح « تکیه گاههای تقلید » گفتیم که:

اجتهاد و تقلید، در فروع و احکام اسلامی مطرح می شود. پس هدف و جهت حرکت مجتهد معلوم است و منابع استخراج احکام و حدود و چهارچوب تخصص و اجتهاد فقیه عبارتند از:

- مورد تحقیق،

فروع احکام اسلامی مورد بحث است (احکام فرعیه را با ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و ... استخراج می کنند.) زیرا که در اصول دین ، تقلید باطل است.

- مواد مورد تحقیق،

ادله اربعه می باشد. « کتاب، سنت، اجماع، عقل »

- ابزار و لوازم تحقیق، شرایط و معیارهای معنوی اجتهاد است.

عدم جواز تقلید دراصول دین

تحصیل علم در « مسائل اعتقادی » از طریق استدلال عقلی بر هر مسلمانی واجب عینی است و باید هر فرد مسلمان اصول دین خود را که عبارت از اعتقاد به وجود « خدا »، آفریدگار جهان با صفات کمالش،

ولزوم « نبوت » و « امامت » و حتمیت « روز حساب و قیامت » می باشد، با دلیل عقلی در حد وسع خود تحصیل کند و قلباً معترف به آنها باشد . هرچند در مقام بیان نتواند دلیل معتقدات خود را تشریح کند و یا تشکیکات دیگران را پاسخ گفته و منحرفی را به راه آورد.

بدست آوردن این علم و اعتقاد یک وظیفه همگانی است. یعنی از متعمق ترین افکار بشری، همچون بوعلی سینا و خواجه نصیر طوسی و فارابی وامثال اینها گرفته تا ساده ترین درکهای عادی، از پیرزنان پشم ریس روستایی و شتربانان بی سواد صحرائی، همه و همه باید دارای این « علم » باشند. بنابراین طبیعی و بدیهی است که به دست آوردن آن باید ساده و آسان باشد، و چنین نیز هست.

عقلاء به حکم عقل، حوزه شناخت ومعرفت انسان را به دو بخش تقسیم می کنند:

- مباحث و مسائل نظری
- مباحث مربوط به مسائل عملی

در بخش نخست که می توان آن را « حکمت نظری » نامید به کنکاش در عرصه هست ونیست ها می پردازد. انسان در این عرصه باید خود تلاش کرده با دلیل و برهان به شناخت واقعیت ها دست یابد.

اما در بخش دوم که می توان آن را « حکمت عملی » نامید، انسان می تواند علاوه بر سود گرفتن از یافته های خود، به تقلید از یافته های دیگر پرداخته، به معارف مأخوذ از آنها بدون مطالبه دلیل عمل نماید.

ازتقسیم بندی فوق قاعده ای نشأت می گیرد که هر چند از اولیات نیست ولی از بدیهیات و فطریات مسلم است. طبق این قاعده، تقلید در اصول که به بحث از هست ونیست می پردازد، مذموم و ممنوع است. این قاعده به قاعده « عدم تقلید دراصول » مشهوراست.

تعریف اصول دین

اصول دین درلغت: به ریشه ها و بن های یک آئین گفته می شود و به تعبیری دیگر اساس و بنیان یک آیین و کیش را « اصول دین » می نامند. همچنان که امام باقر علیه السلام می فرماید: « نحن الطریق والصراط المستقیم الی الله ونحن موضع الرساله و نحن اصول الدین و الینا تختلف الملائکه ...»[1]

اصول دین دراصطلاح: اصول دین به تقسیم دین به دو قسمت اعتقادی و عملی بازمی گردد. طبق این تقسیم اصول دین به دو بخش تقسیم می شود:

[1] طوسی، *الامالی*، ص ۶۵۴.

- قسمت عقیدتی و نظری که اساس و بنیان دین است.
- تعالیم و احکام عملی که مترتب بر عقاید نظری دین هستند.

طبق این تقسیم، اصطلاح اصول دین به قسمت اول یعنی قسمت عقیدتی و نظری اطلاق می شود. چنان که استاد مصباح می نویسد: « کان من المناسب ان یسمی قسم العقائد من الدین بالاصول و قسم الاحکام العملیه بالفروع »[1]

اکنون لازم است قبل از بررسی دلایل عدم جواز تقلید در اصول دین ، این نکته ثابت شود که اصلاً چرا باید به تحقیق درباره علم بپردازیم و چه نیازی به شناخت معارف دینی داریم؟

علت و انگیزه بحث در باره دین و شناخت مسائل آن

علما در پاسخ به علت وانگیزه بحث در باره دین و شناخت مسایل آن، که مهمترین و اصلی ترینش همان مسأله توحید و نبوت و ... می باشد و اصطلاحاً اصول دین نامیده می شود، به دو گروه تقسیم می شوند:

گروه اول: این عده دلیل وجوب کسب معرفت و شناخت را فطرت و عقل می دانند و به ادله زیر تمسک می جویند:

۱ - حب شناخت: انسان از جنبه فطری دوست دارد همه چیز را بشناسد و از آن اطلاع داشته باشد. این حب شناخت عامل مهمی است که انسان را به بحث در باره مسائل و قضایای مختلف از جمله مسائل دینی و شناخت دین حق برمی انگیزد. استاد مصباح می نویسد: « اذن فغریزه حب الاستطلاع تمثل الدافع الاول الذی یدفع الانسان للبحث عن کل المسائل والقضایا و من جملتها المسائل الدینیه و معرفه الدین الحق »[2].

۲ - دفع خطر محتمل: انسان ها به دو گروه تقسیم می شوند: عده کثیری از آنان به وجود عالم دیگر و حسابرسی در آن دنیا اعتقاد دارند و عده ای نیز وجود عالم دیگر و حسابرسی را انکار می کنند. عقل حکم می کند که برای دفع ضرری که در صورت وجود عالم دیگر به ما می رسد، در

[1] مصباح ، محمدتقی ، *دروس فی العقیده الاسلامیه* ، جلد اول ، ص ۲۰.

[2] همان ، ص ۲۹.

مورد ادعای قائلین به وجود دنیای دیگر تحقیق و تدبر کنیم تا در صورت صحت ادعای آنها دچار خطر عظیمی که در صورت عمل نکردن به احکام دین دامن گیر ما خواهد شد، نشویم.

۳ – جلب منفعت: انسان ذاتاً و فطرتاً به سوی منافع خود می رود و سعی در کسب منافع می کند. به همین خاطر او باید درباره گفتار کسانی که می گویند دین موجب خیر دنیا و آخرت می شود تحقیق کند و در مورد آن شناخت حاصل نماید تا در صورت وجود چنین منافعی از دسترسی به آن محروم نماند.

٤ – کمال جویی: انسان فطرتاً کمال جو است و این زمانی تحقق می یابد که کمال را از غیر کمال بازشناسد. پس همین حس کمال جویی او را مکلف به شناخت و کسب معرفت می کند تا بتواند با شناخت کمال به دنبال آن برود.

۵ – شعور دینی: برخی، دین و خداشناسی را از ابعاد روح انسانی می دانند. آنان معتقدند روح انسان از چهار بعد « راستی (علم) »، « نیکویی »، « زیبایی » و « شعور دینی » تشکیل شده است و در این مورد گفته شده: « در این عصر به موازات سه مفهوم زیبایی، نیکویی و راستی، مقوله چهارم قدسی یا یزدانی که در حقیقت بعد چهارم روح انسانی است، کشف گردیده است. در این مقام این بعد چهارم روحی از سه مفهوم دیگر مجزا است و ممکن است منشأ تولید سه بعد دیگر بوده باشد ». [۱]

علامه حلی (ره) یکی از کسانی است که وجوب شناخت و کسب معرفت دراصول دین را برخاسته از عقل می داند و می نویسد: « وجوب شناخت خداوند از عقل به دست می آید، زیرا شکر منعم بالضروره واجب است و چون آثار نعمت بر ما ظاهر است پس واجب است از بخشنده این نعمت ها تشکر نماییم و این شکرگزاری بدون شناخت بخشنده آن نعمتها میسر نیست پس واجب است تا او را بشناسیم و همچنین شناخت خداوند ما را از ترسی که از اختلاف حاصل می شود، باز می دارد و چون دفع خوف واجب است پس شناخت خداوند هم واجب است ». [۲]

---

[1] امامی و آشتیانی ، *عقاید اسلامی* ، سازمان تبلیغات اسلامی ، چاپ اول ، ۱۳۶۶ ، ص ۳۵.
[2] حلی ، حسن بن یوسف ، *الباب حادی عشر* ، ص ۵ ، شارح فاضل مقداد سیوری ، قم ، دفتر نشر نوید اسلام ، ۱۳۶۸.

گروه دوم : عده ای از متکلمین که بیشتر از مکتب اشعری می باشند کسب شناخت و معرفت را واجب می دانند ولی از ادله گروه اول استفاده نمی کنند ، زیرا به اعتقاد این گروه این وجوب ، از عقل مستفاد نمی شود و دلیل وجوب شناخت خداوند ودین ، دلیل سمع است .

تفتازانی در این مورد می نویسد : « در مورد وجوب تحقیق در شناخت خداوند هیچ اختلافی بین اهل اسلام نیست ، زیرا این شناخت ، مقدمه ای است برای شناخت واجب . اما دلیل این وجوب در نزد ما شرع است یعنی نص و اجماع . عقل نمی تواند در اینجا حکم کند، اما از دیدگاه معتزله دلیل این وجوب عقل است ...».[1]

ما بدون ذکر طول وتفصیل اقوال این گروه، تنها به ذکر این نکته اشاره می کنیم که سمع نمی تواند دلیل وجوب شناخت باشد چون موجب دور می شود. زیرا در این صورت شناخت وجوب تحقیق در مورد خداوند مستلزم شناخت خداوند است و شناخت خداوند مستلزم شناخت وجوب تحقیق در مورد خداوند است.

به تعبیر دیگر در این صورت خداوند حکم می کند که شناخت خداوند واجب است و تا وقتی ما خدا را نشناسیم نمی توانیم وجوب شناخت خداوند را به دست آوریم و تا وقتی وجوب شناخت خداوند را به دست نیاوریم ، نمی توانیم خدا را بشناسیم.

سهم تقلید در کسب شناخت

در هر صورت چه ادله گروه دوم صحیح باشد و چه صحیح نباشد، هر دوگروه متفق هستند که تحقیق و تدبر و شناخت خداوند و دین لازم است. لکن این بدان معنی نیست که تقلید در این مسأله خلاف عقل است. چون عقل حکم به شناخت یعنی رسیدن به حقیقت می کند و تقلید نیز می تواند انسان را به حقیقت برساند، زیرا همان عقل حکم به رجوع جاهل به عالم می کند و ادله ای که در فوق بدانها اشاره شده هیچ توجهی به این مطلب ندارند که در کجا باید مطالبه دلیل کرد که رجوع تقلید نباشد و در کجا نباید مطالبه دلیل کرد. بنابراین طبق حکم عقل می توانیم به عالم رجوع کنیم و این رجوع دو نوع می تواند باشد:

[1] تفتازانی ، سعدالدین ، *شرح المقاصد* ، جلد اول ، عالم الکتب ، بیروت ، ص ۲۶۲.

- **رجوع جاهل به عالم با مطالبه دلیل:** این نوع رجوع هیچ اشکالی ندارد و عقل، حکم به چنین رجوعی می کند و این امر از ضروریات عقلی است به گونه ای که تصور آن برای تصدیق آن کفایت می کند و می توان آن را از فطریات به حساب آورد، چنان که در شرع نیز این امر تأیید شده و در قرآن سوره انبیأ آیه ۷ ذکر شده که « فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُون».

- **رجوع جاهل به عالم بدون مطالبه دلیل:** که اصطلاحاً تقلید خوانده می شود. در مورد صحت این گونه رجوع دو قول می توان تصویر کرد:

قول اول: طبق این قول اصول دین یکی از مواردی است که فطرت و عقل انسان برای ارضای حس کنجکاوی و دفع خوف و ضرر محتمل و .... حکم به شناخت آن می کند و این شناخت با تقلید حاصل نمی شود و موجب ارضای حس کنجکاوی و دفع خوف و ضرر محتمل نمی شود. همچنان که ابن میثم بحرانی می نویسد: « ان الاعتقاد الحاصل بالتقلید غیر کاف فی دفع خوف الضرر المظنون فی ترک المعرفه لان المقلد لا یأمن خطاء من قلده و یتسوی عنده الصادق و الکاذب و متی میز بینهما لم یکن مقلداً ... »[1]

بر اساس این دیدگاه، اصول دین اعتقادی لازم است که از راه تحقیق و تدبر به دست آمده باشد نه از راه تقلید.

قول دوم: طبق این قول ادله ای که انسان را به کسب معرفت و شناخت برمی انگیزاند و آن را واجب می شمارد از انسان قطع و یقین می خواهد یعنی عقل تا زمانی که انسان به قطع و یقین نرسیده او را به تلاش وا می دارد، اما بعد از نیل به این غایت دیگر انگیزه ای برای تلاش و وجوبی برای کسب معرفت نیست. طبق این مبنا انسان باید در اصول دین قطع و یقین داشته باشد، حال از راه تقلید باشد یا از راه تحقیق . کسی را نمی توان از تقلید در اصول دین بازداشت، زیرا انسانی که به اصول دین اعتقاد دارد یا با قطع نظر از قول غیر اعتقاد، به این اعتقاد رسیده که در این صورت تقلید متصور نیست، یا از قول غیر اعتقاد به این اعتقاد رسیده که در این صورت تقلید نمی توان گفت که از این قطع خود دست بردارد، زیرا غرض حصول اعتقاد است و سبب را مدخلیتی در این قطع نیست.

[1] بحرانی ، ابن میثم ، *قواعد المرام فی علم الکلام* ، ص ۳۰ ، به نقل از رسول رضوی ، "عقاید و کلام" ، *مجله تخصصی کلام اسلامی*، شماره ۵ ، سال ۱۳۸۳.

مسلماً عقل آنگاه که انسان را مکلف به شناخت می کند از او قطع را درخواست نمی کند بلکه از او می خواهد که به حقیقت برسد و برای رسیدن به حقیقت ، راه هایی را مشخص کرده که تقلید نمی تواند یکی از این راه ها باشد، زیرا همچنان که ابن میثم بحرانی (ره) ذکر کرده، در تقلید، صادق و کاذب هنوز مشخص نشده و اگر در فروع دین به تقلید تکیه می شود به این دلیل است که در اصول دین صادق و کاذب مشخص شده، پس در فروع می توانیم به قول صادق پایبند باشیم. [1]

درنهایت می توان این چنین نتیجه گیری کرد که انسان بالفطره کنجکاو و کمال جو است و همین فطرت، او را به شناخت دعوت می کند و هم چنین عقل نیز به دلیل دفع ضرر محتمل همین حکم را کرده و او را مکلف به شناخت می کند، اما امر به همین جا ختم نمی شود ، بلکه عقل راه هایی را برای کسب شناخت معرفی می کند تا او را از افتادن به دام جهل باز دارد.

بنابر این طبق قاعده، باید در اصول دین تحقیق و تدبر کنیم تا بتوانیم در فروع دین به تقلید بپردازیم یعنی بعد از شناخت خداوند، پیامبر، امام و ... می توانیم با استناد به قول و سخن آنان به شناخت برسیم ولی بدون اثبات و شناخت آنان، تعبد و تقلید، ما را به جایی نخواهد رسانید.

دلایل عدم جواز تقلید در اصول دین

بدیهی و روشن است که تحصیل علم و یقین در هر مورد ومسأله ای نسبت به ظن و گمان ترجیح داشته و فطرت انسانی بر آن شهادت داده است و ادله نقلی قرآنی و حدیثی از تعقل و علم تمجید فراوانی نموده اند.

ولی این روشن است که همه انسانها در همه علوم و معارف هرگز نمی توانند به سر منزل یقین و غایه القصوای آن برسند، بلکه چنین چیزی جز برای معصومین علیهم السلام میسر نیست. به همین جهت، تقلید در فروع دین بدون هیچ تردیدی مجاز و صحیح است. ولی در خصوص اعتقادات و باورهای دینی و اصول دین، آیا تحصیل علم ضرورت دارد؟ یا در آنها نیز می توان مقلد بود؟

پاسخ را از نظر برخی علمای شیعه بررسی می کنیم:

[1] رضوی ، رسول ، "کلام و عقاید" ، *مجله تخصصی کلام اسلامی* ، شماره ۵ ، سال ۱۳۸۳ ، ص۱۳۱.

بـزرگ تـرین فقیـه حاضـر در شـهر قـم در ابتـدای قـرن ۱۳ ، مرحـوم میـرزای قمـی اعلـی الله مقامه الشریف، از برخی دیگر از علمای قم، جواز تقلید در اصول دین را نقـل کـرده و خـود ایـشان نیـز بـا پذیرفتن کفایت ظن در اصول دین و این که همه ادله عقلی برای معارف دینی و برای همـه مـردم یقـین آور نبوده، به صورت ضمنی جواز تقلید در اصول دین را پذیرفته است.

وی فرموده است: در جواز و عدم جواز تقلید در اصول دین بین علمـا اخـتلاف اسـت. مـشهور و معروف در میان علمای شیعه و حتی بسیاری از عالمـان غیرشـیعی آن اسـت کـه تقلیـد در اعتقـادات جـایز نیست. ولی گروهی که خواجه نصیرالدین طوسی نیز جزء آنان است، معتقد به جواز تقلیـد در اصـول دیـن هستند.

« اختلف العلماء فی جواز التقلید فی الاصول و عدمه ، فالمشهور المعروف من مذهب اصـحابنا و اکثـر اهـل العلم العدم . و ذهب جماعه منهم المحقق الطوسی الی الجواز »[1]

و در جای دیگر فرموده: « به زودی بر شما روشن خواهد شد کـه ایـن نظریـه صـحیح نیـست کـه می گوید: دلیل بر همه معارف یقین آور است و این ادله چنان روشن و قطعی است که حتی بر عوام و آنـان که به درجه بالای علمی نرسیده اند، یقین آور است و اگر برای شخصی یقین آور نباشد، ناشـی از تقـصیر و کوتاهی خود اوست. و بر فرض که این نظریه صحیح باشد، به صورت کلی صحیح نیست و تنهـا در برخـی از مجملات معارف و نه همه آنها صحیح است؛ آن هم در همه جزئیات و فروعات آنهـا نیـست و تنهـا بـر علمای بزرگ موجب یقین است. [2]

چنان که روشن است، میرزای قمی در این عبارت تصریح می کند که ادله تمام اصول دین بـر همـه مردم یقینی نیست و تنها ادله برخی از اصول دیـن، آن هـم بـرای برخـی از مـردم و تنهـا در حـد کلیـات و مجملات برخی از آن، یقینی است. ولی در سایر اصول اعتقادی، مردم بایـد بـه ظـن و گمـان اکتفـا کننـد و بلکه همه مردم حتی علمای بزرگ در جزئیات اصول اعتقادی راهی جز ظـن و گمـان ندارنـد. ایـن ظـن را میرزای قمی حجت می داند. ولی علامه حلی تصریح نموده که تقلید در اصول دین جـایز نیـست و اجمـاع علما بر آن است که هر کس باید اعتقادات خود را از راه دلیل و استدلال به دست آورد.[3]

---

[1] میرزای قمی ، *قوانین الاصول* ، جلد ۲ ، ص ۱۶۸ (به نقل از مجله حوزه ، شماره ۵۴).
[2] همان ، صفحه ۱۶۶.
[3] حلی ، حسن بن یوسف ، *الباب حادی عشر* ، ص ۴ ، شارح فاضل مقداد سیوری ، قم ، دفتر نشر نوید اسلام ، ۱۳۶۸.

شیخ مفید روش اهل حدیث را در برخورد با مسائل عقیدتی تقلیدی می خواند و با الهام از قرآن، خواهان این است که مردم از اندیشه به ایمان برسند و به جای تعبد و تقلید ، ایمان خویش را بر پایه معرفت عقلی و مبتنی بر اکتساب و استدلال قرار دهند.

او در تصحیح الاعتقاد خود، تقلید و تعبد در عقائد را نکوهش می کند و عدم جواز تقلید را عقیده همه عالمان می داند. به همین مناسبت آیات و روایاتی را در مذمت از تقلید در عقائد می آورد. از جمله آیات ۲۳ و ٢٤ سوره زخرف:

« إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلىَ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلىَ ءَاثَرِهِم مُّقْتَدُونَ. قَلَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكمُ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدتمُ عَلَيْهِ ءَابَاءَكم »

شخصی از شیخ مفید سوال کرد: با توجه به این که شما استدلال و نظر را در اصول عقائد شرط می دانید، آیا شیعیان مقلد، کافر و مستحق خلود درآتش هستند؟ اگر چنین باشد غیر تو و یا حداکثر بیست نفر در همه جهان از شیعه امامیه به بهشت نخواهند رسید.

شیخ مفید در پاسخ ، مردم را به دو گروه تقسیم می کند :

۱- کسانی که از لحاظ فکری و عقلی ضعیف هستند مانند اهل بادیه: اینان مکلف به استدلال نیستند و اگر گفتار و کردار نیکی انجام دهند جزای آن را خواهند گرفت، اما مرتبه آنان بسیار پایین است.

۲- گروهی که از عقل و تفکر قوی برخوردارند و می توانند در مسائل اعتقادی عقل خود را به کار بیندازند: اینان اگر چنین نکنند، یعنی عقل خود را به کار نیندازند، در آتش مخلد خواهند بود.

وی در پاسخ این که تعداد شیعیان غیر مقلد در اصول دین اندک است، بین متخصصان و مدافعان دین و کسانی که مکلف به معرفت هستند فرق می گذارد ومعتقد است که: جمهور شیعه اگر عقل خود را به کار اندازد، به معرفتی که لازم است می رسد، زیرا راه به آن آسان است.[1]

اکثر مراجع تقلید زمان، فتوا داده اند که تقلید در اصول دین جایز نیست و در اصول دین اعتقاد و یقین و عرفان لازم است. گاهی استدلال کرده اند که تقلید یعنی استناد به فتوای دیگران در مقام عمل و در اصول دین عمل شرط نیست و علم لازم است و علم نیز با قول دیگران حاصل نمی شود. گاهی نیز به آیات شریف نکوهش از تقلید استناد نموده اند. ولی جای این تأمل باقی است که اولاً در اصول دین ، علم و یقین لازم نیست، بلکه آنچه لازم است ایمان واعتقاد است و بین علم و باور تفاوت بسیار است. ثانیاً اینگونه نیست که هیچگاه از قول دیگران علم حاصل نشود و سلب کلی، صحیح نیست و به صورت موجبه

[1] شیخ مفید ، *الفصول المختار* ، ص ۷۸ ، به نقل از مجله حوزه (ویژه حوزه های علوم دینی ، شماره ۵۴ ، مقاله ۶).

جزئیه می توان ادعا کرد که گاهی از قول افراد دیگر، علم حاصل می شود. و ثالثاً بر فرض که تقلید، استناد به قول دیگران در مقام عمل باشد، می توان ادعا نمود که خود عقیده و باور نیز عمل قلبی است و این، عمل را مستند به قول دیگران می کند.

وجوب تحصیل علم در اعتقادات و وجوب استدلال بر اعتقادات، همه این ها وجوب مقدمی و توصلی دارند و آنچه وجوب بالاصاله و استقلالی دارد، اعتقاد و باور قلبی است و علم بدون باور ارزشی ندارد. همچنان که باور قلبی و اعتقاد وجود داشت، همان کافی است. چه علم همراه آن باشد یا نباشد. [1]

تقلید در اصول دین گرچه مذموم است ولی باطل نیست و نباید بیشترین تأکید بر نفی تقلید باشد. بلکه آنچه مهم است این که از چه کسی تقلید شود و راه تحصیل تقلید چه راهی باشد.

در حدیثی که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به صورت مسند نقل شده و شیخ اعظم انصاری فرموده که آثار صدق از آن آشکار است، حضرت فرموده اند : « عوام شیعه و عوام یهود هر دو به جهت تقلید کردن از علمای خود مورد مذمت الهی قرار گرفته اند، با این تفاوت که عوام یهود با آنکه دروغگوئی علمای خویش و تعصب آنان نسبت به دین خود را دانسته اند، و نیز می دانند که ایشان حکم خدا را عوض می کنند، از آنان تقلید می کنند. ولی عوام شیعه اگر ازعلمای دین فروش تقلید کنند مورد مذمت هستند، نه زمانی که از علمایی تقلید می کنند که دین شناس و دین دار بوده و مخالف با هوای نفس و مطیع مولای خود باشند. » (الاحتجاج – جلد ۲ – ص ۲۶۳).

شاید کسی تصور کند این حدیث، تقلید در فروع دین را می گوید. ولی روشن است که صدر حدیث در باره اصول دین است و هیچ ارتباطی با فروع دین ندارد.

« ... ای ما یقرأ علیهم رؤساؤهم من تکذیب محمد صلی الله علیه و آله فی نبوته و امامت علی سید عترته، و هم یقلدونهم مع انه محرم علیهم تقلیدهم فویل للذین یکتبون الکتاب کتبوا صفه زعموا انها صفه محمد صلی الله علیه و آله و هی خلاف صفته و قالوا للمستضعفین منهم : هذه صفه النبی المبعوث فی آخر الزمان » (الاحتجاج – جلد ۲ – ص۶۲)

[1] *" روش شناسی مکتب کلامی قم"* ، سایت کتاب قم (متعقل به شرکت تعاونی ناشران قم)

تقلید در اصول دین، اگر به صورت تقلید از کتاب و سنت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد، بدون هیچ تردیدی صحیح است و این تقلید بالاترین درجه علم و معرفت را ایجاد می کند و اگر تقلید از افرادی باشد که پایبند دین خداوند نیستند، مطمئناً صحیح نیست و معذور نمی باشد واین را فطرت انسانی شهادت می دهد و حدیث امام عسکری علیه السلام نیز بر آن دلالت دارد. [1]

باید توجه داشت که اسلام به طور کلی طرفدار تفکر آزاد در اصول دین است و در اسلام تعبد و تقلید در عقاید و اصول دین پذیرفته نیست. قرآن بارها به انسان یادآور می شود که در عقاید از پیروی کورکورانه بپرهیزید و پدر و مادر را ملاک پذیرش دین قرار ندهید بلکه در پذیرش یک عقیده، برهان طلب نمایید.

خداوند در آیه ٦٧ سوره انبیاء می فرماید: « أُفٍ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَ فَلَا تَعْقِلُون »
« اف برشما و آن چه جز خدا می پرستید. آیا اندیشه نمی کنید؟»

همچنین خداوند در قرآن، به همین گونه داستان ابراهیم علیه السلام با بت پرستان را بیان می کند، داستانی که مبتنی بر حرکت منطقی ابراهیم علیه السلام ومذمت بت پرستان به دلیل به کار نگرفتن عقل و اندیشه است. همان گونه که از آین آیات روشن می شود، قرآن دعوت به اندیشه در عقاید را ارج می نهد و نتیجه آن را ثمربخش می داند؛ البته اندیشه ای که آزاد از ستمگری و نفسانیات باشد .

اگر اندیشیدن در عقاید جایز نبود، با زبان برهان سخن گفتن و عقاید را برهانی طرح نمودن، معنا نداشت. کلام برهانی قرآن در بیان عقایدی همچون توحید، نشانگر آزادی اندیشه در عقاید و ارج نهادن قرآن به عقاید مبتنی بر اندیشه است.

خداوند در آیات مختلفی مانند آیه ١١ سوره مجادله ، آیه ١١ سوره مومنون ، آیات ١٨ و ١٩ سوره آل عمران، آیه ١٠ سوره ملک و آیه ٦ سوره سبأ، انسان ها را دعوت به اندیشه در عقاید کرده و اهل علم و اندیشه را ستوده است.

همچنین خداوند در آیه ٢٤ سوره زخرف تقلید کورکورانه را مذموم دانسته و انسان ها را به توجه در این نکته رهنمون می سازد که باید با اندیشه انتخاب کنند و آن چه حق است برگزینند، نه آن چه که را

[1] *" روش شناسی مکتب کلامی قم"* ، سایت کتاب قم (متعقل به شرکت تعاونی ناشران قم).

پدرانشان برگزیده اند. و نیز در آیه ۱۷۰ سوره بقره به صراحت تقلید در عقاید مانند نپذیرفتن وحی را به صرف پیروی از آبا و اجداد مذمت می کند و با تأکید بر منزلت اندیشه در عقاید، آنان را به تعقل در عقیده فرا می خواند. آیه فوق بر آزادی اندیشه در عقاید دلالت دارد.

تقلید در احکام شرعی

بررسی مهمترین مسائل تقلید درفروع دین

بحث تقلید یکی از موضوعات مهم فقهی است و از طرفی می دانیم که دین اسلام را دو بخش اصول و فروع در برمی گیرد. بخش اصول دین از طریق معرفت، یقین و برهان قابل دریافت است و تقلید به ساحت آن راه ندارد. اما در زمینه فروع و احکام عملی، هم می توان به سمت شناخت اجتهادی رفت و هم از طریق تقلید به مقصود رسید. مشروعیت تقلید از آن روست که اجتهاد و استنباط برای همگان میسر نیست. لذا مسأله تقلید عامی از عالم موجه و قابل قبول می شود.

برای روشن شدن اهداف تقلید، لازم است اهم مسائل تقلید را بررسی کنیم. این مسایل بنیادی و اساسی از این قرار است:

- اصل تقلید ، تقلیدی نیست
- ادله جواز تقلید از سوی فقهای شیعه
- دلائل مخالفان تقلید و پاسخ به اشکال آنها

اصل تقلید تقلیدی نیست

از آنجا که هر مکلفی، اجمالاً برای خود احکام و تکالیفی را ثابت و مسلم می داند، برای اسقاط تکلیف از دوش خود، باید به یکی از این سه راه روی آورد:

- امتثال و انجام وظیفه بر اساس اجتهاد
- تقلید و مراجعه به فقیه جامع الشرایط
- احتیاط و انتخاب راهی که از هرگونه شک و شبهه خالی است.

این حصر را اکثر نزدیک به تمام فقهائی که بر « عروه الوثقی » تعلیقه دارند، پذیرفته اند و خود این سه راه، تفصیل اولین مسأله در کتاب « عروه الوثقی » می باشد.[1]

نکته ای که نباید از نظر دور داشت آن است که مقلد، در همه مسایل غیر ضروری مذهب، می تواند راه تقلید را پیش گیرد؛ مگر درخصوص مسأله تقلید. بلکه در این مورد باید خود اجتهاد کند و براساس دلیل قطعی (ولو ارتکازاً) حجیت تقلید را در مورد خود احراز کند.

بیان محقق خراسانی در کفایه الصول چنین است: « لا یجوزالتقلید فیه ایضاً والا لدار او تسلسل».[2]

یعنی اگر در اصل مسأله جواز تقلید نیز تقلید راه یابد، یکی از این دو محال (دور یا تسلسل) پیش می آید. چه اینکه اگر مقلدی بخواهد جواز تقلید را به همان تقلید اولی اثبات کند، دور لازم می آید. زیرا احراز اصل مشروعیت تقلید برای مقلد، (علی الفرض) متوقف است بر اینکه درخود این مسأله از فقیهی تقلید کند. از سوی دیگر خود تقلید در این مسأله بر احراز مشروعیت تقلید ، توقف دارد.

اما اگر مقلد بخواهد به استناد دیگری (غیر از تقلید) جواز تقلید را ثابت کند، این مستلزم تسلسل است؛ زیرا صحت تقلید دوم او که بر اساس آن اصل جواز تقلید را احراز کرده، نیازمند تقلید سومی است و مشروعیت این تقلید نیز محتاج به تقلید چهارمی است و ...

بنابراین خود مسأله تقلید، باید بر اساس اجتهاد باشد، ولو اینکه اجتهاد در اینجا می تواند به معنای عمل به سیره عقلائی (رجوع جاهل به عالم) یا بر اساس ارتکاز خود باشد.[3]

ادله جواز تقلید از سوی فقهای شیعه

مکلف باید در احکام شرعیه فرعی، یا بر اساس اجتهاد خود عمل کند، یا به احتیاط عمل نماید و یا این که تقلید کند. پس تقلید در درجه اول، واجب تخییری است؛ ولی برای شخص جاهل که نه مجتهد است و نه راه احتیاط را می داند، واجب عینی است.

فقهای شیعه برای اثبات وجوب تخییری، به دواصل استناد کرده اند.

۱- **اصل فطری**: و آن قانون « دفع ضرر محتمل » است. با توجه به این که یک سلسله احکام و مقررات از طرف خداوند برای مکلف مقرر شده است و در ترک آنها احتمال ضرر و خسران وجود دارد، مکلف برای دفع این ضرر محتمل باید بکوشد تا از راه اجتهاد، احتیاط و یا تقلید، آن

---

[1] *عروه الوثقی* ، جلد ۱ ، ص ۳ (به نقل از نشریه حوزه علمیه قم ، شماره ۵۶).
[2] محقق خراسانی ، *کفایه الاصول* ، جلد ۲ ، ص ۴۳۵.
[3] ظهیری ، عباس ، " تقلید در بوته تحقیق" ، *کیهان اندیشه* ، قم ، شماره ۶۱ ، ص ۴۵.

مقررات را انجام دهد و اگر او هر سه راه را نادیده بگیرد و به مقررات عمل نکند، احتمال ضرر باقی است، و چون دفع ضرر محتمل به صورت فطری واجب است، از این رو مکلف باید با استفاده از یکی از این سه راه یاد شده، تکلیف خود را انجام دهد.

۲- **اصل عقلی:** و آن قانون « وجوب شکر منعم » است. انسانی که غرق در نعمتهای الهی است، به موجب حکم عقل، بر او واجب است که آن نعمتها را سپاس گوید و در واقع انجام دادن تکالیفی که خداوند بر او مقرر کرده است، سپاس و شکر آن نعمتها است.

بنابر این مکلف باید از هر راه ممکن (اجتهاد، احتیاط، تقلید) تکالیف خود را بشناسد و به وظایف خود عمل کند تا از این راه به سپاس و شکر منعم اقدام کرده باشد [1]

فقهای شیعه بدون استثناء تقلید در فروع دین (احکام شرعیه فرعی) را جایز می دانند و ادله ای برای آن اقامه کرده اند که به آنها اشاره می شود:

دلیل اول: فطرت

مرحوم آخوند خراسانی می فرماید:

« تقلید و رجوع جاهل به عالم یک امر بدیهی و فطری است که احتیاج به دلیل ندارد. » [2]

فطرت، مجموعه شناختها و تمایلاتی است که ریشه اش صفات کمالی الهی بوده، انسان بر اساس آن آفریده شده، عامل تمایز انسان از حیوان است و انسان را به سوی کمال انسانیت، الهی شدن ومقام خلیفه اللهی سوق می دهد.

خداوند متعال در قرآن کریم، سوره روم آیه ۳۰ می فرماید: « فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا »

امور فطری دارای خصویات زیر می باشد:

۱- خدادادی وغیر اکتسابی است.

۲- درتمام انسانها وجود دارد و تفاوتی در نوع و نژاد انسان یا زمان و مکان آنها ندارد.

۳- بدون آموزش، مورد توجه و شناخت و عمل انسان است.

٤- با تبلیغ و عوامل مختلف نابود نمی شود.

---

[1] طباطبایی حکیم ، سید محسن ، *مستمسک العروه* ، جلد ۱ ، ص ۶ (به نقل از رحیم ابوالحسنی ، *" فلسفه تقلید"* ، سایت کوثر نور ، متعلق به حوزه علمیه قم).

[2] خراسانی محمدکاظم ، *کفایه الاصول* ، جلد ۲ ، فصل تقلید (طبق نقل شهریاری ، حمید ، *کتاب شورا د رفتوا* ، قم ، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی).

اینک با روشن شدن معنا و خصوصیات امور فطری باید ملاحظه نمود که آیا تقلید(پیروی جاهل از عالم) یک امر فطری است یا نه.

بررسی زندگی انسانها در طول تاریخ نشان می دهد که تمام انسانها دارای یک شناخت و تمایل درونی، بدین جهت هستند که در هر جائی جاهل بوده و توانائی اعمال نظر و بررسی فکری مسئله را نداشته، به فرد دانا و متخصص مورد اعتماد مراجعه می کند. خصوصاً اینکه این بررسی نشان می دهد که این شناخت و تمایل درونی در همه انسانها بطور ذاتی و بدون آموزش وجود داشته، تحت تأثیر تبلیغات نابود نمی شود و همه خصوصیات امور فطری در این شناخت و تمایل هست.

حتی در متمدن ترین و مدرن ترین جوامع بشری، خصوصاً در جوامع دموکراتیک، تقلید وجود دارد و هر فردی در آداب و رسوم و عقاید و الگوهای زندگی و کارهای سیاسی خود، فرد یا حزب یا کشور یا جامعه خاصی را ملاک کارهای خود قرار می دهد و از آنها تبعیت می کند.

در هر حزبی، عده ای در رأس حزب بعنوان ایدئولوگ و صاحب نظر قرار دارند و هر فردی که حزب را پذیرفته، از آرمانها و عقاید و عملکرد حزب تبعیت و دفاع می کند. آزاد اندیشان و دمکراتها همواره از حزب یا گروه یا جامعه مورد نظر خود تبعیت می کنند. عده ای از دکارت ، عده ای از هگل و بعضی نیز از مائو و لنین و نظایر اینها تبعیت می کنند.[1]

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید:

« هر انسانی در بخش بسیار کوچکی از جهات حیات خود به اجتهاد می پردازد و بخشهای دیگر (بزرگترین قسمت زندگی) را با تقلید می گذراند. راستی کسی که می پندارد در زندگی خود زیر بار تقلید نرفته و نخواهد رفت، با یک پنداردروغی و خنده دار، خود را فریب نمی دهد؟» [2]

پس مشخص گردید که تقلید (پیروی جاهل از عالم) تمام خصوصیات فطری بودن را دارد، لذا یک امر فطری است.

---

[1] مجبوبی فر ، محمد حسن ، *پایان نامه با موضوع تقلید از گذشتگان در قرآن با تکیه بر تفاسیر شیعه و سنی* ، دانشگاه آزاد اراک، سال ۱۳۷۹ ، ص ۴۶.

[2] طباطبایی ، محمدحسین ، *مرجعیت و روحانیت* ، ص ۱۸.

دلیل دوم: قرآن

در قرآن آیاتی هم وجود دارد که مسأله تقلید و جواز آن را می رساند و مورد استدلال قرار گرفته که به برخی اشاره می کنیم تا ضمن اثبات جواز تقلید حقیقت و مفهوم تقلید را نیز از دیدگاه قرآن در یابیم:

- **۱ – آیه نفر** که می فرماید:

« وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِن كلُ فِرْقَةٍ مِّنهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيهِمْ لَعَلَّهُمْ يحْذَرُون» سوره توبه / ۱۲۲

« سزاوار نیست که تمامی مومنین کوچ کنند و باید از هر فرقه ای چند نفر برای تفقه در دین بروند و پس از کسب معارف، مردم را انذار کنند . باشد که از لغزش و انحراف دوری نمایند. »

این آیه دلالت می کند که وقتی فقیه انذار نموده و حکم شرعی را بیان می نماید، بر مردم لازم است که از او پیروی کرده و به دستورات دین که از طریق عالم دینی به آنها منتقل می شود، عمل نمایند.

همان گونه که از « لولای تحضیضیه » استفاده میشود « نفر» واجب است. چون نفر ضرورت دارد « تفقه » و « انذار» هم که هدف نفر را تشکیل می دهند در دائره واجبات قرار می گیرند.

پس مطلوبیت تفقه و انذار به خاطر خود آنان نیست بلکه به خاطر « تحذر » می باشد و در این صورت تحذر پس از انذار واجب می شود.

یعنی هنگامی که فقیه انذار کرد، تحذر باید تحقق یابد. تحذر صرفاً یک خوف و تأثر نفسانی و درونی نیست بلکه عملی است که بر اثر انذار در رفتار و کردار آدمی ظاهر می گردد. از این روی هنگامی که تحذر به انذار فقیه لازم شد، همان پیروی یا تقلید از قول و فتوای دیگری پدید می آید.

از مصادیق روشن انذار، تبیین احکام الهی (واجب و حرام) است. فقیه باید احکامی که ترک آنها موجب کیفر خواهد بود به مردم برساند و بر مردم واجب است ترک آنها، تا کیفر نشوند.

وقتی که انذار را وظیفه فقیه دانستیم و تحذر مردمان را از پیامدهای آن، روشن می شود که فقیه راوی، ناقل و گزارشگر صرف نیست، بلکه کسی است که دلیل حکم را می فهمد، در استنباط احکام صاحب نظر است و ... [1]

[1] شرفی ، حسین ،" *تقلید دراحکام شرعی*" ، نشریه حوزه قم ، سال ۱۳۷۲ ، شماره ۵۶.

- **۲ – آیه سؤال** که می فرماید:

« وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیهِمْ فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لَا تَعْلَمُون» سوره انبیا / ۷

« خداوند متعال در این آیه، خطاب به کفاری که بر این گمان بودند که پیامبر باید از جنس فرشته باشد، آنان را به سؤال از دانشمندان و علما دعوت می کند . یعنی سنت الهی براین است که بر مردانی که از جنس خود مردم هستند، وحی می فرستد و چنانچه کسی را در این امر تردیدی هست، می تواند از اهل علم پرسش کند. »

ذیل آیه به نحوی کلی دستور می دهد که آنچه را نمی دانید از اهل ذکر بپرسید. پرسشی که مقدمه دانش شود. بپرسید تا بدانید و بر طبق آن عمل کنید. خود پرسش مقصود اصلی نیست بلکه عمل به آن منظور اصلی است. اگر عمل نباشد پرسش و پاسخ لغو خواهد بود.

به عبارت دیگر اینگونه دستورات در برداشت عرفی برای بیان وظیفه عملی است. وظیفه ای که انسان آن را نمی داند. باید بپرسد تا بداند و عمل کند . عمل ، پس از آگاهی تحقق می یابد . مانند این که می گوید : اگر طبیب نیستی به طبیب مراجعه کن. فهم عرفی این نیست که به طبیب مراجعه کن تا فقط بدانی؛ بلکه فهم عرفی این است که به طبیب مراجعه کن و به دستورات او عمل کن تا مداوا گردی.

برخی بر این نظرند که منظور از اهل ذکر در آیه شریفه، اهل کتاب یا ائمه اطهار هستند. از این روی نمی شود جواز تقلید را از این آیه استفاده کرد.

می گوییم: آیه اطلاق دارد و شأن نزول یا مورد و مصداق خاص باعث تخصیص نمی شود و دلالت آیه را محدود نمی کند. آیه از کبرای کلی سخن می گوید که هم قابل انطباق بر اهل کتاب است و هم بر ائمه علیهم السلام و هم بر عالم و فقیه. به تناسب هر مورد فرق می کند و برای هر پرسشی به اهلش مراجعه می شود. اصلاً خود این تعدد مصادیق، نشانه عمومیت آیه است.

چنانچه محقق خویی (ره) در کتاب « التنقیه فی شرح العروه الوثقی » متذکر شده اند که گرچه جمله « فَاَسئَلوا اَهلَ الّذکر » به قرینه صدرآیه و آیات قبلی، مربوط است به « معرفه النبی » ، ولی اتفاق بر آن است که مورد نمی تواند مخصص باشد. از این روی اطلاق « اهل الذکر » تحت الشعاع مورد قرار نمی گیرد. بلکه کلیت امر به سؤال در دو عرصه اصول و فروع پابرجاست.

بنابر این مفاد آیه چنین می شود که مسائل اعتقادی خود از قبیل امر نبوت را، ازعلمای اهل کتاب، و احکام فرعیه را از پیامبر صلی الله علیه و اله و یا ائمه اطهار علیهم السلام و پس از آنها و یا در صورت عدم دسترسی به ایشان، از فقها پرسش کنید.[1]

امکان دارد گفته شود: مورد آیه جایی است که پرسش باعث علم گردد و پاسخ علم آور به دست آید. مراجعه به فقیه حتمی علم نمی آورد و باعث یقین انسان به حکم نمی شود.

از آیه، شرط علم آوردن استفاده نمی شود که حتماً باید پس از پاسخ، یقین و علم به حکم پیدا شود. بلکه آیه می گوید: اگر نمی دانید، بپرسید تا بدانید و عمل کنید. همان علم عرفی و معمولی را در نظر دارد نه علم برهانی و صد در صد یقین آور را. آن وثوق و اطمینانی که به گفته فقیه و متخصص پیدا می شود، در عرف از آن تعبیر به علم می گردد.

- **۳ – آیه کتمان**

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَتِ وَ الْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَبِ أُوْلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّعِنُون» سوره بقره / ۱۵۹

« آنان که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب بیان ساختیم کتمان می کنند، خدا آنان را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آنان را لعنت می کنند. »

کتمان، منحصر در نشانه های نبوت نیست بلکه هر آنچه که حقی را روشن می سازد و باعث هدایت و سعادت بندگان خدا می شود اگر کتمان گردد حرام و مذموم است.

اگر کتمان علم حرام است و ابراز آن واجب، باید پس از ابراز ، قبول آن لازم باشد، و گرنه این وجوب ابراز، لغو خواهد بود. ارتکاز و برداشت عرفی غیر از این نیست. از مصادیق روشن کتمان، نرساندن احکام الهی و وظایف شرعی به مردم است. یعنی آن که توانایی بر استنباط احکام از راه صحیح شرعی دارد اگر این کار را انجام ندهد و یا پس از انجام ، ابلاغ نکند، کتمان حق کرده و احکام دینی را به مسلمانان نرسانده است.

بر مجتهد واجب است که اجتهاد کند و نظرش را باز گوید و بر غیر مجتهد لازم است که بدان عمل کند.[2]

---

[1] ظهیری ، عباس ، " تقلید در بوته تحقیق" ، *کیهان اندیشه* ، قم ، سال ۱۳۷۴ ، شماره ۶۱ ، ص ۴۹.
[2] شرفی ، حسین ، *" تقلید در احکام شرعی"* ، *نشریه حوزه علمیه قم* ، سال ۱۳۷۲ ، شماره ۵۶.

حکم تقلید در قرآن کریم

• وجوب تقلید از هدایت شدگان

« قُلْ إِنِّی نُهیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لا أَتَّبِعُ أَهْواءَکُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُهْتَدین »
سوره انعام آیه ٥٦
« بگو من از پرستش کسانی که غیر از خدا می‌خوانید نهی شده‌ام، بگو من از هوی و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم اگر چنین کنم گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود. »

« أُوْلَئکَ الَّذینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُدَئهُمُ اقْتَده ... » سوره انعام آیه ٩٠
« آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن ... »

« قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائکُمْ مَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ یَهْدی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون » سروه یونس آیه ٣٥
« بگو آیا هیچیک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می‌کند؟- بگو تنها خدا به حق هدایت می‌کند آیا کسی که هدایت به حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند، شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟ »

« قُلْ فَأْتُوا بِکتابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدی مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقین » سوره قصص آیه ٤٩
« بگو، اگر راست می‌گوئید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست) کتابی هدایت بخش‌تر از ایندو بیاورید تا من از آن پیروی کنم. »

« اتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُون » سوره یسی آیه ٢١
« از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. »

« وَ کَذَلکَ مَا أَرْسَلْنَا من قَبْلکَ فی قَرْیَةٍ مِّن نَّذیرٍ إِلَّا قَالَ مُترْفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلیَ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلیَ ءَاثَرِهِم مُّقْتَدُونَ . قَلَ أَ وَ لَوْ جِئْتُکمُ بِأَهْدَی مِمَّا وَجَدتمُ عَلَیْهِ ءَابَاءَکمُ قَالُواْ إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ کَفِرُون » سوره زخرف آیه ٢٣ و ٢٤
« همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری انذارکننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم. (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من

آئینی هدایت‌بخش‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید؟!) گفتند (آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده‌اید کافریم! لذا ما از آنها انتقام گرفتیم بنگر پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بود. »

• حرمت تقلید از نیاکان بت پرست در عقاید دینی

« قَالُواْ أَ جِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّدِقِينَ . قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجَدِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ ءَابَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَنٍ فَانتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ » سوره اعراف آیه ۷۰ و ۷۱

« گفتند آیا به سراغ ما آمده‌ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می‌پرستیدند رها کنیم، حال که چنین است آنچه (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی بیاور اگر راست می‌گویی. گفت: پلیدی و غضب پروردگار شما را فرا گرفته، آیا با من در مورد نامهایی مجادله می‌کنید (که به عنوان معبود و خدا) شما و پدرانتان (بر بتها) گذارده‌اید، در حالی که خداوند هیچ فرمانی درباره آن نازل نکرده است، بنابراین شما منتظر باشید من هم با شما انتظار می‌کشم. »

« أَوْ تَقُولُواْ إِنمَّا أَشْرَكَ ءَابَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَ فَتهُْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُون » سوره اعراف آیه ۱۷۳

« یا نگوئید پدران ما قبل از ما بت پرستی را اختیار کردند و ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام دادند مجازات می‌کنی. »

« قَالُواْ يَصَلِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَ تَنْهَئنَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا وَ إِنَّنَا لَفِي شَك مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ . قَالَ يَقَوْمِ أَ رَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلىَ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَ ءَاتَئنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيرْ تَخْسِير» سوره هود آیه ۶۲ و ۶۳

« گفتند ای صالح! تو پیش از این مایه امید ما بودی! آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ و ما در مورد آنچه ما را به سوی آن دعوت می‌کنی در شک و تردید هستیم. گفت: ای قوم من! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (می‌توانم از ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی می‌تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنا بر این (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکار بودنتان بر من نمی‌افزاید. »

« قَالُواْ يَشُعَيْبُ أَ صَلَوتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّترُکَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَلِنَا مَا نَشَؤُاْ إِنَّکَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ . قَالَ يَقَوْمِ أَ رَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىَ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّىَ وَ رَزَقَنِى مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا ... » سوره هود آیه ۸۷ و ۸۸

« گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را دستور می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک گوئیم؟ و آنچه را میخواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی؟. گفت : ای قوم من ! هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد (آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم ؟) ... »

« فَلا تَکُ فِی مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هؤُلاءِ ما يَعْبُدُونَ إِلاَّ كَما يَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوص » سوره هود آیه ۱۰۹

« شک و تردیدی در معبودهایی که آنها می‌پرستند بخود راه مده. آنها همان گونه این معبودها را پرستش می‌کنند که پدرانشان قبلا می‌پرستیدند، و ما نصیب آنها را بی کم و کاست خواهیم داد.»

« إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِى أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ . قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ . قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِى ضَلالٍ مُبِين » سوره انبیا آیات ۵۲ تا ۵٤

« آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی روحی را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟ گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند! گفت: مسلما شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید. »

« قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِکَ يَفْعَلُونَ . قالَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ . أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ . فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِى إِلاَّ رَبَّ الْعالَمِين » سوره شعراء آیات ۷٤ تا ۷۷

« گفتند: فقط ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند. گفت: آیا دیدید چیزی را که شما عبادت می‌کردید؟ شما و پدران پیشین شما. همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان ! »

« بَلْ قَالُواْ إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلىَ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلىَ ءَاثَرِهِم مُّهْتَدُونَ . وَ كَذَلِکَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُترَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلىَ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلىَ ءَاثَرِهِم مُّقْتَدُون » زخرف آیه ۲۲ و ۲۳

« بلکه آنها می‌گویند ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده‌ایم. همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری انذارکننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم. »

• حرمت تقلید از گمراهان

« ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ . إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالِّينَ . فَهُمْ عَلى آثارِهِمْ يُهْرَعُون » سوره صافات آیات ٦٨ تا ٧٠

« سپس بازگشت آنها به سوی جهنم است. چرا که آنها پدران خود را گمراه یافتند. با اینحال با سرعت به دنبال آنان می‌دوند. »

• حرمت تقلید از نیاکان در احکام الهی

« وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُواْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُون » سوره بقره آیه ١٧٠

« و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نمائیم. آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟! »

« وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُون » سوره مائده آیه ١٠٤

« و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیائید، می‌گویند: آنچه را از پدران خود یافته‌ایم ما را بس است!. آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند؟! »

« وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون » سوره اعراف آیه ٢٨

« و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند، می‌گویند: پدران خود را بر این عمل دیدیم و خداوند بما دستور داده است! بگو خداوند (هرگز) دستور به عمل زشت نمی‌دهد. آیا چیزی بر خدا می‌بندید که نمی‌دانید؟! »

« قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ . قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ »سوره هود آیه ٨٧ و ٨٨

« گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را دستور می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک گوئیم؟ و آنچه را میخواهیم، در اموالمان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی؟. گفت: ای قوم من! هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد(آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟). من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح، تا آنجا که توانایی دارم نمی‌خواهم، و توفیق من جز به خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز گشتم. »

« وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ الشَّيْطانُ يَدْعُوهُمْ إِلى عَذابِ السَّعِيرِ » سوره لقمان آیه ۲۱

« هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند. (باز هم تبعیت می‌کنند)؟! »

دلیل سوم : روایات

یکی دیگر از ادله جواز تقلید، روایات اهل بیت علیهم السلام می باشد که تعداد آنها بسیار و به اسناد متعدد، به اندازه ای است که اجمالاً متواتر است، و به چند دسته تقسیم می شود:

- **دسته اول** – روایاتی که امر به تقلید نموده اند.
- **دسته دوم** – روایاتی که به اشخاص معینی امر شده که به فقهای واجدالشرایط مشخص شده، رجوع کنند.
- **دسته سوم** – روایاتی که تقلید را به دو نوع مذموم و ممدوح تقسیم، و تقلید ممدوح را تأیید نموده اند.
- **دسته چهارم** – روایاتی که امر به افتاء نموده و به دلالت التزامی، دلیل بر جواز تقلید هستند.
- **دسته پنجم** – روایاتی که فتوا و نظرات فقهی را مورد تأیید قرار داده و به دلالت التزامی، دلیل بر جواز تقلید هستند.
- **دسته ششم** – روایاتی که خصوصیات فقیه و مرجع تقلید را بیان کرده و به دلالت التزامی، دلیل بر جواز تقلید هستند.

- **دسته هفتم** – روایاتی که نهی از فتوایی به غیرعام بوده و به دلالت التزامی، دلیل بر جواز تقلید هستند.[1]

در اینجا به ذکر نمونه هایی از آن روایات که دلالتشان بر مدعا، به نظر تمام می رسد ، بسنده می کنیم.

- ۱ – احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام پرسید: « با که معامله کنم و یا از چه کسی مطالب مورد نیاز خود را دریافت کنم و سخن چه کسی را بپذیرم؟

امام فرمود:

« العمری ثقتی فما ادی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له و اطع فانه الثقه المأمون »[2]

امام فرمود: « (عثمان بن سعید) عمری مورد اعتماد من است. آنچه از جانب من به تو برساند از من است و هرچه از قول من بازگو کند قول من است. به گفته اش گوش فرا ده و از وی پیروی کن که مورد اعتماد و امین است. »

این دو جمله مذکور در روایت: « با چه کسی معاشرت کنم » و « از چه کسی مطالب دینی خود را سؤال کنم » حاکی از شمول مورد سؤال است و اختصاص به نقل حدیث ندارد؛ بلکه باب فتوا را نیز در بر می گیرد.

اخذ مطالب مورد ابتلأ، به دریافت خبر و حدیث محدود نمی شود، بلکه در بسیاری از موارد مربوط به فتواست. صاحب نظر و مجتهد توان آن را دارد که از عهده آن برآید.

- ۲ – « عبدالعزیز ابن المهتدی والحسن بن علی بن یقطین جمیعاً عن الرضا علیه السلام قال: قلت لا اکاد اصل الیک اسألک عن کل ما احتاج الیه من معالم دینی افیوتس بن عبدالرحمن ثقه آخذ منه ما احتاج الیه من معالم دینی؟ فقال نعم »[3]

« عبدالعزیز پسر مهتدی و حسن بن علی بن یقطین، هر دو از امام رضا علیه السلام روایت می کنند که از حضرتش سؤال کردیم: من نمی توانم خدمت شما برسم و از احکام و معارف دینی و مورد نیازم پرسش نمایم. آیا یونس پسر عبدالرحمن مورد وثوق است تا من از او احکام و معارف دینم را که مورد نیاز است دریافت کنم؟ فرمود: بله.

---

[1] از باب نمونه می توان به کتاب *وسائل الشیعه* شیخ حر عاملی مراجعه کرد .

[2] حرعاملی ، حسن بن یوسف ، *وسائل الشیعه* ، جلد ۱۸ ، ابواب صفات القاضی ، باب ۱۱ ، خبر ۴.

[3] همان ، خبر۳۳.

این روایت نشان می دهد که حجیت رأی فقیه ثقه، به عنوان کبرای کلی ، امری مسلم و مرتکز است و سائل تنها در پی احراز صغرای قضیه است که با تأیید یونس از ناحیه امام، صغرای مسأله نیز سامان می یابد.

- ۳ - « علی بن المسیب الهمدانی، قال: قلت للرضا علیه السلام شقتی بعیده و لست اصل الیک فی کل وقت فممن آخذ معالم دینی؟ قال من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا »[1]

« علی بن مسیب همدانی گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم راه من دور است و همیشه به شما دسترسی ندارم. از چه کسی احکام و معارف دین خود را دریافت کنم؟ امام علیه السلام فرمود: از زکریا بن آدم قمی که امین در دین و دنیاست. »

امام علیه السلام در ذیل خبر مذکور ضمن معرفی زکریا بن آدم به عنوان فقیه جامع الشرایط، او را به جمله « المأمون علی الدین و دنیا » توصیف کرده که این خود در حکم تعلیل است و قانونی کلی به ما ارائه می دهد.

این احادیث و احادیث فراوان دیگری که امر به مراجعه به فقهاء و عالمان شیعه می نماید، بیانگر تقلید و سؤال از مسایل شرعی و انجام واجبات و تکالیف دینی با پیروی از عالمان دین است.

دلیل چهارم: عقل

با توجه به اینکه تقلید امری فطری است، لذا بدیهی بوده و نیازی به استدلال ندارد. معذلک عقل انسان برای ضرورت تقلید، برهان ارائه می کند؛ بدین بیان که:

هر انسانی در حرکت و تکاپو است و برای این حرکت، نیاز به شناخت دارد و برای کسب این شناخت یا باید خود عالم باشد و یا باید به عالم مراجعه و از نظراتش پیروی کند.

دلیل عقلی برای ضرورت تقلید در امور دینی را، محقق اصفهانی در رساله « اجتهاد و تقلید » خود چنین بیان نموده است:

« بعد از پذیرفتن مبدأ هستی و ارسال انبیاء و اینکه بندگان خدا بی هدف آفریده نشده اند، عقل اقرار می کند که اطاعت از خدا ضروری و نافرمانی او موجب خروج از بندگی است و کیفیت اطاعت

[1] حرعاملی ، حسن بن یوسف ، *وسائل الشیعه* ، جلد ۱۸ ، ابواب صفات القاضی ، باب ۱۱ ، خبر ۲۷.

احکام الهی مبتنی بر علم به احکام است و این علم یا از طریق شنیدن سخن معصوم – علیه السلام – و یا به اجتهاد و یا با تقلید حاصل می شود . راه اول برای مردم زمان غیبت ممکن نیست و راه دوم برای عموم مردم میسر نیست ؛ پس عقل حکم می کند که باید تقلید کرد . » [1]

دلیل پنجم : سیره عقلا

مهمترین و عمده ترین دلیل حجیت تقلید و اعتبار آرای فقیه برای مقلدان، عبارت است از سیره عقلائیه.

همواره روش عقلاء بر این است که در هر حرفه و صنعتی بلکه در تمامی شؤون زندگی، غیر متخصص به متخصص و غیر خبره به اهل خبره مراجعه می کند. این شیوه در میان همه امتها و مذهبها و در تمامی زمانها و دورانها بوده است. اصلاً نظام زندگی بدون این سیره برقرار نمی شود و نمی توان جامعه ای پیدا کرد که همه افرادش در تمامی آنچه که نیاز به آن دارند، متخصص باشند.

احکام و وظائف شرعی نیز از این قاعده مستثنا نیست و از آنجا که این سیره تا عصر امامان معصوم علیهم السلام باقی بوده و آن حضرات از این شیوه ردع و منعی نفرموده اند، معلوم می شود که مقلد می تواند به این سیره احتجاج و اعتماد کند.

دیدگاه های علمای اسلام در خصوص مسأله تقلید

در میان علمای اسلام، کمتر کسی یافت می شود که تقلید در فروع دین را واجب تخییری[2] نداند؛ مگر قدریه و برخی از علمای حلب و بعضی از قدمای اصحاب امامیه که تقلید در فروع دین را حرام و اجتهاد در آن را واجب عینی می دانند؛ یعنی می گویند که بر هر مکلفی عیناً [3] واجب است در فروع دین اجتهاد کند و احکام را از ادله اش استنباط نماید و در این راستا به قباحت تقلید و وجود اجماع بر پیروی از علم و نیز به برخی از آیاتی که دلالت بر مذمت تقلید از روش پدران و نیاکان دارد[4] و همچنین به آیاتی که از تبعیت به غیر علم نهی می کند[5]، تمسک می جویند؛ و گاهی نیز در استدلالشان فروع دین را با اصول دین قیاس می کنند و می گویند:

---

[1] اصفهانی ، شیخ محمد حسین ، *بحوث فی الاصول* ، بحث اجتهاد و تقلید ، ص ۱۷ (طبق نقل مجله کیهان اندیشه ، قم ، شماره ۶۱)
[2] یعنی تخییر بین تقلید و احتیاط.
[3] ولی مشهور قریب به اتفاق علمای اسلام می گویند ، اجتهاد در فروع دین واجب کفایی است .
[4] سوره زخرف / آیه ۲۲ - سوره بقره / آیه ۱۷۰.
[5] سوره اسراء / آیه ۳۶ - سوره نجم / آیه ۱۷۰.

« با این که اصول اعتقادات از مسائل مشکل و پیچیده است و عوام غالباً از درک آنها ناتوان می باشند، ولی تقلید در آن جایز نیست؛ پس در فروع دین که به مراتب آسانتر از اصول دین می باشد تقلید جایز نیست.[1] »

در اینجا ما دیدگاه یکی از قدمای اصحاب امامیه را در باره عدم جواز تقلید بیان کرده و سپس نظر ایشان را نقد می کنیم.

ادله مخالفان تقلید و نقد آن

مرحوم ابوالمکارم سید بن زهره [2] رحمه الله علیه که از قدمای اصحاب امامیه است، در کتاب جوامع الفقیه در باره رجوع عامی به مجتهد می گوید:

« لا یجوز للمستفتی تقلید المفتی لان التقلید قبیح و لان الطائفه مجمعه علی انه لا یجوز العمل الا بعلم؛ و لیس لاحد ان یقول : قیام الدلیل و هو اجماع الطائفه علی وجوب رجوع العامی الی المفتی و العمل بقوله مع جواز الخطا علیه یؤمنه من الاقدام علی قبیح و یقتضی اسناد عمله الی علم! لانا لانسلم اجماعها علی العمل بقوله مع جواز الخطا علیه و هو موضع الخلاف بل انما امروا برجوع العامی الی المفتی فقط فاما العمل بقوله تقلیدا فلا. فان قیل : فما الفائده فی رجوعه الیه اذا لم یجز له العمل بقوله؟ قلنا الفائده فی ذالک ان یصیر له بفتیاه و فتیا غیره من علماء الامامیه سبیل الی العلم باجماعهم فیعمل بالحکم علی یقین یتبین صحه ذلک. »

« جایز نیست استفتا کننده از فتوا دهنده تقلید کند؛ زیرا تقلید امری قبیح و زشت است و علاوه بر این، اجماع وجود دارد که عمل باید از روی علم باشد و کسی را نرسد که بگوید: همین مقدار که اجماع بر رجوع عامی به مجتهد و عمل بر طبق قولش وجود دارد خودش نشانه وجود دلیل در مسأله است و لذا وجود این اجماع، اقدام مقلد بر تقلید را از قباحت خارج ساخته و عمل وی را مستند به علم می گرداند! زیرا در جواب می گوییم:

اجماع مذکور قابل پذیرش نبوده و مورد اختلاف است، بلکه عوام صرفاً مأمور به رجوع به مجتهد می باشند. اما معلوم نیست که بعد از رجوع کردن به مجتهد ، حتی با فرض احتمال خطا، موظف به عمل

---

[1] ابوالحسینی ، رحیم ، *" فلسفه تقلید"* ، اینترنت ، سایت پرس و جو.
[2] متوفای سال ۵۸۵ ق.

بر طبق فتوای مجتهد باشند. آن وقت خواهید پرسید: پس فایده رجوع عامی به مجتهد چیست؟ در جواب خواهیم گفت: فایده اش در فرض مذکور این است که شخص عامی با رجوع به فتوای مجتهدش و فتوای مجتهدین دیگر از علمای شیعه، علم به اجماع پیدا نموده و در نتیجه عمل را بر یقینش انجام می دهد.[1]

نقد این نظریه

این دیدگاه از جهات متعددی قابل نقد است؛ زیرا:

- **اولاً**: تقلید در همه جا قبیح نیست. بلکه همانطور که قبلاً گفتیم تقلید بر چهار قسم است که سه قسم اول آن قبیح بوده ولی قسم چهارم که تقلید جاهل از عالم می باشد، نه تنها قبیح نیست، بلکه از نظر عقل ، نیکو نیز می باشد. البته مشروط بر این که وثوق و رفع نیاز، در آن باشد و بدیهی است که در تقلید عامی از مجتهد، اعتماد و عنصر وثوق فراهم است.
- **ثانیاً**: تفکیک بی رجوع به مجتهد و عمل نکردن به فتوایش عرفاً معنا ندارد؛ چون لازمه عرفی رجوع عامی به مجتهد، عمل به دستور مجتهد است. هر چند ممکن است این دو عقلاً تفکیک پذیر باشند اما شارع احکامش را براساس فهم عرف بیان می کند. پس اگر شارع، عامی را به مجتهد ارجاع می دهد، معنایش این است که باید به فتوای مجتهد عمل کند، نه این که موظف به رجوع کردن باشد.
- **ثالثاً**: آیاتی که تقلید را نکوهش می کند ناظر به تقلید کورکورانه و بدون حصول اطمینان می باشد؛ چنان که در ذیل آیه ١٠٤ از سوره مائده آمده است: « ... اولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون » « اگر پدرانشان هیچ علمی نداشته باشند و گمراه باشند، باز هم از آنها تبعیت می کنند؟ »
- **رابعاً**: آیاتی که تبعیت بدون علم را سرزنش می کند، انصراف به مسائل اعتقادی و مسائل ضروری دارد؛ یعنی در این گونه موارد، نیاز به علم هست وگرنه همگی باور داریم که احکام و فروعات فقهی براساس ظن معتبر، استوار است. البته ضروریات دین از قبیل نماز، روزه، حج، جهاد و غیره از دایره تقلید استثناء هستند، اگر چه در دایره فروع قرار دارند .

[1] ابوالحسینی ، رحیم ، *" فلسفه تقلید"* ، به نقل از مرحوم ابوالمکارم سید بن زهره ، *جوامع الفقیه* - ص ۴۸۶ ، اینترنت ، سایت پرس و جو.

- **خامساً** : اگر اجتهاد واجب عینی باشد، لازمه اش عسر و حرج و اختلال در معیشت مردم خواهد بود؛ چون اجتهاد مقدماتی دارد که فراگیری آنها بسیار دشوار است و انسان را از اشتغال به نیازهای دیگرش باز می دارد. از این رو بعضی از علما ، اجتهاد مطلق را ناممکن می دانند. همانند سید محمدتقی حکیم که در « الاصول العامه للفقه المقارن » می گوید: « لازم به ذکر است که اختلاف در امکان اجتهاد مطلق و عدم امکان آن، مبنایی است. کسانی که آن را ناممکن می دانند ، معنای بسیار وسیعی برای اجتهاد مطلق قائلند و توان بشر را قاصر از دسترسی به آن می دانند. ولی مشهور که آن را ممکن می داند، می گوید: لازم نیست در اجتهاد مطلق، نسبت به استنباط تمام احکام و فروعات، فعلیت داشته باشد. بلکه اگر ملکه استنباط نسبت به تمام فروعات به وجود بیاید کافی است . » [1] حال چگونه ممکن است شارع مقدس، همه امت را به دنبال اجتهاد و استنباط احکام بفرستد؟!
- **سادساً** : قیاس مسائل اعتقادی با فروعات فقهی، قیاس مع الفارق است. چون مسائل اصول اعتقادات، محدود است و کیفیت تحصیل آن نیز لازم نیست در حد بسیار بالا و تخصصی باشد. بلکه همین قدر که بتواند اصول پنج گانه را بفهمد و آنها را اثبات نماید، کافی است. اما مسائل و فروعات فقهی، دامنه وسیعی دارند و حتی نماز تنها، حدوداً دارای چهارده هزار مسأله است و همچنین حدیث زراره در احکام حج که حدود چهل سال طول کشید، معروف و مشهور است؛[2] و گذشته از این، بروز مسائل جدید نیز مزید بر علت است. بنابراین انسان چگونه می تواند درباره همه این مسائل اجتهاد کند و فروعات فقهی را از ادله اش استنباط نماید؛ و نقل است که کتاب جواهرالکلام (با اینکه بسیاری از جزئیات مسائل در آن نیست) بیست و پنج سال طول کشید در حالی که مرحوم صاحب جواهر در این مدت، بی وقفه در حال نوشتن بود.[3]
- **سابعاً** : وقتی هنوز مردم به درجه اجتهاد نرسیده اند، آن وقت تکلیفشان چیست؟ آیا باید تقلید کنند؟ که این خلاف فرض است؛ و یا باید احتیاط کنند؟ که شناخت موارد احتیاط نیز کمتر از درجه اجتهاد را نمی طلبد و حتی در بعضی از موارد، احتیاط نیز ناممکن می باشد، مانند دوران امر بین محذورین.[4]

---

[1] حکیم ، سیدمحمدتقی ، *الاصول العامه للفقه المقارن* ، ص ۵۸۲.
[2] ابوالحسینی ، رحیم ، " *فلسفه تقلید به نقل از منتهی الدرایه* " ، جلد ۸ ، ص ۵۳۱ ، اینترنت ، سایت پرس و جو.
[3] همان ، ص ۵۳۲.
[4] مانند دوران یک تکلیف بین وجوب و حرمت.

به هر حال نظریه مذکور دارای اشکالات زیادی بوده و قابل پذیرش نیست و شاید به همین دلیل، برخی از فقهای امامیه اصل وجود این نظریه را زیر سؤال برده و در توجیه آن گفته اند:

« به نظر می رسد ادعای حرام بودن تقلید و وجوب اجتهاد در فروع دین، ثابت نباشد و کسانی که کلماتشان ظهور در لزوم اجتهاد دارد، چه بسا منظورشان لزوم اجتهاد در اصل مسأله جواز تقلید بوده باشد؛ یعنی برای تقلید کردن از مجتهد باید اجتهاد نمود ونباید از کسی تقلید کرد و البته این سخن فی نفسه صحیح است. اما تقلید کردن عامی از مجتهد ، نامش اجتهاد نیست. زیرا رجوع جاهل به عالم یک امر بدیهی است و اجتهاد در بدیهیات معنا ندارد. » [1]

پرسش ها و شبهاتی که در باره اصل مسأله تقلید مطرح است و جواب اجمالی به آنها

در این جا برای وضوح هر چه بیشتر جواز مسأله تقلید در فروع دین (احکام شرعی فرعی) به بیان پرسش ها و یا شبهاتی که درباره اصل مسأله تقلید مطرح است می پردازیم و به اجمال بدانها پاسخ می گوییم .

- **سؤال اول:** هر مسلمانی باید از روی علم، تکلیف خود را بیابد و پس از یقین به حکم، به آن عمل کند. بنابراین هر مجتهدی ممکن است خطا کند و اگر از فتوا و نظریه مجتهدی پیروی کنیم ما نیز ممکن است به خطا رفته باشیم.

جواب : برای بسیاری از کسان دیگر نیز احتمال اشتباه هست. اگر قرار باشد به این گونه موارد احتمالی ترتیب اثر بدهیم، در پذیرش حکم قاضی یا شهادت شاهد نیز چنین است. گذشته از این برای عمل به فتوای مجتهد دلیل و حجت داریم که براساس آن خود را موظف به مراجعه به فتوای او می دانیم و این دلیل و حجت، خود عذری است که عمل ما را توجیه می کند.

- **سؤال دوم:** همان گونه که در اصول دین تقلید را جایز نمی دانید باید در فروع دین نیز چنین باشد. زیرا اگر امکان تحصیل علم در اصول دین وجود دارد، در فروع نیز چنین است. یعنی هنگامی

[1] حکیم ، سیدمحمدتقی ، *الاصول العامه للفقه المقارن* ، ص ۶۴۳ ، کتابخانه اینترنتی ، سایت پرس و جو.

که عامی بتواند در اصول دین با این شبهات فراوانی که دارد، علم به حکم پیدا کند، در فروع نیز خواهد توانست؛ زیرا فروع آسانتر از اصول دین است.

جواب: اولاً، مقلد برای تقلید در فروع دین دلیل و حجت دارد و می تواند این کار را انجام بدهد لکن در اصول دین چنین دلیل و اجازه ای ندارد.
ثانیاً، علم به اصول دین امکان دارد به آسانی انجام گیرد؛ زیرا برای هر مسلمانی آن اندازه آگاهی که او را قانع کند و باعث ایمان و اطمینان او شود کافی است. این متکلمین بوده اند که مباحث اعتقادی را بسیار پیچیده کرده و در مسائل آن بیش از حد ضرورت دقیق شده اند، وگرنه اصول دین مسائل فطری انسان است و هر انسانی با مختصر توجه و آگاهی تصدیق می کند و به آنها ایمان می آورد. اما در فروع دین که چندان محدود و مشخص نیست کار به این آسانی نخواهد بود؛ علاوه بر این آگاهی مختصر کفایت نمی کند. زیرا باید یکایک احکام فرع را به طور خاص و از روی دلیل و برهان مبتنی بر مبانی فقهی فرا گرفت و به آن عمل کرد. بنابراین برای غیر مجتهد ممکن نیست که به همه احکام از روی دلیل و به شیوه اجتهادی علم پیدا کند.

به گفته مرحوم آخوند خراسانی در کفایه الاصول:
« اصول اعتقادی، مسائل محدودی هستند؛ به خلاف احکام فرعی که از حد و شمارش بیرونند. عمر انسان اجازه نمی دهد که در همه آنها اجتهاد کند مگر افراد معدودی آن هم در کلیات احکام» [1]

- **سؤال سوم:** تقلید در قرآن نهی شده است و کفاری که در برابر دعوت پیامبران به اطاعت از آیات الهی، به اعتقادات پدران خود تمسک می کردند، سرزنش شده اند.

« وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُواْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» سوره بقره / ۱۷۰

« چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه ما به همان راهی می رویم که پدرانمان می رفتند. حتی اگر پدرانشان بی خرد و گمراه بوده اند. »
در دنباله آیه می خوانیم:
« مثل این کافران مثل حیوانی است که کسی در گوش او آواز کند و او حتی جز بانگی و آوازی نشنود. اینان کرند، لالند، کورند و هیچ نمی دانند.»سوره بقره/۱۷۱

[1] شرفی ، حسین ، *" تقلید در احکام شرعی"* ، نشریه حوزه علمیه قم ، شماره ۵۶ ، سال ۱۳۷۲ ، ص ۳۴.

در آیه دیگر می خوانیم:

« وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىَ الرَّسُولِ قَالُواْ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يهْتَدُون » سوره مائده/ ١٠٤

« و چون به ایشان گویند که به آنچه خدا نازل کرده است و پیامبر، روی آورید، گویند: آن آیینی که پدران خود را بدان معتقد یافته ایم ما را بس است. حتی اگر پدرانشان هیچ نمی دانسته اند و راه هدایت نیافته بودند. »

این گونه آیات از تقلید نهی می کنند و تقلید گاهی از آیین اجدادی است و گاهی از افکار و عقاید دیگران. بنابراین اصل تقلید مردود شمرده شده است.

جواب: در این گونه آیات از تقلید کورکورانه و بدون دلیل و آگاهی و از روی تعصب جاهلی با منطقهای سست و بی اساس نهی شده، نه از مراجعه به اهل خبره، که به آگاهی و دلیل و حجت برای فراگیری وظیفه شرعی انجام می پذیرد.

کفار با منطق خرافی و تقلید جاهلانه از نیاکان خود پیروی می کردند. اگر چه نیاکانشان ناآگاه و موهوم پرست بودند. این گونه تقلید مصداق روشن « تقلید جاهل از جاهل » بود که قرآن آن را مردود شمرده است. یعنی کفار چشم و گوش بسته عقل و فکر خود را در اختیار گذشتگان گذاشته بودند.

مشتی آداب و عقاید خرافی را به عنوان « آثار پیشینیان » پذیرفته بودند ودر حفظ آنها می کوشیدند. این گونه رفتار باعث انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر می شد که مبتنی بر هیچ منطق و اصل خردمندانه ای نبود.

- **سؤال چهارم**: فتوای مجتهد برای مقلد ظن آور است و قرآن عمل به ظن و گمان را نهی کرده است:

« وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ الحَقّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِمَا يَفْعَلُون » سوره یونس / ٣٦

« بیشتر آنان فقط تابع گمانند در حالی که گمان نمی تواند جای حق را بگیرد. خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است. »

ظن و گمان انسان را به حق نمی رساند. پیروی از ظن است که سرچشمه انحرافهای مشرکین شده است. پس چیزی که ظن آور باشد نمی تواند حجت و سند قرار گیرد. تنها دلایل قطعی مورد اعتماد خواهند بود.

جواب: مراد از ظن در این گونه آیات، اوهام و پندارهای بی اساس و خرافی است و ربطی به ظنی که قابل اعتماد عقلاست ندارد. نظریه فرد کارشناس که براساس اسلوب علمی و فنی آن را ارائه داده، غیر از آن چیزی است که آیه در صدد نفی آن است . مقلد به خاطر اطمینانی که به تخصص و لیاقت مجتهد دارد از نظریه او پیروی می کند. با وجود ادله ای که در جواز تقلید وجود دارد پیروی از فتوای مجتهد پیروی از روی دلیل و برهان قطعی است نه آن که بدون دلیل و آگاهی باشد. قرآن ظن مردود را تفسیر کرده که در واقع همان پندارها و اوهام نفسانی است نه آنچه که از موضوع تقلید برداشت می شود:

« إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يخْرُصُون » سوره یونس / ٦٦

« تنها از پی گمان و هوای نفس خویش می روند و حال آن که از جانب خدا راهنمایی شده اند . »

مشرکین بتهای سه گانه (لات ، عزی و منات) را دختران خدا می پنداشته اند. در آیین خود نه دلیل عقلی داشتند و نه راهنمای وحی . یک مشت اوهام را پیروی می کردند.

در این آیه ظن مرادف اوهام نفسانی آمده است . بنابراین قول مجتهد و صاحب نظر هرگز آن نیست که در این گونه آیات از آنها نهی می شود.

از نظریه مجتهد اصطلاحاً به ظن عقلایی تعبیر می شود و عرفاً به این گونه گمانهای نزدیک به یقین، علم گفته می شود و پیروی از آن را پیروی از پندار و اوهام آلوده به دروغ و هوس نمی گویند. [1]

[1] شرفی ، حسین ، *"تقلید در احکام شرعی"* ، نشریه حوزه علمیه قم ، شماره ۵۶ ، سال ۱۳۷۲ ، ص ۳۶.

جمع بندی فصل

مسأله « اجتهاد و تقلید » یکی از مباحث ارزشمند و سرنوشت ساز جامعه اسلامی است که تداوم اصالت اسلام ناب محمدی و بقا ارزشهای اخلاقی، الهی و استقلال نظام اسلامی به آن بستگی کامل دارد.

اجتهاد، تلاش برای استنباط احکام فرعی دین از ادله و منابع آن، امری با اهمیت و ضروری است. هرچند طرفداران مکتب اصولی قدمت اجتهاد را به دوران حضور معصوم علیه السلام برمی گردانند و در این باره شواهدی را نیز ذکر می کنند. اما در واقع زمینه تاریخی آن را می توان به آغاز دوران غیبت امام دوازدهم شیعیان برگرداند.

زمانی که شیعه در جهت دست یابی به احکام و تعالیم دینی به دو عرصه نقل و عقل روی آورد ، گروهی از علمای شیعه به رهبری ابن بابویه ، که اصحاب حدیث نام گرفتند ، عمل به اخبار را توصیه می کردند و در برابر ، گروهی مانند شیخ مفید راه تعقل و تفکر را رهبری می کردند . توجه به عقل و استنباط احکام از درون کتاب و سنت که اجتهاد نام گرفت و در قالب علم اصول تجلی یافت ، مشرب و مرام اصحاب مکتب اصول گشت . روش مکتب اصولی برای دست یابی به احکام دینی ، اجتهاد است . بر این اساس ، مردم در زمان غیبت به دو دسته اقلیت مجتهد و اکثریت مقلد تقسیم می شوند . در حالی که مکتب اخباری ، این روش و در نتیجه این تقسیم بندی را نمی پذیرد و رابطه عالم دینی با مردم در محدث و مستمع خلاصه می شود .

بحث تقلید عامی از فقیه، یکی از مباحث با سابقه و اساسی علم فقه به شمار می آید و البته دانشمندان اصول، به مناسبت، در اصول فقه از آن بحث می کنند، که براساس آن ، تقلید در اصول دین جایز نبوده ولی در فروع دین جایز و در شرایطی واجب است. می دانیم که دین اسلام را دو بخش اصول و فروع در برمی گیرد. بخش اصول دین از طریق معرفت، یقین و برهان قابل دریافت است و تقلید به ساحت آن راه ندارد. اما در زمینه فروع و احکام عملی، هم می توان به سمت شناخت اجتهادی رفت و هم از طریق تقلید به مقصود رسید. مشروعیت تقلید از آن روست که اجتهاد و استنباط برای همگان میسر نیست. لذا مسأله تقلید عامی از عالم موجه و قابل قبول می شود.

بدیهی است انسان، بالفطره کنجکاو و کمال جو است و همین فطرت، او را به شناخت دعوت می کند و هم چنین عقل نیز به دلیل دفع ضرر محتمل، همین حکم را کرده و او را مکلف به شناخت می کند. بنابر این طبق قاعده، باید در اصول دین تحقیق و تدبر کنیم تا بتوانیم در فروع دین به تقلید بپردازیم یعنی بعد از شناخت خداوند، پیامبر، امام و ... می توانیم با استناد به قول و سخن آنان به شناخت برسیم ولی بدون اثبات و شناخت آنان، تعبد و تقلید، ما را به جایی نخواهد رسانید.

برای روشن شدن **تقلید در احکام شرعی** لازم است اهم مسائل تقلید را بررسی کنیم. این مسائل بنیادی و اساسی از این قرار است:

الف – اصل تقلید، تقلیدی نیست. مقلد، در همه مسایل غیر ضروری مذهب، می تواند راه تقلید را پیش گیرد؛ مگر درخصوص مسأله تقلید. بلکه در این مورد باید خود اجتهاد کند و براساس دلیل قطعی (ولو ارتکازاً) حجیت تقلید را در مورد خود احراز کند.

ب – ادله جواز تقلید از سوی فقهای شیعه: فقهای شیعه بدون استثناء، تقلید در فروع دین (احکام شرعیه فرعی) را جایز می دانند و ادله ای برای آن اقامه کرده اند که به آنها اشاره می شود.

دلیل اول – فطرت: تقلید و رجوع جاهل به عالم یک امر بدیهی و فطری است که احتیاج به دلیل ندارد. زیرا بررسی زندگی انسانها در طول تاریخ نشان می دهد که تمام انسانها دارای یک شناخت و تمایل درونی هستند که در هر جائی جاهل بوده و توانائی اعمال نظر و بررسی فکری مسئله را نداشته، به فرد دانا و متخصص مورد اعتماد مراجعه می کنند. خصوصاً اینکه این بررسی نشان می دهد که این شناخت و تمایل درونی در همه انسانها بطور ذاتی و بدون آموزش وجود داشته، تحت تأثیر تبلیغات نابود نمی شود و همه خصوصیات امور فطری در این شناخت و تمایل هست.

دلیل دوم – قرآن: در قرآن آیاتی وجود دارد که مسأله تقلید و جواز آن را می رساند و مورد استدلال قرار گرفته که به برخی اشاره می کنیم. مانند **آیه نفر** در سوره توبه که این آیه دلالت می کند که وقتی فقیه انذار نموده و حکم شرعی را بیان می نماید، بر مردم لازم است که از او پیروی کرده و به دستورات دین که از طریق عالم دینی به آنها منتقل می شود، عمل نمایند. و آیه **سؤال** در سوره انبیاء که آیه به نحوی کلی دستور می دهد که آنچه را نمی دانید از اهل ذکر بپرسید. پرسشی که مقدمه دانش شود. بپرسید تا بدانید و بر طبق آن عمل کنید. هم چنین آیه **کتمان** در سوره بقره که از مصادیق روشن آن، نرساندن احکام الهی و وظایف شرعی به مردم است. یعنی آن که توانایی بر استنباط احکام از راه صحیح شرعی دارد اگر این کار را انجام ندهد و یا پس از انجام، ابلاغ نکند، کتمان حق کرده و احکام دینی را به مسلمانان نرسانده است.

دلیل سوم – روایات: یکی دیگر از ادله جواز تقلید، روایات اهل بیت علیهم السلام می باشد. روایاتی که به دلالت مطابقی و یا بالملازمه بر جواز تقلید دلالت دارند و تعداد آنها با مضامین گوناگون و اسناد متعدد به اندازه ای است که حداقل تواتر اجمالی ثابت می شود. این روایات مانند آیات قرآنی برای این مقصود قابل تمسک هستند.

دلیل چهارم – عقل: با توجه به اینکه تقلید امری فطری است، لذا بدیهی بوده و نیازی بـه اسـتدلال ندارد. معذلک عقل انسان برای ضرورت تقلید، برهان ارائه می کند؛ بدین بیان که:

هر انسانی در حرکت و تکاپو است و برای این حرکت، نیاز بـه شـناخت دارد و بـرای کـسب ایـن شناخت یا باید خود عالم باشد و یا باید به عالم مراجعه و از نظراتش پیروی کند.

دلیل پنجم – سیره عقلاء: که یکی از مهمترین و عمده ترین دلایـل حجیـت تقلیـد و اعتبـار آرای فقیه برای مقلدان است. همواره روش عقلاء بر این است که در هر حرفه و صنعتی بلکـه در تمـامی شـؤون زندگی، غیر متخصص به متخصص و غیر خبره به اهل خبره مراجعه می کند. احکام و وظائف شرعی نیز از این قاعده مستثنا نیست.

در میان علمای اسلام کمتر کسی یافت می شود که تقلید در فروع دین را واجب تخییری نداند مگر برخی از قدمای اصحاب امامیه و تعداد قلیلی از علما، که تقلیـد در فـروع دیـن را حـرام و اجتهـاد در آن را واجب عینی می دانند و در راستای اثبات قباحت تقلید و وجود اجماع بر پیروی از علم، به برخـی از آیـاتی که دلالت بر مذمت تقلید از روش پدران و نیاکان دارد و همچنین به آیاتی که از تبعیـت بـه غیـر علـم نهـی می کند تمسک می جویند. و گاهی نیز فروع دین را با اصول دین قیاس مـی کننـد و مـی گوینـد: بـا اینکـه اصول اعتقادات از مسائل مشکل و پیچیده برای درک عوام اسـت ولـی تقلیـد در آن جـایز نیـست، پـس در فروع دین که به مراتب آسانتر از اصول دین می باشد، تقلید جایز نیست.

نقد نظریه مخالفان تقلید و نتایج حاصل از بررسی دلایل نهی از تقلید در فروع دین:

۱ – تقلید در همه جا قبیح نیست، بلکه تقلید جاهل از عالم از نظر عقل و فطرت پسندیده می باشد.

۲ – آیاتی که تقلید را نکوهش می کند، ناظر به تقلید کورکورانه و بدون حصول اطمینان است و آیـاتی کـه تبعیت بدون علم را سرزنش می کند، انصراف به مسائل اعتقادی و ضروری دارد وگرنه همگـی بـاور داریـم که احکام و فروعات فقهی بر اساس ظن معتبر ، استوار است.

۳ – قیاس مسائل اعتقادی با فروعات فقهی قیاس مع الفارق است. چون مسائل اعتقـادات، محـدود اسـت و کیفیت تحصیل آن نیز، لازم نیست در خد تخصصی و بالا باشد. بلکه همین قدر که بتواند اصول پـنج گانـه را بفهمد و آنها را اثبات نماید کافی است. اما مسائل و فروعات فقهی، دامنه وسیعی دارند.

در پایان فصل، برای وضوح هر چه بیشتر جواز مسأله تقلید در فروع دین (احکام شرعی فرعـی) بـه بیـان پرسش ها و یا شبهاتی که درباره اصل مسأله تقلید مطرح است پرداخته و به اجمال بدانها پاسخ داده ایم.

نتیجه گیری پایان نامه

از مجموع آنچه در این نوشتار در باره تقلید گفته شد نتایج زیر بدست آمد:

۱. انسان از بدو خلقت برای زندگی خود، از طبیعت تقلید کرده است. به طوریکه خیلی از دانسته های خود را از آن الهام گرفته و به مرور بر اثر تکثیر، نوع بشر از همدیگر ندانسته های خود را تقلید نموده و به حیات خود قوام بخشیده اند.

۲. تقلید، ریشه در روحیات انسانی دارد و در قدرت یادگیری و توانائی های ذهنی انسان مؤثر می باشد. در گزارشها آمده است که انسان مقلدترین موجود کره زمین است. از این جهت، تقلید و الگوبرداری از منظرهای گوناگون روان شناسی اجتماعی، روان شناسی رشد، زیست شناسی، روان شناسی تجربی و نظریه شناختی اجتماعی قابل مطالعه است.

۳. تقلید و تخصص درجوامع بشری امری ضروری و مسلم است، و نوعی مبادله معلومات و ارزش های انسانی می باشد تا انسانها از استعدادهای مختلف و نبوغ و معلومات یکدیگر استفاده نمایند. رجوع جاهل در هر باب به عالم کارشناس، یک امر فطری و طبیعی است و بدون آن نظام جامعه مختل می گردد. همچنین رجوع به فقهای دین در به دست آوردن احکام و وظیفه شرعی نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابر این تقلید برای آنان که توانایی بر اجتهاد و استنباط ندارند، راهی است برای به دست آوردن تکلیف، و روشن است که حرکتی کور نیست، بلکه آگاهانه و حساب شده و براساس اعتماد بر دانش صاحب نظر است.

٤. تقلید دارای دو بعد متباین سلبی و ایجابی است و به عبارت دیگر دو مفهوم مقبول و مذموم دارد، که مفهوم مردود آن، عبارت است از پیروی کورکورانه و بی پایه از فرد یا گروه یا مکتبی، اعم از دینی و غیردینی، بدون اینکه این اتباع و دنباله روی براساس تعقل و اندیشه صحیح استوار باشد. اما تقلید به مفهوم مقبول و مطلوبش عبارت است از « مراجعه افراد غیر وارد در مسائل تخصصی به افراد متخصص » و به عبارت کوتاهتر: « رجوع جاهل به عالم ». بدیهی است که تقلید به این معنا از ضروریات زندگی اجتماعی بشری است که بدون آن نظام حیاتی انسانها در اندک مدتی رو به اختلال رفته و از هم خواهد پاشید.

۵. تقلید به معنای پیروی از قول و عقیده دیگری بر چهار قسم است: الف – تقلید جاهل از جاهل این تقلید که در آیات قرآن شدیداً از آن مذمت شده، از تعصب و لجاجت و وابستگی غیرمنطقی و بی قید و شرط نسبت به اموری که تمایلات نفسانی و هوا و هوسهای انسان می سازد، ناشی می شود .

ب – تقلید عالم از جاهل: این بدترین نوع تقلید می باشد و آن اینکه انسان عالم، گاهی بـه خـاطر اهدافی از جمله همراهی با عوام و یا محبوب جلوه دادن خود ، تسلیم نظرات مردم نادان می شـود و با کارهائی که آنان انجام می دهند همراهی می کند، و یا به دلیل گرفتار شدن در چنگال تعـصب، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان می افتد. مسأله عوام زدگی و تـسلیم دانشمندان قوم در برابر عوام، نوعی تقلید عالم از جاهل است.

ج – تقلید عـالم از عـالم: ایـن نـوع تقلیـد نـشأت گرفتـه از عوامـل و اهـدافی اسـت. از جملـه سهل انگاری نسبت به تحقیق، سستی و تنبلی برای تحقیـق و تثبیـت یـک فکـر و رایـج شـدن آن، انسان آگاه، چشم و گوش بسته از عالمی دیگر تبعیت کند. روشن است که این تقلید نیـز نکوهیـده است.

د – تقلید جاهل از عالم: نوع چهارم، « تقلیـد جاهـل از عـالم » اسـت در آنچـه مربـوط بـه علـم اوست. و به تعبیر دیگر مراجعه غیرمتخصص به متخصص هر فن، و این مسأله پایه زنـدگی فـردی و اجتماعی انسان را تشکیل می دهد. این قسم از تقلید را ، منطق صـحیح عقـل و فطـرت روشـن، ایجاب و اقتضا می کند و ما را در هر رشته ای به کارشناس و متخصص آن رشته ارجاع می دهد.

از میان چهار قسم یاد شده تنها این نوع تقلید بر طبق سیره عقلا و پسندیده است و خـود دارای دو نوع ممنوع و مشروع است. تقلید جاهل از عالم از نوع مشروع، آن اسـت کـه دو شـرط اساسـی در آن رعایت گردد: یکی، رجوع به عالم متخصص، متعهد و شایسته که راهنمـایی درسـت مـی کنـد. دیگری، تقلیدی که با بینشی صحیح و عاقلانه صورت گیـرد و از نـوع سرسـپردگی نباشـد. بـدیهی است که اگر شروط فوق رعایت نگردد تقلید جاهل از عالم نیز مذموم است.

٦. انسان موجودی است که بطور فطری میل به کمال دارد. یکی از راههای نیل به کمال، داشتن الگو و اسوه است. الگویی که خود، موجودی ارزنده و متعالی و دارای سجایای اخلاقی و انسانی بوده و در حقیقت تبلور عینی کمال و انسانیت باشد. برای فراگیری رفتارهای سازنده، الگوهای رفتاری نقش بسیار مهمی ایفا می کنند. بدون تردید، آثار مثبت تقلید و الگوپذیری هنگامی است که تقلید و انتخاب الگو، آگاهانه و با دقت و با رعایت شرایط در الگوها و اسوه ها صورت پذیرد؛ وگرنه چه بسا تقلید و الگوپذیری دچار اشتباهات و آفاتی گردد. از مهم ترین اشتباهات در روند تقلید و الگوپذیری را می توان به، اشتباه در تشخیص مصداق کمال، اشتباه در تعیین مصداق اسوه کامل و اشتباه در محدوده شایستگی الگوها اشاره نمود. هر یک از سه اشتباه مذکور ممکن است الگوپذیر را دچار آفات و آسیب هایی نماید که برخی از مهم ترین آن ها آفت شخصیت گرایی و آفت همنوایی با اکثریت است. برای نجات و رهایی از این اشتباهات و آفات، راه کارهای متعددی

وجود دارد. اولین راه کار اساسی، افزایش قدرت تفکر با هدف ازدیاد معرفت عمومی مردم، بخصوص جوانان، در باره شرایط الگوها و دقت در گزینش الگوی مطلوب است.

۷. مسأله « اجتهاد و تقلید » یکی از مباحث ارزشمند و سرنوشت ساز جامعه اسلامی است که تداوم اصالت اسلام ناب محمدی و بقا ارزشهای اخلاقی، الهی و استقلال نظام اسلامی به آن بستگی کامل دارد. اجتهاد ، تلاش برای استنباط احکام فرعی دین از ادله و منابع آن، امری با اهمیت و ضروری است. علمای بسیاری مسأله اجتهاد و تقلید را مورد بررسی قرار داده اند و اقوال و دیدگاههای مختلفی در زمینه آن وجود دارد.

۸. برخلاف آنچه که برخی پنداشته اند، تقلید در همه معارف دینی نیست. می دانیم که دین اسلام را دو بخش اصول و فروع در برمی گیرد. بخش اصول دین از طریق معرفت ، یقین و برهان قابل دریافت است و تقلید به ساحت آن راه ندارد. بلکه تقلید فقط در بخشی از معارف دینی، آن هم در احکام فرعی فقهی جاری است، که طبق شرایطی خاص مجاز می شود و اما در زمینه فروع و احکام عملی، هم می توان به سمت شناخت اجتهادی رفت و هم از طریق تقلید به مقصود رسید. مشروعیت تقلید از آن روست که اجتهاد و استنباط برای همگان میسر نیست. لذا مسأله تقلید عامی از عالم موجه و قابل قبول می شود.

۹. فقهای شیعه بدون استثناء، تقلید بر فروع دین (احکام شرعی) را جایز می دانند و ادله ای برای آن اقامه کرده اند که عبارتند از: الف) فطری و بدیهی بودن تقلید ب) قرآن کریم و استناد به آیات الهی که حکم جواز تقلید از آنها استنباط می شود. ج) روایات معصومین (ع) که به دلالت مطابقی و یا بالملازمه بر جواز تقلید دلالت دارند و تعداد آنها با مضامین گوناگون و اسناد متعدد به اندازه ای است که حداقل تواتر اجمالی ثابت می شود. د) عقل و سیره عقلا. همواره روش عقلا بر این است که در هر حرفه و صنعتی بلکه در تمامی شؤون زندگی ، غیر متخصص به متخصص و غیر خبره به اهل خبره مراجعه می کند.

۱۰. تقلید هرگز به معنای اطاعت چشم و گوش بسته نیست، بلکه عملی است که از روی آگاهی و با ملاکهای علمی و عقلی انجام می گیرد و هدف اصلی تقلید مطلوب از دیدگاه آموزه های اسلامی، دستیابی به حق و حقیقت است.

پیشنهادات

البته این نوشتار، مدعی نیست که بحث گونه های تقلید را همه جانبه مطرح کرده است. بلکه آنچه احتمالاً می تواند بگوید این است که با مراجعه به آیات شریفه قرآن کریم و روایات ائمه معصومین علیهم السلام و آثار علماء و اندیشمندان اسلامی، گونه های تقلید را بطور کلی معرفی و آثار و پیامدهای مثبت و منفی هر کدام را تبیین نموده و بیان می دارد که در قرآن به همه این جهات توجه شده است. امید است این نوشته گامی هرچند کوتاه در جهت پژوهش های کاملتری در خصوص این موضوع باشد و پیشنهاد می شود که علاقه مندان به تحقیق وپژوهش، علاوه بر استفاده از قرآن کریم و روایات ائمه معصومین ، به تفاسیر متعدد شیعه و سنی در تبیین آیات رجوع کرده و از کتب گوناگونی که این موضوع را از نظر جامعه شناسی و جامعه شناختی و روان شناسی اسلامی مورد ارزیابی و دقت قرار داده اند، استفاده نموده و علاوه برتقسیمات کلی، جزئیات کامل گونه های تقلید را هم بررسی نمایند.

در خاتمه بحث، انشاءالله این اثر ناچیز با تمامی قصوری که ناشی از بضاعت نگارنده است، انگیزه ای در جهت حرکتی بهتر و سیری کاملتر در بیان علوم و معارف اسلامی باشد.

بار دیگر لازم است حق شناسی و نهایت سپاس خود را نسبت به اساتید بزرگوارم که مرا در نگارش این پایان نامه راهنمایی نمودند، ابراز داشته و ضمن تشکر از آنان، آرزوی توفیق، سلامتی و عزت روزافزون ایشان را از درگاه ایزد منان بنمایم.

خداوندا رحمت بی کرانت را به ارواح مطهر انبیای گرامی، خصوصاً رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و اولیای معصومین علیهم السلام نازل و در فرج مولا و آقای ما حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تعجیل فرما و ما را از منتظران واقعی حضرتش قرار ده.

الحمدلله رب العالمین

والسلام

هما برنج کوبان – زمستان ۱۳۷۸

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

فارسی

۱. ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، *اجتهاد و تقلید*، کرمان، چاپخانه سعادت.

۲. ابوالمکارم سید ابن زهره، *جوامع الفقیه*، http://www.porsojoo.com.

۳. امامی و آشتیانی، ۱۳٦٦، *عقاید اسلامی*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

٤. دشتی، محمد، ۱۳۷۹، *ترجمه نهج البلاغه*، قم، دفتر نشر مصطفی.

۵. جعفری، محمد تقی، ۱۳٦۰، *شناخت*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

٦. جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۲، *دایره المعارف تشیع*، تهران.

۷. علامه حلّی، حسن بن یوسف، ۱۳٦۸، *الباب حادی عشر*، شارح فاضل مقداد سیوری، قم، دفتر نشر نوید اسلام.

۸. حیدری بهنوئیه، عباس، *گزارشی اجمالی از رساله اجتهاد و تقلید امام*، قم فصلنامه علوم سیاسی.

۹. خرازی، سید محسن، ۱۳۷۸، *ترجمه بدایه المعارف الالهیه فی عقاید الامامیه*، جلد اول، انتشارات احسن الحدیث.

۱۰. دشتی، محمد، ۱۳۸۲، *فلسفه اجتهاد و تقلید*، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین (ع).

۱۱. سنگلجی، محمد، ۱۳۵۳، *آدم و مقام آدمیت*، تهران، کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد.

۱۲. شرفی، محمدرضا، ۱۳۸٦، *جوان و نیروی چهارم زندگی*، تهران، نشر سروش.

۱۳. شرفی، حسین، ۱۳۷۲، *" تقلید در احکام شرعی"*، قم، نشریه حوزه، شماره ۵٦.

۱٤. شریعتی، علی، *فرهنگ لغات کتب دکتر شریعتی*، تهران، انتشارات قلم.

۱۵. شهریاری، حمید، ۱۳۸۵، *شورا در فتوا*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱٦. ضیاء آبادی، سید محمد، ۱۳۸٤، *در جستجوی علم دین*، تهران، نیک معارف.

۱۷. طالقانی، سید هدایت ا...، ۱۳۷٤، *مرجعیت*، تهران، ارغنون.

۱۸. طالقانی، سید محمود، ۱۳٤۱، *تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی* (مجموعه مقالات، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت)، تهران، شرکت سهامی انتشار.

۱۹. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳٤۱، *اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه* (مجموعه مقالات، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت) تهران، شرکت سهامی انتشار.

۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۷٦، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۱. طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، نرم افزار جامع الاحادیث، مرکز تحقیقات علوم اسلامی.
۲۲. ظهیری، عباس، ۱۳۷٤، *"تقلید در بوته تحقیق"*، قم، *کیهان اندیشه*، شماره ٦۱.
۲۳. عباسی مقدم، مصطفی، ۱۳۷۱، *نقش اسوه ها در تبلیغ و تربیت*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۲٤. عمید، حسن، ۱۳۷٤، *فرهنگ عمید*، تهران، امیر کبیر.
۲۵. فیرحی، داود، ۱۳۷۸، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نشر نی.
۲٦. فیض الاسلام، سید علی نقی، ۱۳۵۱، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران.
۲۷. فیض کاشانی، *ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی* (به اهتمام رسول جعفریان) اصفهان، مرکز تحقیقات علمی دینی امیر المؤنین (ع).
۲۸. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۸، *قاموس قرآن*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. قیم، عبد النّبی، ۱۳۸۱، *فرهنگ معاصر عربی فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر.
۳۰. کاظمی، موسوی، احمد،۱۳٦۹، *دوره های تاریخی تدوین و تحول فقه شیعه*، مرکز تحقیقات اسلامی، کتابخانه اینترنتی تبیان، http:/www.tebyan.net.
۳۱. کاویانی، محمد، ۱۳۷۹، *ارزشیابی مفاهیم روانشناسی اجتماعی از دیدگاه قرآن*، پایان نامه کارشناسی ارشد، پژوهشکده حوزه ودانشگاه.
۳۲. کلاین برگ، اتو، ۱۳۸٦، *روانشناسی اجتماعی*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
۳۳. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۳۷۷، *ترجمه و شرح اصول کافی*، ترجمه حاج سیدجواد مصطفوی، تهران، انتشارات ولی عصر.
۳٤. محبوبی فر، محمد حسن، ۱۳۷۹، *پایان نامه تقلید از گذشتگان در قرآن*، اراک، دانشگاه آزاد اسلامی.
۳۵. محسنی، سید میرآقا، ۱۳۷۱، *نقدی بر اخباریگری*، قم، دار النشر.
۳٦. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۷، *جامی از زلال کوثر*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۷. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *آموزش عقاید*، تهران، چاپ و نشر بین الملل، سازمان تبلیغات اسلامی.
۳۸. مطهری، مرتضی،۱۳۷۱، *خدمات متقابل اسلام و ایران*،"فقه و فقاهت"، تهران، انتشارات صدرا.

۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۸، *اخلاق در قرآن کریم*، مدرسه امام علی بن ابیطالب.
٤٠. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷٦، *ترجمه قرآن کریم*، تهران، سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
٤١. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۲، *مسئله اجتهاد و تقلید*،قم، حوزه علمیه.
٤٢. مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، ۱۳٦۸، *نمونه*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
٤٣. موسوی الخمینی، روح الله، ۱۳۵۹، *رساله توضیح المسائل*، (احکام تقلید) تهران، انتشارات راه امام.
٤٤. مهدی زاده، حسین، ۱۳۸۲، *"تقلید از الگوها"*،*مجله معرفت* ، قم، شماره ٦٦ ، ٦٧.

مقاله

۱. آل غفور، سید محسن، *"اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه"*، *نشریه علوم سیاسی* .

۲. ابوالحسینی، رحیم،*"فلسفه تقلید"*،http://www.porsojoo.com.

۳. رضوی، رسول، ۱۳۸۳، *"کلام و عقاید"*، قم، *مجله تخصصی کلام اسلامی*، شماره ۵.

عربی

٤. ابن منظور، ١٣٦٣ ه ش، *لسان العرب*، قم، نشر ادب حوزه.

٥. تفتازانی، سعد الدین، *شرح المقاصد*، جلد اول، بیروت، عالم الکتب.

٦. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه (کتاب قضاء)*، بیروت، لبنان طبع دار احیاء التراث العربی.

٧. حکیم، سید محمد تقی، ١٩٦٣ م. ، *الاصول العامه للفقه المقارن*، بیروت، دارالاندلس.

٨. موسوی الخمینی، روح الله، ١٣٧٨، *تحریر الوسیله*، جلد اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

٩. راغب اصفهانی، ١٣٧٦، *معجم مفردات الفاظ قرآن*، چاپ دوم، تهران، انتشارات مرتضوی.

١٠. شهید ثانی، زین العابدین بن علی العاملی، ١٣٧٦، *الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه*، جلد١، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.

١١. شیخ مفید، محمد بن نعمان، *الفصول المختار*، قم، *مجله حوزه*، شماره ٥٤.

١٢. کلینی رازی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، ١٣٦٥، *الاصول من الکافی* چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

١٣. محمدی ری شهری، محمد، ١٣٧٧، *میزان الحکمه*، چاپ اول، قم، دار الحدیث.

١٤. مجلسی، محمد باقر، ١٤٠٣ ه. ق. ، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.

١٥. مصطفوی، شیخ حسن، ١٣٦٨، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، المجلد الاول و الثانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

Imitation(Taqlid) in the Quran and Hadith: An Analytical Evaluation

Abstract

Human has imitated the nature from the beginning of creation. According to psychological studies, imitation originates from human morale and has been effective in his learning and mental abilities. Imitation is an essential element of human societies and is a kind of exchange of human knowledge and values so that man can use different talents, genius and knowledge of others best.

Following and obeying someone means following his ideas and opinions which have different types and aspects. A number of these rational ideas are based on right thoughts while some are prohibited which indicate blind obedience due to irrational ignorance and attachments. Mentioning the verses related to imitation and study of interpretations of Shiite in this connection, this thesis proves that the holy Quran has paid attention to all these aspects.

Following a religious leader in general is one of fundamental, old discussions of jurisprudence. Religious principles are comprehensible through wisdom, certainty and reasoning while following and obedience has no place in such principles. The imitation is only allowed in legal affairs in special conditions.

Following a religious leader does not mean blind obedience but shall be made on the basis of awareness and scientific and rational criteria. The main objective of ideal following and obedience of the Islamic viewpoint is achieving truth relying on the Quran and Hadith of Shiite infallible Imams.

Key words: imitation/ following a religious leader, awareness, imitation in hadith, human, jurisprudence

By: Homa Berenjkooban